

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# ایران آینده به سوی الگویی مردم‌شناختی برای ابرقدرتی ایران

پژوهش و نگارش:  
دکتر ابراهیم فیاض



[www.ricac.ac.ir](http://www.ricac.ac.ir)

سرشناسنامه	: فیاض، ابراهیم، ۱۳۴۲
عنوان و نام پدیدآور	: ایران آینده به سوی الگویی مردم‌شناختی برای ابرقدرتی ایران / پژوهش و نگارش ابراهیم فیاض
مشخصات نشر	: تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات ۱۳۸۷
مشخصات ظاهری	: ۱۳۳ ص.
شابک	: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۷۷۱۸ - ۲۹ - ۵
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: سیاست فرهنگی - ایران - آینده‌نگری.
موضوع	: سیاست علمی - ایران - آینده‌نگری.
موضوع	: تکنولوژی و دولت - ایران - آینده‌نگری.
موضوع	: برنامه‌ریزی اجتماعی - ایران.
شناسه افزوده	: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۷ الف ۹ ف / ۶۲۱ HM
رده‌بندی دیویی	: ۳۰۶ / ۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۲۳۲۷۷۴
قیمت	: ۳۰۰۰۰ ریال



## ایران آینده به سوی الگویی مردم‌شناختی برای ابرقدرتی ایران

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

نگارش و پژوهش: دکتر ابراهیم فیاض

ویراستار ادبی: شهناز شفیع‌خانی

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

سال چاپ: ۱۳۸۷

نوبت چاپ: اول

قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴ - ۷۷۱۸ - ۲۹ - ۵

تمامی حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است؛

در صورت تخلف پیگرد قانونی دارد.

نشانی: تهران - پایین‌تر از میدان ولیعصر (عج) - خ دمشق - شماره ۱۱ - صندوق پستی ۱۴۱۵۵ - ۶۴۷۴

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات - تلفن ۸۸۹۰۲۲۱۳ - دورنگار ۸۸۹۳۰۷۶ Email: info@ric.ac.ir

## فهرست مطالب

۷	..... سخن ناشر
۹	..... مقدمه
	<b>فصل اول</b>
۱۳	..... مفهوم آینده‌نگری
	<b>فصل دوم</b>
۲۳	..... مفهوم ابرقدرتی
	<b>فصل سوم</b>
۲۹	..... تاریخ شناسی ابرقدرتی ایران
	<b>فصل چهارم</b>
۳۷	..... جغرافیاشناسی ابرقدرتی ایران
	<b>فصل پنجم</b>
۴۹	..... طرح ابرقدرتی ایران با توجه به مذهب
	<b>فصل ششم</b>
۵۹	..... آموزش و ابرقدرتی ایران
	<b>فصل هفتم</b>
۶۷	..... فلسفه ایران، مقدمه جهش ایرانی و ابرقدرتی آن

فصل هشتم	
سیاستگذاری کلان معرفتی	۷۳
فصل نهم	
چارچوب سیاستگذاری فرهنگی برای ابرقدرتی ایران	۸۱
فصل دهم	
سیاستگذاری زبانی برای رسیدن به ابرقدرتی	۹۱
فصل یازدهم	
سیاستگذاری فناوریانه ایران برای ابرقدرتی	۹۹
فصل دوازدهم	
سیاستگذاری علوم انسانی در ایران	۱۰۷
فصل سیزدهم	
سیاستگذاری پزشکی ایران و ابرقدرتی ایران	۱۱۷
فصل چهاردهم	
سیاستگذاری رسانه‌ای در ایران برای رسیدن به ابرقدرتی	۱۲۳
فصل پانزدهم	
سیاستگذاری قومی - ارتباطی در ایران	۱۳۱
نتیجه‌گیری	۱۳۳

## سخن ناشر

«بی‌شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه، هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، هرچند جامعه از بعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد، پوچ و میان‌تهی است. اگر فرهنگ جامعه‌ای وابسته و مرتزق از فرهنگ غرب باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می‌کند و بالاخره در آن مستهلک می‌شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می‌دهد» (امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج ۱۵: ص ۱۶).

رشد و توسعه اقتصادی و یا سیاسی بدون توجه به ارزش‌های والای فرهنگی می‌تواند موجب سستی و اعوجاج در اصول اعتقادی و ملی جامعه شود. پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات با انجام تحقیقات و طرح‌های پژوهشی و نیز برگزاری نشست‌های علمی با اصحاب علم و فرهنگ و ارائه نتایج حاصل در قالب «گزارش پژوهش» و یا «کتاب»، تلاش خود را مصروف گسترش ارزش‌های اصیل فرهنگی می‌کند.

امید است با بهره‌گیری از توان علمی پژوهشگران بتوان گام مؤثری در برنامه‌ریزی جامع توسعه کشور برداشت.

اثر حاضر نتیجه پژوهشی است در موضوع «ایران آینده به سوی الگویی مردم‌شناختی برای ابرقدرتی ایران» به کوشش آقای دکتر ابراهیم فیاض عضو هیئت علمی دانشگاه تهران که در قالب کتاب در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد. یادآوری می‌شود مطالب مندرج در کتاب حاضر لزوماً منعکس‌کننده دیدگاه‌های پژوهشگاه نیست.

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات





## مقدمه

مردم‌شناسی علم مطالعه غیرغرب برای غربی‌ها بود و جامعه‌شناسی مطالعه غربی برای غربی‌ها. مردم‌شناسی برای غربی‌ها، مطالعه جامعه غربی با توجه به جامعه غیرغربی بود؛ به این معنا که برای فهم شیء به ضد آن پناه می‌بردند و سعی می‌کردند که جامعه غربی را با توجه به جامعه غیرغربی به عنوان مراحل تأخر تاریخی مطالعه کنند. فرض آنها این بود که جامعه غربی پیشرفته و جوامع غیرغربی عقب مانده هستند. در نتیجه، جامعه غیرغربی به عنوان جامعه ماقبل از غرب برای مطالعه غرب، استفاده می‌شد و فرض را بر این می‌گرفت که جوامع غربی متمدن و پیچیده، اما جوامع غیرغربی ساده هستند. برای تحلیل موضوع پیچیده می‌توان از موضوع ساده کمک گرفت و این امر به عهده مردم‌شناسی گذاشته شد. جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی را به عنوان ماده خام در نظر گرفت و برای تحلیل جامعه غربی بکار برد. این گونه می‌توان گفت که جامعه‌شناسی علم مسلط غربی‌ها بود که مردم‌شناسی را به خدمت گرفت.

غرب‌گرایی در ایران، علم جامعه‌شناسی را در کشور و حوزه علوم اجتماعی حاکم و

## ۱۰ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

تلاش کرد با جامعه‌شناسی راه پیشرفت نوع غربی یعنی، تجدد، توسعه جهانی شدن را به ایران تحمیل کند. همچنین مردم‌شناسی را به گوشه‌ای راند و آن را از انتقاع در علوم اجتماعی انداخت. گسترش وحشتناک جامعه‌شناسی در ایران و ایجاد رشته‌های متفاوت و نابودی مردم‌شناسی و کوچک بودن کمی و کیفی گروه‌های آنها ناشی از غرب‌گرایی شدید ایرانی‌ها بود که در علوم اجتماعی رخ داد. به این ترتیب، انحراف از ایرانی بودن آغاز شد و مردم‌شناسی به‌عنوان علمی که باید به دنبال یافتن اشیای از کار افتاده و زندگی‌های رو به نابودی و جمع‌آوری اشیای یاد شده باشد، تعریف شد. هر چند، مردم‌شناسی به‌عنوان علم موزه‌ای و تزئینی مطرح گردید، اما حکم نابودی و عدم مصرف آن نیز صادر شد.

ایران یک کشور مردم‌شناختی است، و نه جامعه‌شناختی، چرا که مردم آن خانواده دوست و سنت محور هستند و تاریخ گسترده و جغرافیای بیکران دارد که جز با مردم‌شناسی قابل مطالعه نیست. وجود اقوام متفاوت در ایران و زندگی مسالمت‌آمیز ادیان و عقاید متفاوت در ایران و باروری فرهنگ ایرانی در منطقه خاورمیانه، آسیا و اروپا، همه و همه مطالعه مردم‌شناسی ایران را می‌طلبد تا جامعه‌شناسی.

این اثر به دنبال یافتن الگویی مردم‌شناختی برای آینده ایران و مسیر پیشرفت آن است تا شاید افقی را برای علوم اجتماعی ایران و مردم‌شناسی برای آینده‌نگری بگشاید و دانشجویان مردم‌شناسی را بر آن دارد تا دست همت بالا زده و مستقیم و یا غیرمستقیم به این بحث پردازند و برای رشد زندگی ایرانی‌ها راه را برای آیندگان بگشایند.

## **فصل اول**

### **مفهوم آینده‌نگری**



## مفهوم آینده‌نگری

آینده از آن کسی است که بتواند آینده را پیش‌بینی یا حداقل آن را تخیل یا ترسیم کند. آینده زمانی است که نیامده و به عبارتی زمانی است که مثل گذشته موجود نیست. چگونه می‌توان در باره چیزی که موجود نیست و نیامده سخن گفت. گذشته نیز موجود نیست ولی آثار آن باقی مانده است که در قالب نشانه‌های تصویری، نوشتاری و یا ذهنی خود را نمایش می‌دهند. در مورد آینده نه خاطره‌ای و نه نشانه‌ای وجود دارد مگر آنکه با توجه به گذشته و نشانه‌ای که از آن باقی مانده و نوع تکرار نشانه‌ها در زمان حال، تصور شود که آینده نیز این‌گونه خواهد بود. توضیح آنکه، این نوع استدلال بر این نکته و باور استوار است که زندگی نوعی تکرار است و آنچه در گذشته رخ داده احتمالاً باز هم تکرار خواهد شد. پس آنچه هم اکنون، در حال رخ دادن است و در معرض دید انسان واقع می‌شود می‌تواند در آینده نیز رخ دهد. گذشته می‌تواند آینه آینده باشد و فوائد مطالعه تاریخ، تسلط بر آینده است. عبرت از تاریخ یعنی فهم آینده، یعنی هر ملتی که تاریخ خود را به خوبی در

یابد، آینده را به دست خواهد آورد. فردی که به دنبال آینده است بایستی تاریخ را به خوبی مطالعه کند.

این گونه تفکرها قائل به قوانین لایتغیر تاریخی هستند و معتقدند آنچه در گذشته رخ داده در آینده نیز رخ خواهد داد، پس آینده‌نگری در قالب تاریخ‌نگری رخ می‌دهد که این تاریخ‌نگری برای آینده‌نگری در دو قالب: جبر تاریخی یا همراهی علل تاریخی یا تداعی معنایی تاریخی، مورد توجه و تحلیل واقع می‌شود. همه مکاتب تاریخی معتقد هستند که برای تسلط بر آینده بایستی تاریخ را دانست و آن را درک کرد، باید این گونه استدلال کرد که لازم است ملت‌های جهان به منظور درک آینده، چارچوب‌هایی را برای فهم گذشته و تاریخ خود خلق کنند. همواره تاریخ‌خوانی در طول تاریخ، زمان، مکان و جغرافیا ترسیم شده است. به عدد فرهنگ‌ها می‌توان چارچوب‌های تاریخ‌شناسی، به دست آورد. این چارچوب‌ها، از جهان‌پدیداری یا جهان‌بینی خود مدد گرفته‌اند که گاهی شکل عرفانی و گاهی شکل فلسفی داشته‌اند. آنجایی که از عرفان مدد گرفته شده یا جهان‌پدیداری آنها، عرفانی بوده تحلیل‌های تاریخی، شکل اسطوره‌ای پیدا کرده‌اند و تحلیل‌های تاریخی احساسی شده و وامدار اسطوره‌های تاریخی گشته و حماسه‌سازی رخ داده است. زمانی که جهان‌پدیداری فلسفی و عقلی شده، تحلیل‌های عقلی، جبری و تعین‌گرا حاکم شده است. متفکران به دنبال یافتن قانون‌های تاریخی هستند تا با دستیابی بر آن قوانین، بر زمان و تاریخ مسلط شوند که اولی (عرفانی) در اغلب مذاهب‌های خدایی و دومی در مذهب‌های انسانی یا اومانیستی شکل می‌گیرد. گروه اول تاریخ و زمان را تجلی خدا می‌دانند. باید برای فهم تاریخ، خدا و سنت‌های الهی را شناخت و آینده را نیز به واسطه این شناخت درک کرده و سنت‌های الهی را به دست آورد. تفسیر سنت‌های الهی تاریخی، رکن اصلی این نوع تاریخ‌نگاری‌ها است. در گروه دوم، سنتی در پشت تاریخ وجود ندارد، بلکه انسان‌ها تاریخ را به وجود می‌آورند و آینده را نیز همین انسان‌ها می‌سازند که به وسیله جنگ و یا به وسیله ابزارسازی و فناوری رقم می‌خورد. بنابراین برای آینده‌سازی باید به جنگ متوسل

## فصل اول - مفهوم آینده‌نگری ■ ۱۵

شد و از راه جنگ به تولید و رشته فناوری دست یافت. آینده‌سازی عصر کهن و عصر حاضر غرب بر این تفکر استوار است که جنگ‌های تمدن غرب برای آینده بوده و ریشه در همان تفسیر دارد و فلسفه وجه غالب این تفکر است و تفسیر جنگ طلبانه آینده است. ماده محرک فلسفه اصلی یونان تا غرب امروز، جنگ بوده است. فلسفه‌های غربی جنگ می‌آفرینند و جنگ‌ها، فلسفه را و این دیالکتیک جنگ و فلسفه، آینده‌نگری و آینده‌سازی غرب را شکل می‌دهد (فلسفه‌های حاشیه‌ای غرب نیز وجود دارد که ریشه در عرفان آسیایی دارد). در قرن بیست و یکم میلادی که انقلاب هزاره‌ای رخ داد، بازگشت به سنت‌های آسیایی تفسیر تاریخ، شکل پسامدرنیسم به خود گرفت<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup> به وجود آمد و ادیان پس از ظهور خود، طی دو تا سه قرن که گسترش تاریخی پیدا کرده‌اند برای رسیدن به مرحله بعدی خود یعنی تمدن‌سازی دینی، مکتب تاریخی خود را تأسیس کرده‌اند. این مراحل در نوعی چارچوب سازی تجلی پیدا می‌کرده که ساختن آینده با توجه به گذشته بوده که به آن چارچوب، «مدینه فاضله» یا «اتوپیا» یا «شهرخدا»، اطلاق می‌شده و مبنای تمدن‌سازی و یا آینده‌سازی بوده است. پس از ترسیم ساختاری آینده به طبقه‌بندی شناختی و معرفتی و دانش ساختاری فوق می‌پرداختند که هر تمدنی نوعی طبقه‌بندی دانش داشته است که با محوریت آن، دانش خاصی که به وجود می‌آمده، به طور غیرمستقیم از جهان‌پدیداری همان دین منشاء می‌گرفته است (مثلاً جامعه‌شناسی در تمدن غرب امروز). بقیه علوم نیز براساس آن، به وجود می‌آمده و در نتیجه، آینده‌نگری، آینده‌شناسی و آینده‌سازی بر اساس همان علوم شکل می‌گرفته است. پیشرفت غربی براساس جامعه‌شناسی است که گاهی از آن با نام تکامل و گاهی با نام تجدد و گاهی با نام توسعه و امروزه با نام جهانی شدن، یاد می‌شود. در نتیجه، هیچ تمدنی نمی‌تواند بدون نگاه به گذشته و ترسیم آینده، به مرحله تمدن‌سازی برسد.

۱. نیچه، فراتر از انسانی یا انسانی‌تر از آنان

۲. زندگی در دنیای متن، مناظره گارار با پل‌ریکور

انسان در برخورد با تاریخ، برای رسیدن به آینده به قوه تخیل احتیاج دارد، چرا که قوه عقل، قوه نگهداشتن است و فقط می‌تواند بر اساس مفاهیم متعین عمل کند. این مفاهیم بایستی پردازش شده باشند. این مفاهیم در میانه و یا انتهای تمدن معنادار هستند، چون در این مرحله است که مفاهیم یک تمدن تعین پیدا می‌کند و عقل‌ها می‌توانند با لوازم‌سازی مفهومی به بسط معرفتی درون تمدنی پردازند که سازمان‌های پژوهشی و آموزشی آن را جهت می‌دهد. به این ترتیب، تمدن‌ها دچار کوری آینده‌نگری می‌شوند و رویه رکود علمی را به عنوان استانداردنگری اجرا می‌کنند. از آنجا که سازمان‌های معرفتی آنها از دیدن آینده محروم می‌مانند، در نتیجه آینده را از دست می‌دهند و سازوکار از دست دادن آینده این‌گونه است که چون دانشگاه به دنبال رویه مذکور دچار رکود در آینده‌نگری می‌شوند و ملت‌های رقیب شروع به خودسازی و آینده‌نگری می‌کنند. اینجاست که مردان عمل وارد میدان می‌شوند تا بدون نظریه، آینده را با عملکرد خود که فعالیت‌های کورکورانه همراه با قدرت نظامی است به دست آورند. این عملکرد موجب تحلیل رفتن نیروهای آنها می‌شود و در نهایت قدرت‌ها از بین می‌روند. این همان است که هگل می‌گوید: قدرت‌ها از تاریخ عبرت نگرفته‌اند و اینکه قدرت‌ها در نهایت نادان می‌شوند و قدرت اندیشه و آینده‌نگری را از دست می‌دهند.

قوه تخیل بر اساس تاریخ، موجب آینده‌نگری و آینده‌سازی می‌شود. تخیل نادیده‌ها را می‌بیند و از فضای زمانی، مکانی، تاریخی و جغرافیایی بالاتر می‌رود و آنچه با دیده حسی و قوه عقلی دیده نمی‌شود، مشاهده می‌شود و این با پرورش اوج می‌گیرد که خیال فرهیخته نام دارد و این شامل تمامی مشهودات انسانی می‌شود که نشانه‌دار است. در نتیجه، شامل معنا و نشانه‌های آن می‌شود و اگر دیالکتیک بین معنا و نشانه در قالب کلیه دانش‌های بشری برگزار شود، مشهودات انسانی را افزایش می‌دهد، به ویژه اگر با اخلاق و پاکی همراه شود. این موضوع با ریاضت همراه است، راه همواری ندارد و با خوشی نیز همراه نیست، چرا که خلاقیت بر اساس شهود، ناسازگاری (ناسازگاری با خود و دیگری و تنهایی مبتنی بر آن)



## فصل اول - مفهوم آینده‌نگری ■ ۱۷

می‌طلبد. پرواز خیال نیز از نکات بسیار مهم است که از ممارست فکری منشاء می‌گیرد و نتایج آن از فکر و ذهن به عالم خیال وارد می‌شود و بر اساس آن، عالم خیال، فعال می‌شود (به شرطی که قوه خیال انسانی از قبل پرواز را تمرین کرده باشد) و پرواز خیال به‌منظور تصویرسازی برای آینده، رخ بدهد.

هنر به‌عنوان دانش بنیادی عالم خیال و قوه تخیل انسانی به‌عنوان دانش بنیادی تمدن‌ها مطرح می‌شود و علم تاریخ، ماده اولیه خیال بشری را تشکیل می‌دهد و قوه خیال انسانی را فعال می‌کند. به همین دلیل مراحل اولیه تمدن‌ها از حماسه تاریخی که بر اساس قوه خیال شکل می‌گیرد، به‌وجود می‌آید، یعنی تاریخ در قالب حماسه‌سرایی تبدیل به خیال شده و سپس این خیال به‌طور فزاینده گسترش می‌یابد و تبدیل به هنر می‌شود و یا تبدیل به حد فاصل بین هنر و فن می‌شود. به این معنا که هنرهایی خلق می‌شوند که جهان‌پدیداری را به مرحله فناوری نزدیک می‌کنند. هنرها مثل معماری بر اساس فنون بنا می‌شوند که اولین قدم فضاسازی برای تخیل هستند، چرا که تخیل در شهری رخ می‌دهد که معماری آن، فضا را به‌وجود آورد. اولین قدم تمدن‌سازی، شهرسازی است که بر اساس آن تخیل مناسب تمدن شکل می‌گیرد، یعنی تخیل حماسی، تخیل معماری را ایجاد می‌کند و تخیل معماری نیز شهر را به‌وجود می‌آورد و شهر نیز تخیل خاص خود را تولید می‌کند. مهم‌ترین تخیلی که شهر ایجاد می‌کند نقاشی است که نوع نگرش به جهان را ترسیم می‌کند. پس جهان‌پدیداری تخیل شده در معماری شهری، در نقاشی ترسیم می‌شود. در نتیجه، جهان در معماری شهر تجلی پیدا می‌کند و نقاشی آن را ترسیم می‌کند. نقاشی‌ها بر دیوار شهرها، دیوار غارها، دیوار خانه‌ها، دیوار مساجد، دیوار کاخ‌ها و... ترسیم می‌شوند. در فضای معماری شهر که دیوارهای آن نقاشی شده، احساس و خیالی دیگر به‌وجود می‌آید که نتیجه آن دو است، یعنی نقاشی و معماری که فضاسازی کرده‌اند، احساسی را برمی‌انگیزند که صدای جهان (یعنی موسیقی) است.

موسیقی، هنری است که جهان را صدا دار می‌کند و صدای جهان را استخراج می‌کند و

## ۱۸ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

جهان به ظاهر ساکت و صامت را، سخنگو می‌سازد و زمانی که موسیقی نوشته شود زبان آن قاعده‌مند می‌شود و شکل ریاضی‌وار را به وجود می‌آورد که باز به تنظیم خیال می‌پردازد و تخیل جهان آینده را، ترسیم می‌کند.

نقاشی که جهان را ترسیم می‌کند انسان را به طبیعت نزدیک می‌سازد. احتمالاً زبان ریاضی‌وار موسیقی، ملودی جهان را ریاضی‌وار، ترسیم کرده و این را به یک حس عمومی تبدیل می‌کند. یک نقاشی دقیق نوعی ترسیم دقیق علمی از جهان اطراف را می‌طلبد. برای نقاشی از انسان، بهترین آناتومی انسان لازم است تا زیباشناسی را بر روی آن نشان دهد. در مورد دیگر موجودات غیر انسانی مثل اسب نیز همین‌طور است (چنانکه در آثار تشریح پزشکی، طراحی مدل و تخیل‌های فناورانه لئوناردو داونچی دیده می‌شود).

هنر در یک نظام ترسیمی، آینده را ترسیم می‌کند و این نظام ترسیمی از هنر حسی و طبیعی شروع می‌شود و در نهایت به انتزاع و سبک‌های انتزاعی می‌رسد. رشد فکری جامعه از شب‌های طبیعت‌گرا نیز شروع می‌شود، چون به راحتی جهان را برای انسان‌ها ترسیم می‌کند. سبک هنری طبیعت‌گرا، ادبیاتی را شکل می‌دهد که شکل انتزاعی‌تر ترسیم جهان است و این ادبیات مثل ادبیات شعری ساده و طبیعت‌گرا به شدت ساده و غیرنمادین و ترسیم‌گرس است. ادبیات در مرحله بعدی تبدیل به فلسفه حسی و طبیعت‌گرا می‌شود و سپس متافیزیک خود را بر آن بار می‌کند (مثل محرک اولیه ارسطو در حرکت فیزیکی) و از فلسفه که شکل انتزاعی ترسیم جهان است، انتزاعی بسیار عام‌تر به وجود می‌آید که فرمول‌های ریاضی‌وار علم است که فقط شکل انتزاعی دارد و غایی‌ترین شکل معرفت جهان و ترسیم انتزاعی جهان است. این علم انتزاعی به وسیله عقلانیت ترسیم شده در دین، هنر، ادبیات و فلسفه، تبدیل به فناوری می‌شود و این فناوری در شکل عقلانی آن تابع فرمول‌های ریاضی و فیزیکی است، ولی در شکل و تشکل، تابع شکل‌های هنری است که از طبیعت اطراف انسانی گرفته شده است: مثل هواپیما، پرنده و ماهی یا هلی‌کوپتر و سنجاک و ... پس فناوری از هنر شروع می‌شود و به هنر نیز ختم می‌شود. در نتیجه، هرچه در آینده بتواند

## فصل اول - مفهوم آینده‌نگری ■ ۱۹

ترسیم شود از قبیل هنر است و از هنر شروع می‌شود و به هنر کاربردی یعنی فناوری ختم می‌شود.

تمدن‌ها از انقلاب هنری شروع شده و تخیل آینده را عوض می‌کنند. هنرمندان بنیان‌گذاران تمدن‌هایی چون دوران رنسانس یا دوران پسامدرن فعلی هستند که از هنر شروع شده است. آنچه در این میان مهم است سیاستگذاری هنری برای آینده‌یابی است، زیرا بدون هنر راهی به آینده وجود ندارد، مگر با علم غیب بتوان کاری کرد. از آنجا که هنرمند به شهود واقف است و بهره‌ای از علم غیب دارد به آینده راه پیدا می‌کند، در نتیجه سیاستگذاری هنری نوعی سیاستگذاری در قبال آینده است.

در ابتدای تمدن‌ها که هنر خودنمایی می‌کند، خودنمایی در واقعیت نمایی و طبیعی بودن است، ولی در طول تمدن‌ها، هنرها به علت تکرار، به انتزاع‌گرایی برای خلاقیت تبدیل می‌شوند و چون هنرها انتزاعی می‌شوند قوه تخیل واقع‌نگر، کور می‌شود. در نتیجه، آینده‌نگری نیز به کوری مبتلا می‌شود و از اینجاست که تمدن‌ها منقرض می‌شوند، چرا که از آینده غافل شده و به زمان حال می‌پردازند و زندگی روزمره را پی می‌گیرند. به همین دلیل به خوشی و لهو و لعب دل می‌بندند و انسجام اجتماعی آنها به سستی می‌گراید و با کمترین تهدید خارجی، از هم فرو می‌پاشند. یکی از نشانه‌های این فروپاشی انسجام اجتماعی، تضعیف خانواده به وسیله روابط جنسی فرا ازدواج مثل هم‌جنس‌بازی و یا اوج‌گرفتن صنعت فحشا است که در انتهای تمدن‌ها رخ می‌دهد. خانواده که کوچک‌ترین و بنیادی‌ترین واحد اجتماعی است رو به ضعف می‌رود. در نتیجه، انسجام اجتماعی نیز ضعیف می‌شود و در این مرحله است که تصویرنگاری جنسی (پورنوگرافی) اوج می‌گیرد (این موضوع در اواخر تمدن‌های یونان، روم و تمدن اسلامی به خوبی دیده می‌شود).<sup>۱</sup>

رسانه‌ها با توجه به هنر، به آینده‌نگری، آینده‌یابی و آینده‌سازی می‌پردازند، زیرا رسانه‌ها تخیل‌پردازی می‌کنند و این تخیل را در جامعه گسترش می‌دهند. با نوع منظرهایی که برای

۱. برای اطلاعات بیشتر به تاریخ تمدن ویل دورانت و ناسخ‌التواریخ مراجعه شود.

## ۲۰ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

اطراف، محیط، جامعه و جهان به وجود می آورند، زمینه سازی خیال را در جامعه به طور عمومی و یکسان ایجاد می کنند. به عبارت دیگر، رسانه ها تخیل های انسان ها را در یک جامعه، هماهنگ و استاندارد می کنند و سعی می کنند آینده واحدی را ترسیم کنند. رسانه ها می توانند انسان ها را در یک جهت واحد هدایت کنند و رشد و پیشرفت اساس اجتماعی را شکل دهند.

دو شکل و چارچوب سیاستگذاری رسانه ای در باب خیال سازی وجود دارد:

۱. تکثرگرایی خیال سازی. ۲. یکسان سازی تخیل. در مورد اول، سیاست براساس رسانه های بومی و ملی تدوین می شود و تکثرگرایی یا تکثرسازی خیال را شکل می دهد، در صورتی که در دومی، تکیه بر رسانه های جهانی برای یکسان سازی تخیل در سطح جهانی است که در اولی با ارتباطات میان فرهنگی انجام می شود و در دومی با ارتباطات جهانی، صورت می پذیرد. در سطح کلان رسانه، تخیل و آینده سازی دو چارچوب نظری وجود دارد که می تواند برای سیاستگذاری آینده، آن را تشریح و تبیین کرد. به عبارت دیگر، سیاستگذاری آینده براساس تخیل و هنر شکل می گیرد، ولی آنچه مهم است رسانه ها هستند که خیال سازی ها را به عهده دارند. تخیل فرایندی ارتباطی است که در درون فرد شکل می گیرد و ارتباطات درون فردی نام دارد که رسانه ها شکل می دهند. رسانه هرچه صامت و ساکت تر باشند، تخیل زاتر هستند. رسانه هایی چون کتاب و یا رادیو و تلویزیون هر چقدر گویاتر باشند، کمتر تخیل ایجاد می کنند. رسانه ای همانند کتاب نسبت به رادیو و تلویزیون، آینده سازتر است چون کتاب تخیل سازتر است، پس سیاستگذاری رسانه ای بایستی براساس تخیل سازی باشد و اگر سیاستگذاری براساس رادیو و تلویزیون باشد راه انحطاط را طی خواهد کرد. چرا که راه تخیل و آینده نگری کور خواهد شد.

تمام آنچه گفته شد به تمام معنا در ایران بزرگ، تاریخی، جهانی و انقلابی در انقلاب های شناختی و معرفتی جهانی، صادق است و می تواند آینده شناسی و آینده یابی و آینده سازی ایران را رقم بزند. این مطالب می تواند مقدمه ای برای پژوهش های آینده باشد.

## **فصل دوم**

### **مفهوم ابرقدرتی**



## مفهوم ابرقدرتی

ابرقدرت به حکومتی گفته می‌شود که فوق قدرت‌های دیگر باشد، یعنی قدرتی است که بر دیگر قدرت‌ها برتری دارد. البته، نفی قدرت دیگران نمی‌شود، بلکه قدرت شامل است. این قدرت به صورت اقتداری است و قدرت تنها و با زور صرف، نیست بلکه ابرقدرت پذیرفته است، یعنی قدرتی است که قدرت‌های دیگر زیر نفوذ پذیرفته شده او قرار دارند و کشورهای زیر نفوذ آن اشغال نشده‌اند، بلکه به صورت اقتداری زیر نفوذ و یا در درون حوزه قدرت آن قرار دارند.

وقتی سخن از اقتدار به میان می‌آید، سخن از نفوذ مشروع است. آنچه در نفوذ ابرقدرتی مطرح است سخن از اندیشه قوی در قالب ساختار قوی است. این اندیشه در ساختارهای قدرت‌های تحت نفوذ پذیرفته شده است. قدرت‌های تحت نفوذ سعی دارند برای هماهنگ کردن ساختار خود اندیشه قدرت مرکزی را، در درون خود نهادینه کنند و تلاش می‌کنند راهی برای پیشرفت خود بیابند. به همین منظور در حوزه اقتصاد از قدرت مرکزی استمداد می‌جویند. به عبارت دیگر، سازوکار پذیرفتن نظام معنایی قدرت مرکزی، برای به دست

آوردن ساختار کنشی متناسب و مشابه با قدرت مرکزی است که برای به دست آوردن سود اقتصادی مناسب در نظام اقتداری صورت می‌گیرد. به این ترتیب، انسجام درونی شبکه قدرتی ابرقدرت و قدرت‌های پیرامونی حفظ می‌شود و برای قدرتمند شدن روز افزون این حوزه جغرافیایی نیز بکار می‌رود.

اقتدار ابرقدرتی از اندیشه بر می‌خیزد که در یک حوزه جهان‌پدیداری یا جهان‌بینی خاص، پردازش شده است. به عبارت دیگر تمدن‌ها به نوعی جهان‌پدیداری خاص بر می‌گردند، چرا که جهان‌پدیداری، چارچوب معنایی آنها را به وجود می‌آورد. تمدن همان نظام ساختاریافته نظام معنایی است و جهان‌پدیداری از دین نشئت می‌گیرد، پس تمدن‌ها در دامن دنیا پرورش می‌یابند و نام آن دین را بر خود می‌نهند. چنانکه تمدن مسیحی، تمدن اسلامی، تمدن مانایی و... این چنین کرده‌اند. قوت، صعود و نزول تاریخی تمدن‌ها نیز تابع صعود و نزول دین‌ها است. دین‌ها در ابتدای ظهور خود شروع به ساختن نظام معنایی کرده و در یک زمان لازم برای بسط تاریخی، به ساختار تبدیل شده‌اند. این ساختار «تمدن» نام گرفته و سپس در اوج تمدن که امنیت و اقتصاد اوج گرفته تبدیل به فساد و ضداخلاق و ضد خوبی شده‌اند و از آن دین فقط اسم و صورتی باقی مانده است. به همین دلیل، نزول تمدن‌ها آغاز و انسجام درونی و نظام کنشی آنها ضعیف شده است. وقتی تمدن دچار ضعف درونی شود، با یک هجوم خارجی در هم فرو می‌ریزد. بر اساس تز اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری ماکس وبر، افرادی مثل مارکس و فروید که با تمدن مخالف‌اند، دین را قبول ندارند، چرا که نظام هنجاری را شکل می‌دهد و انسان را دارای قواعد اجتماعی و سپس انسجام اجتماعی می‌کند. این موضوع را به حساب محدودیت انسان و مخالفت با اومانیزم می‌دانند. تحولات مذهبی، تمدن‌های جهان را در طول تاریخ بشری شکل داده‌اند. مذاهب در طول تاریخ، براساس نیاز بشری نازل شده و به وجود آمده‌اند. از آنجا که نیازهای بشری همواره رشد و پیشرفت می‌کند، دین نیز در طول تاریخ در حال پیشرفت است و پیامبران بعدی از پیامبران قبلی، پیشرفته‌تر شده‌اند، چنانکه پیامبر اسلام و دین‌های بعدی،



## فصل دوم - مفهوم ابرقدرتی ■ ۲۵

نسخ پیشرفته دین‌های قبلی‌اند و این نسخ دلیل تکامل دینی و تطابق زمانی است. چنانکه در دین اسلام در مورد آخرالزمان فهمیده می‌شود (به مصداق آیه سَنُرِيْهِمْ اَيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ تَبَيَّنَ لِهٖمُ الْاِحْقَاقُ)، در آخرالزمان، بزرگ مصلح جهانی ظهور خواهد کرد. یعنی جهان به تکامل می‌رسد و مصلح جهانی در بعد جهانی، ظهور خواهد کرد که همه ادیان قبلی را در خود جمع کرده و براساس یک دین جهانی مطابق نیاز جهانی، حکومت خواهد کرد که مشخصات فرهنگی آن در کتاب‌های معتبر بسیاری آمده است. آنچه به طور کلی می‌توان در باب آن جهان و زمان ظهور بیان کرد این است که همه عالم تبدیل به جهان ارتباطات می‌شود، حتی جاموس (جامد) به سخن در می‌آید. همه جهان تبدیل به آیه خواهد شد و تمامی مردم به این آیه بودن آگاه خواهند شد و اینجاست که تولید و مبادله معنا در اوج خود قرار خواهند گرفت. به این ترتیب، علوم و دانش بشری رشد عظیمی خواهند کرد، چرا که تمامی دانش‌های بشری سراسر معنا، آیه و نشانه هستند و فرمول‌های ریاضی نیز نظام معنایی و نظام نشانه‌ای است. زمانی که انسان بتواند بر جهان اطراف خود که در یک نظام معنایی، درک می‌شود، آگاهی یابد نظام نشانه‌ای آن را نیز پیدا خواهد کرد. نظام نشانه‌ای جهان فرمول‌های علمی و دانشی است که سبب تسلط انسان بر جهان می‌شود. از طرف دیگر، امام یا انسان کامل که مظهر اسامی الهی (به تمام معنا و کامل) است، می‌تواند توسعه جامع علوم و دانش را به گونه‌ای رقم بزند که هر کدام از این دانش‌ها در جای خود واقع شوند و تبعیض علمی و فکری به وجود نیاید که سبب تسلط یک دانش بر دیگر دانش‌ها شود و توسعه یک بعدی علم را رقم بزند (چنانکه علوم تجربی بر دیگر دانش‌های بشری در مدرنیسم و مدرنیته غربی تسلط یافته‌اند) و سبب انحطاط جوامع بشری شود، به طور مثال: مسائل اخلاقی علم و دانش و مشکلات زیستی در طبیعت و .... که هم‌اکنون وجود دارند.

جامعه آرمانی می‌تواند آرمان اجتماعی یک طراحی باشد و می‌تواند به عنوان علت غایی، طراحی فعلی را با توجه به آینده ترسیم کند، زیرا جامعه فعلی یک جامعه واقعی

۲۶ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

است و برای رسیدن به یک جامعه آرمانی بایستی هم جامعه واقعی، هم جامعه آرمانی و هم راه رسیدن به آن را به خوبی شناخت. بنابراین، می‌توان با توجه به موارد سه گانه مذکور آینده را طراحی کرد. به این ترتیب، این گونه با آینده‌شناسی یا آینده‌نگری ارتباط پیدا می‌کنند. از فلسفه تاریخ ملت‌های متفاوت، آینده‌شناسی متفاوتی استخراج می‌شود و هر جهان‌پدیداری یک فلسفه تاریخی نیز بیان می‌کند و هیچ دینی بدون نظر به آینده، نمی‌تواند پیروان خود را امیدوار کند.

**فصل سوم**

**تاریخ شناسی ابرقدرتی ایران**



## تاریخ شناسی ابرقدرتی ایران

با توجه به مقدمه‌ای که گفته شد، می‌توان این‌گونه بیان کرد که ایران در طول تاریخ خود، انقلاب‌های مذهبی عظیمی داشته که تمدن‌های بزرگی را که برای اولین بار به منصفه ظهور رسیده به وجود آورده است. این انقلاب‌ها همچنین الگویی برای دیگر ملل بوده‌اند. به این ترتیب، کشور ما چندین بار ابرقدرتی خود را در جهان به‌عنوان ابداع‌کننده انقلاب‌های جهانی در بعد معرفتی و ساختاری نشان داده و چون این ابرقدرتی چندین بار به سرانجام رسیده، پس یک کشور ابرقدرتی است، حال می‌خواهد خفته باشد و یا بیدار. با توجه به چهار دوره ابرقدرتی ایران: تاریخ پنج هزار ساله غیرمکتوب، یا ده هزار ساله غیرمکتوب، دوران اسلامی و عصر صفویه، می‌توان به مطالعه دوران بیدار و خفته تمدن ایرانی و ابرقدرتی آن نائل شد. چرا می‌گوییم ابرقدرتی خفته و چرا می‌گوییم ابرقدرتی بیدار، منظور چیست؟

ایران قبل از دوره‌های ابرقدرتی خود، دارای انقلاب‌های معرفتی بوده که بررسی آنها

### ۳۰ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

می‌تواند به سؤال‌های مذکور پاسخ بگوید و زمینه را برای بازتولید ابرقدرتی ایران آماده نماید، در غیر این صورت، دچار غفلت تاریخی خواهیم شد و در نتیجه، راه به سوی آینده نخواهیم داشت. جالب آن است که تمدن‌ها خود را براساس تمدن قبلی بازسازی می‌کنند به عبارت دیگر هر تمدنی دارای الگوی آرمانی و باستانی برای برقراری خود است. بررسی این الگوهای آرمانی و باستانی ما را به ایران‌شناسی قوی‌تری هدایت خواهد کرد.

اولین انقلاب معرفتی ایرانیان، مهرپرستی یا یکتاپرستی ایرانیان بود. توحید فرایند تاریخی بشر بود، زیرا مهرپرستی به جای خدایان زمینی به سوی خدای متعال عروج کرد. خدایان زمینی، خدایان طبیعی هستند که در واقع خدایان حسی‌اند و خدای انتزاعی نیستند. خدایان واقعی تا یک خدای حقیقی، یک خدای فرهنگی تا یک خدای مطلق و معرفت انسانی که براساس خدایان طبیعی - حسی - واقعی - فرهنگی شکل گرفته بود. ایران یک خدای متعالی، عقلی، حقیقی و مطلق، معرفی کرد و براساس یک انقلاب، معرفتی عظیم در جهان به‌وجود آورد. این معرفت، چارچوب کلان و انتزاعی است، پس معرفت کل‌نگر را ایرانی‌ها به‌وجود آوردند. تا قبل از آن، روح طبیعت‌گرایی و جان‌محوری طبیعی حاکم بود چنانکه در کشورهای هند و چین این‌گونه است. ایرانی‌ها محور عقلی و انتزاعی را به آن افزودند و معرفت را از حالت استقرایی به معرفت قیاسی و کل‌نگر تبدیل کردند. این انقلاب معرفتی بزرگ، پس از حمله اسکندر به ایران عصر هخامنشیان (به فتوای ارسطو) به یونان منتقل شد و بر اثر آن فلسفه یونانی به‌وجود آمد (هرچند قبل از زمان سقراط و افلاطون نیز معرفت ایرانی به یونان منتقل می‌شده است). حکومت اسکندر، سلوکیان و اشکانیان در ایران حدود هشتصد سال طول کشید. در این دوران، فرهنگ ایرانی - یونانی بر ایران حاکم بود و رکود معرفتی وجود داشت و به این ترتیب، ایران به ابرقدرت خفته تبدیل شده بود. در حالی که در دوران هخامنشیان، ایران یک قدرت جهانی بود که حوزه نفوذ آن در شرق تا ژاپن و در غرب تا مصر گسترش یافته بود. با امکانات ارتباطی آن روز، حوزه‌های نفوذ خود را حفظ و هدایت می‌کرد. تفکر آنان آن‌قدر کلان و جهانی بود که

نواحی اطراف خود را با صلح، هدایت می‌کردند. از آنجا که مبنای فکری آنها توحید و یکتاپرستی بود، همه بندگان خدا حق برابر داشتند و تفاوت نژادی و جنسی وجود نداشت. این موضوع آنها را به نوعی تکثرگرایی جهانی در حکومت خود تبدیل کرده بود.<sup>۱</sup> این تکثرگرایی پس از وحدت بود چون تکثرگرایی بدون وحدت خشونت را ایجاد می‌کند، چنانکه تکثرگرایی یونانی بدون وحدت به رشد اسکندر و کشتار جهانی او منجر شد. به همین دلیل امروزه که غرب ادامه دهنده یونان قدیم است برای تغییر جهان و ابرقدرتی خود مبنایی بدون جنگ نمی‌شناسد. تکثرگرایی در پناه وحدت است که دکترین جهانی ایران را برای صلح جهانی روشن می‌کند. در نتیجه، این تفکر یک تفکر کلان است که انسان‌ها را از کودکی خارج کرده و بر جنگ‌های کودکانه جهانی خط بزرگی و بزرگسالی کشید و سپس یک ساختار جهانی صلح‌آمیز را ترسیم کرد که توانست گردنکشان ربع مسکون زمین را برای شهروندی جهانی آماده کند به گونه‌ای که برای آینده بشر الگوی جهانی ترسیم کند که تا کنون معتبر بوده است.

تقابل ایران و غرب، در همین ساختار معرفتی و حکومتی نهفته است. ساختار شرک گونه یونانی که در فضای خدایان، انسان می‌تواند وجود خودش را محقق سازد و صفات خدایی، جدای از خدا ترسیم و بر خدا حمل می‌شود و این تجرید صفات از ذات خدا، مبنای معرفت‌سازی آنها واقع می‌شود و هر صفتی خود خدا می‌شود که خدایان وصفی مبنای اسطوره‌ها می‌شوند و از اسطوره‌ها فلسفه پدید می‌آیند که با توحید گرایی ایرانی سر سازگاری ندارد. فسادهای شدیدی (مثل رابطه جنسی رسمی بین اساتید مرد و دانشجویان پسر و بردگی جنسی پسران برای آنها) که در آکادمی‌های معرفتی یونان راه یافت از همین شرک صفات‌گرایی به وجود آمده است. بعد از هخامنشیان و در دوره هشتصد سال تلفیق فرهنگی، ایرانیان موفق به بازسازی فرهنگ ایرانی شدند و انقلاب معرفتی دیگری را رقم زدند و آن ایجاد مذهب حکومتی و دولتی «زرتشت» بود. از این راه توانستند انسجام

۱. کارل پوپر، فلسفه سیاسی

### ۳۲ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

اجتماعی و کلان ایرانی را شکل دهند و دوباره تبدیل به یک ابرقدرت در مقابل ابرقدرت آن روز غرب که در رم تجلی پیدا کرده بود بشوند و شکل جنگ شرق و غرب یا خیر و شر را تشکیل بدهند. این تمدن نیز بسیار ناشناخته است و بیشتر بر اساس تفکر شرق شناسان نوشته و پرداخته شده است. از طرف دیگر چون اعراب مسلمان این حکومت را سرنگون کردند، آنهایی که بر اسلام گرایی تاکید می کنند دیدگاه خوبی در مورد آن ندارند و سعی در برجسته کردن آن داشته اند. از طرف دیگر ایرانیان نیز حمله اعراب مسلمان را که سبب از بین رفتن ایران قدیم شده است با ابهت تمام شرح داده اند و این شوق و نفرت سبب شناخته نشدن این دوره اقتدار ایرانی شده که می توانست راهگشای آینده ایران باشد. بعد از سه قرن که از غلبه اسلام بر ایرانیان گذشت، ایرانیان در دامن اسلام به بازسازی کشور پرداختند و انقلاب معرفتی خود را که در قرن قبل از آن دوران یعنی قرن دوم هجری وجود داشت به وجود آوردند. انقلاب معرفتی که ایجاد کردند، تصوف اسلامی بود. تصوف اسلامی دارای همان الگوی باستانی ایرانی یعنی اشراق و عرفان بود که یک تفکر کلان با یک سپهر جهانی بود که صلح جهانی را با تکثرگرایی در پناه وحدت، ترسیم می کرد. به این ترتیب، توانستند یک ابرقدرت اسلامی را ترسیم کنند که در قومیت های متفاوت شرق و غرب تشکیل شده بود. ایران تحت نفوذ، نقش برجسته فکری و حکومتی در این حکومت داشت.<sup>۱</sup><sup>۲</sup> فکر تمدن اسلامی، ایرانی، خیال آن هندی، زبان آن عربی و بازوی آن ترکی بود.<sup>۳</sup> ایرانیان طراح فکری و کلان بینی تمدن اسلامی بودند و توانستند شکل جهانی این تمدن را ترسیم کنند و دولت اسلامی دوران عباسی (زمانی که وزیران آنها ایرانی بودند) را تبدیل به یک ابرقدرت کنند (دوران برمکیان) و تکثرگرایی در پناه وحدت را در تمدن اسلامی، ساختاری کنند و برخلاف تکثرگرایی بی وحدت غرب عمل کنند (کافی است به

۱. مقدمه ابن خلدون

۲. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلامی

۳. مرتضی مطهری، خدمات متقابل ایران و اسلام

۴. عبدالحسین زرین کوب، کارنامه اسلام



تاریخ جنگ‌های صلیبی و حکومت‌های غربی علیه مسلمانان، توجه شود که موضوع را روشن خواهد کرد. به این ترتیب، صلح‌گرایی مسلمانان که امپراطوری براساس معنویت و صلح است آشکار می‌شود).

وقتی ترکان آسیای مرکزی جای ایرانیان را در تمدن اسلامی گرفتند، خشونت‌گرایی نیز در حکومت اسلامی اوج گرفت و سبب فساد، همجنس‌گرایی و همجنس‌بازی و خشونت مکرر شد که با حمله مغولان، ابرقدرت اسلامی از هم پاشیده شد.

بعد از دوره مغول، ابرقدرتی ایران به خواب رفت تا زمانی که حکومت صفویه بر سر کار آمد. در این دوره، ابرقدرتی ایران دوباره از خواب برخاست و سعی کرد تمام عناصر ابرقدرتی‌های ایران را در دوره‌های سه‌گانه جمع نماید. به علاوه، عنصر جدیدی که می‌توانست نظریه کلان ایران جدید را آشکار کند تشیع بود که در قالب آن انقلاب سوم ایران یعنی تصوف ظهور کرد و در بعد وحدت بخشی بعد از اسلام، ایران نقش بنیادی بازی کرد که این الگو را از ساسانیان گرفته بود و صلح‌طلبی خود را همراه با نجات بخشی ملل دیگر از هخامنشیان بهره گرفته و به ارث برده بود. حال با توجه به تشیع که مذهبی عرفانی بود، ساختار حکومتی جدیدی را طراحی کرد و ابرقدرت جدیدی را شکل داد که الگوی باستانی حاکم بر تفکر ایرانی برای آینده بود. بعد از مشروطه، الگوی ایرانی ابرقدرتی از بین رفت و در قالب غرب‌گرایی، تفسیر شد (حکومت رضاخانی) و در حکومت پهلوی دوم در ظاهر برای ابرقدرت سازی ولی در باطن برای وابستگی و غرب‌گرایی به طور کامل آشکار شد.

انقلاب اسلامی به دنبال معکوس کردن مشروطه انگلیسی و قدم گذاشتن به دوره پنجم بیداری ایران برای ابرقدرتی است. تمامی نظریه‌های مقابل هم، در پی آن است که ایران انقلابی تبدیلی به ابرقدرت نشود، چنانکه نظریه جهانی شدن را با محوریت مبارزه با هسته‌ای شدن ایران مطرح می‌کنند و با رشد فکرهای مستقل در ایران مبارزه می‌کنند. مطالعه تاریخ ایران با توجه به رهیافت‌های یاد شده می‌تواند به کشف ظرفیت ملی

### ۳۴ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

تاریخی ایران منجر شود، کاری که شرق‌شناسان سعی در امحای آن داشته‌اند (فقط اندکی بر عکس عمل کرده‌اند). و شرق‌شناسی زدگی در مطالعه تاریخی ایران توسط ایرانی‌ها نیز مانع بزرگی برای مطالعه ایران با ظرفیت ابرقدرتی است. در حال حاضر، دچار انحطاط مطالعه تاریخی دقیق ایران شده‌ایم که بایستی منابع تاریخی بازخوانی شود و با توجه به ابرقدرتی ایران مطالعه شود. تاریخ در جغرافیا رخ می‌دهد پس بایستی تاریخ را نه فقط در کتابخانه‌ها و کتاب‌ها، بلکه باید آن را در جغرافیا نیز مطالعه کرد و به همین دلیل است که در مورد تاریخ ایران گرفتار سوگیری می‌شویم. پس توریسم رسانه‌ای و گردشگری جغرافیایی تاریخی یکی از اساسی‌ترین حرکت‌ها در مطالعه ابرقدرتی ایران است.

## **فصل چهارم**

### **جغرافیاشناسی ابرقدرتی ایران**



## جغرافیاشناسی ابرقدرتی ایران

برای اثبات اینکه تاریخ در جغرافیا رخ می‌دهد، بایستی مطالعه کرد. بایستی جغرافیا را نیز با توجه به تاریخ مطالعه کرد تا از جغرافیای توصیفی خارج و به جغرافیای تفهیمی دست یافت (هرچند در جغرافیای توصیفی نیز مانده‌ایم، زیرا جغرافیای تفهیمی است که جغرافیای توصیفی را معنادار می‌کند). این جغرافیا بر جغرافیای معرفتی و شناختی و سپس جغرافیای فرهنگی استوار است و به طور عجیبی در ایران این نوع نگرش ضعیف و بدون ادبیات است و علت آن نیز شرق‌شناسی زدگی در مطالعه تاریخ و جغرافیای ایران است. به همین دلیل مطالعه معرفت‌شناسی تاریخ و جغرافیا و سپس روش‌شناسی تحقیقات تاریخی و جغرافیایی، یکی از مهم‌ترین کارهای بنیادی فلسفه جغرافیا، تاریخ و فلسفه علوم انسانی در ایران است. فرهنگ ایرانی قابل مطالعه است چون فرهنگ در زمان و مکان شکل می‌گیرد و تابعی از این دو است و زمان در تاریخ و مکان در جغرافیا، مطالعه می‌شود. در نتیجه، مطالعه تاریخ جغرافیایی و جغرافیای تاریخی ایران و مطالعه معرفت‌شناسی و روش‌شناسی این دو رشته مهم و بنیادی برای رسیدن به ابرقدرتی ایران است.

آنچه در این مرحله بایستی تبیین شود این است که جایگاه منطقه‌ای و جهانی ایران در این جغرافیا تبیین شود تا بتواند حوزه‌های نفوذ خود را درست تشخیص دهد و بتواند به ابرقدرتی خود نزدیک شود. در طی مراحل بایستی به اهداف زیر نزدیک شد: اول، شناخت چرخه معرفتی جهان و دوم، شناخت چرخه معرفتی ایران و سپس تعیین جایگاه ایران در چرخه معرفتی جهانی و تأثیر این چرخه معرفتی در داخل ایران و تأثیر ایران در چرخه معرفتی جهانی.

چرخه معرفتی جهان براساس جغرافیای معرفتی جهان روشن و تبیین می‌شود. چرخه معرفتی ایران نیز براساس جغرافیای معرفتی ایران روشن می‌شود، پس می‌توان گفت جغرافیای ساختاری ایران نیز بسیار مهم است. جغرافیای ساختاری ایران که هم ساختار و هم ساختار منطقه‌ای و اطراف آن را شکل داده بسیار مهم است.

جهان امروز ایران با وضع خاص خود، ایران بعد از مشروطه از نظر جغرافیایی را شکل داده است. از مشروطه به بعد اقتصاد ایران از حالت درونی و خود کفا در آمده و به یک اقتصاد جهانی تبدیل شده و سهم او در اقتصاد جهانی، نفت است که بایستی نفت خود را از استخراج تا فروش به شرکت‌های خارجی مثل دارسی واگذار کند. نقش ملت و دولت ایران تنها این است که پول نفت را آن هم با قیمت تعیین شده از شرکت‌های نفتی دریافت کند و از شرکت‌های کشورهای خریدار نفت، کالا خریداری کند. وظیفه ایرانی تنها مصرف کالاهای وارداتی است. این شعار سرمایه‌داری وابسته ایرانی است. در این حالت، تمامی تار و پود جامعه، اعم از ساختار معرفتی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی همه مصرفی می‌شود (در خصوص آنها توضیح داده خواهد شد).

به این ترتیب، ساختار جغرافیایی ایران مطابق اقتصاد نفتی کاملاً شکل داده شد. در گذشته روستاها مرکز تولید اقتصادی و تولید فرهنگ سنتی مثل موسیقی ایرانی بودند و ساختار فرهنگی شهرها را شکل می‌دادند و شهرها امکانات اقتصادی روستاها را تأمین می‌کردند و برای تطابق با اقتصاد روستایی و ارتباط با آنها، به تطابق فرهنگی می‌پرداختند.

#### فصل چهارم - جغرافیا شناسی ابرقدرتی ایران ■ ۳۹

شهرنشین‌ها به طور جامع خود را با روستائیان، وفق می‌دادند تا بتوانند منابع اقتصادی خود را تأمین کنند. فرهنگ‌های محلی خودکفا در کشور اوج گرفته بود و ایران به جهان‌های بی‌شمار فرهنگی تبدیل شده بود و دارای غنای فرهنگی بود: مثل فلسفه‌های بی‌شمار و مکتب‌های هنری مثل موسیقی، معماری، نقاشی و... و ادبیات بسیار متفاوت، و فرهنگ‌های عامه مثل ضرب المثل‌ها و دانش‌های بسیار متفاوت و محلی مثل پزشکی‌های بومی و گیاهی و صنایع بی‌شمار مثل فرش و وسایل کشاورزی متفاوت و ... که متأسفانه مردم‌شناسی ایران از آنها غافل مانده و نتوانسته مردم‌شناسی تاریخی ایران را براساس حوزه‌های جغرافیایی فرهنگی و معرفتی، تنظیم کند تا بتواند حافظه تاریخی - جغرافیایی کشور را تشریح کرده و فعالیت دوباره آنها را ترسیم کند.

اکنون دیگر با وجود اقتصاد نفتی، شهر از روستا بی‌نیاز شده و شهر مبنای فرهنگی خود را که از روستا منشاء می‌گرفت تغییر داده است. اقتصاد شهری به طور روز افزونی به نفت وابسته‌تر شده و قشر متوسط شهری، قشر کارمند شهری را تشکیل داده است. پویایی فرهنگی به دست قشر کارمند مصرفی افتاده است که او نیز آن را در خارج از ایران می‌جوید و از فرهنگ ایرانی‌گریزان است. غرب، اقتصاد مصرفی را به عنوان الگوی مصرف تبلیغ می‌کند و به طور غیرمستقیم الگوها و ارزش‌های زندگی غربی حاکم را نیز القاء می‌کند. دولت هم با دادن وام، سعی در تقویت اقتصاد مصرفی دارد. صاحبان صنایع و نمایندگی مصرفی ایرانی، با دادن رشوه به تقویت فرهنگ غربی و اقتصاد مصرفی کمک فراوان می‌کنند. رسانه‌های جمعی دولتی به تبلیغ کالاهای غربی و زندگی غربی می‌پردازند. به این ترتیب، فرهنگ غربی، فرهنگ قشر متوسط ایرانی می‌شود. ایرانی‌ها تلاش می‌کنند تا به غرب برسند، عده‌ای مهاجرت می‌کنند و برخی دیگر در داخل کشور سعی می‌کنند ایران را به شکل غربی بازسازی کنند که گاهی نام آن را توسعه و تجدد گذاشته‌اند. برای دستیابی به این اهداف به طور کلان و گسترده از کارشناسان و مستشاران غربی استفاده شده است. غربی‌سازی با پول و نفت ایران شروع شد. بازسازی‌ها در ظاهر شاهنشاهی به نظر می‌آمد،

#### ۴۰ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

ولی در باطن غربی بود که تضاد صورت و ماده سبب تضاد درونی نظام شاهنشاهی شد و انقلاب اسلامی، نظام آن را در ماده و صورت شکست داد و صورت و ماده از بین رفت. اقتصاد نفتی، اقتصاد مصرفی کارمندی را در شهرها شکل داد که سبب گسترده شدن ادارات دولتی و رشد جمعیت شهری و توسعه شهرها، شهر شدن روستاها و بخش‌ها گردید. در نتیجه، از جمعیت روستایی کاسته شده و به جمعیت شهری و مصرفی افزوده شد. در پی این فرایند، اتفاقی در درون ساختار جغرافیایی رخ داد و آن هم این بود که کلان شهر تهران، بسیار گسترده شد، چرا که جمعیت روستاها به شهرها مهاجرت کرده و جمعیت شهرها به مراکز استان‌ها و جمعیت مراکز استان‌ها به مرکز کشور مهاجرت کردند. دلایل افزایش جمعیت شهرهای بزرگ به این دلیل است که پول نفت در درجه اول در مرکز کشور و سپس در مراکز استان‌ها و سپس در شهرستان‌ها و در آخر در روستاها، به مصرف می‌رسد و امکانات در مرکز و مراکز استان‌ها متمرکز است. شهرها در حال رشد کمی و کیفی بودند و مرکز فرهنگ غربی شده بودند، به ویژه شهر تهران که غریزه‌ترین شهر ایران بود، درحالی که روستاها در اوج فرهنگ ایرانی بودند. به همین دلیل جنگ بین شهر و روستا و فرهنگ ایرانی و غربی در کشور شروع شد و گروه‌های سنت‌گرا و مارکسیست با توجه به فرهنگ روستایی و سنتی ایران<sup>۱</sup> سعی کردند فرهنگ سنتی روستایی را در برابر فرهنگ غربی شهری تقویت کنند.

ساختار جغرافیایی ایرانی، جغرافیای مرکز و پیرامون آن بود و به گونه‌ای جغرافیای ایران سامان‌دهی شده بود که ساختاری وابسته داشته باشد، به عبارت دیگر جغرافیای ایران، جغرافیای وابستگی و مرکز وابستگی بود. از آنجا که پایتخت ایران وابسته بود، در نتیجه جغرافیای ایران، جغرافیای وابستگی بود و این جغرافیا، وابستگی بیشتری را موجب شد و آن را تقویت کرد. به این ترتیب در یک فراگرد تراکمی و صعودی، وابستگی ایران تقویت شد، تا آنجا که سرمایه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ایران قدرت تحمل خود را از دست

۱. آثار جلال آل احمد، سیمین دانشور و دولت‌آبادی



#### فصل چهارم - جغرافیا شناسی ابرقدرتی ایران ■ ۴۱

داد و قیام فرهنگ روستایی در جنوب تهران، حاشیه شهرهای بزرگ، شهرهای کوچک و روستاها علیه قشر شهری متوسط غرب‌گرای تهرانی و شهرهای بزرگ، شروع شد و انقلاب اسلامی پا گرفت و انقلاب به پیروزی رسید، ولی هنوز جغرافیای وابستگی وجود داشت. اوایل انقلاب، با ایجاد جهاد سازندگی سعی کردند جغرافیای وابستگی را از بین ببرند. در دوران جنگ نیز برای از بین بردن جغرافیای وابستگی تلاش فراوانی صورت گرفت و با جنگ و فرهنگ ایرانی در مقابل دشمن عربی غرب‌زده و شرق‌زده ایستادند و با بازتولید جغرافیای استقلال، نام بسیج به خود گرفت که از جغرافیای ایران، شهر و روستا و فقیر و غنی و... نشئت می‌گرفت. با نزدیک شدن به پیروزی جنگ، غرب‌گرایان خود را در جنگ نمایان و تلاش کردند فرهنگ غیربسیجی را در جنگ حاکم کنند. به این ترتیب، کم‌کم جغرافیای وابستگی بازگشت و خود را در بازسازی بعد از جنگ نشان داد و جغرافیای وابستگی دوباره بازتولید شد. فروش تراکم شهری و بزرگ‌تر شدن تهران، جغرافیای وابستگی را به شدت و حتی بدتر از زمان قبل از انقلاب بازتولید کرد. چنانکه شاهد بودیم دوم خرداد به طور رسمی و ساختاری ظهور کرد. آنها استقلال را ضدپیشرفت می‌دانستند و برای نزدیکی به غرب بر هم سبقت می‌جستند. نمونه‌های آن را می‌توان در دوران بعد از مشروطه و قاجار مشاهده کرد. آنها به شدت با فرهنگ دوران جنگ مثل بسیج به جنگ برخاستند و مفاهیم غربی را مطرح کردند و دوباره و دوباره بر جغرافیای وابستگی مثل تولید تهران بزرگ و بزرگ‌تر و فروش تراکم تاکید کردند. تهران مثل یک انگل بزرگ شهری، خون مملکت را یک‌جا می‌مکید و زمینه را برای تولید فرهنگ غرب و واردات غربی آماده می‌کرد تا انگل‌های بعدی بتوانند برای رشد غرب‌گرایی در ایران سرمایه‌گذاری کنند تا آنجا که شخصیت‌های جغرافیای وابستگی قبل از انقلاب طمع کردند به ایران آمده و دوباره برای تولید وابستگی ریاست کنند، به گونه‌ای که اخبار آن در روزنامه‌های آن زمان به طور آشکار به چاپ می‌رسید.

نکته مهم این است که بزرگ‌ترین دشمن ایران قدرتمند و ابرقدرت و مستقل، ساختار

#### ۴۲ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

جغرافیای وابستگی است که بایستی از بین برده شود و مهم‌ترین، بنیادی‌ترین و اولین قدم، طراحی ساختار جغرافیای استقلال و پیشرفت است.

مهم‌ترین اقدام، تهران‌شکنی ساختاری و معرفتی است و اصالت دادن به جغرافیای معرفتی و فرهنگی ایران و سپس توزیع ثروت، جمعیت، معرفت و فرهنگ براساس آن است. این روش می‌تواند ما را به ایران ابرقدرت رهنمون کند.

با توجه به آنچه که چرخه معرفتی ایران در جغرافیای معرفتی ایران را ترسیم می‌کند، ایران دارای یک نظام جغرافیایی تولید معنا و مبادله معنا است و فهم این چرخه ما را به نظام تولید معنا و مبادله معنای ایران سوق می‌دهد که برای بازتولید آن در راستای ابرقدرت شدن ایران هدایت می‌کند. در خصوص این موضوع دوباره به طور خلاصه مطالبی را بیان خواهم کرد.

اصفهان، قلب معرفتی ایران است که عقل نظری ایران را بازتولید می‌کند و شیراز مرکز تلفیق فرهنگ هندی با فرهنگ ایرانی است که معرفت شرقی یا هندی بازتولید شده در ایران را بازتولید می‌کند (نمونه بارز آن حافظ است). و تهران مرکز تلاقی حس‌گرایی خراسان و احساس‌گرایی آذری است. این بدنه معرفتی ایران است که تغذیه ساختار معرفتی ایران را به عهده دارد و می‌تواند شهرهای مرزی و همسایگان ایران را که تغذیه جهانی می‌شوند، تغذیه کند، به عبارت دیگر ایران بایستی ساختار درونی و مرزی خود را با توجه به بیرون خود تنظیم کند تا بتواند ساختار درونی خود را در سطح هدایت‌گرا و نفوذمدار جهانی قرار دهد.

بوشهر: یکی از شهرهای ایران است که به پشتوانه شیراز، سیاست‌گذاری مربوط به حوزه خلیج فارس را به عهده دارد و تعیین‌کننده سیاست‌های ایرانی در ناحیه خلیج فارس است (نقشه‌های قدیمی خلیج فارس و خاطرات مربوط به این منطقه سند بسیار مهمی برای نکته مذکور است). نکته مهم این است که پشتوانه این نفوذ منطقه‌ای بوشهر، شهر شیراز بوده است که از مشروطه به این طرف که جغرافیای وابستگی در ایران رواج یافته، رابطه

### فصل چهارم - جغرافیا شناسی ابرقدرتی ایران ■ ۴۳

این دو شهر نیز در سیاستگذاری خلیج فارس از بین رفته است و بوشهر، شهر مصرفی و بندری تجارت مصرفی ایران شده است.

بندرعباس: شهر آفریقایی ایران است یعنی آفریقای سیاه را پوشش فرهنگی، سیاسی و اقتصادی داده است و این از کناره دریای عمان شروع شده و تا یمن ادامه پیدا کرده و در شرق آفریقای سیاه خاتمه پیدا کرده است که تانزانیا نمونه بارز آن است و طراحی و حرکت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایران در این مناطق در بندرعباس صورت می‌گیرد. زاهدان: شهر هند، پاکستان و چین ایران است. نقطه شروع فرهنگ شرق در ایران سیرجان است که در زاهدان به اوج خود می‌رسد و زاهدان با پشتوانه کرمان به‌عنوان شهر معرفتی، می‌تواند در خصوص سیاستگذاری مربوط به هند، پاکستان و چین به خوبی عمل کند و مرکز مبادلات شرق ایران را تشکیل دهد.

اهواز: می‌تواند شهر خاورمیانه عربی غیر خلیج فارس را هدایت و سیاستگذاری کند. مناطقی مثل شمال عربستان، عراق عربی، اردن، سوریه عربی، فلسطین، لبنان عربی، مصر و شمال آفریقا جزو این مناطق هستند.

همدان: مرکز مطالعه و تعیین نفوذ در کردستان عراق تا شمال سوریه و جنوب ترکیه و شمال لبنان و شمال آفریقا است. در این حوزه صوفیه و تصوف ایرانی وجود دارد، بنابراین می‌تواند به مرکز مطالعات غرب ایران تبدیل شود.

تبریز: شهر مطالعات و سیاستگذاری مربوط به ترکیه، بلغارستان، رومانی و دریای بالکان است. این نکته گفتنی است که مردم تبریز مردمی تاجر مسلک هستند.

ارومیه: ارومیه را می‌توان شهر اروپایی و غربی ایران دانست که می‌تواند دروازه غرب در ایران باشد و برای کشورهای ارمنستان، گرجستان و اوکراین تا اروپای شرقی برنامه‌ریزی کند. این شهر، شهر چند قومی، چند مذهبی و چند نژادی است.

رشت: شهری است که روسیه در آن ایرانی شده است پس می‌توان مطالعه سیاستگذاری روسیه را در این شهر انجام داد. روسیه مرکز ثقل مسیحیت در مقابل غرب یهودی است. در

#### ۴۴ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

نتیجه، مطالعات روسیه یعنی مطالعه درباره یک قطب آینده و یک حوزه دینی مهم است. گرگان و بجنورد و قوچان: مراکز مطالعه آسیای میانه و شرق خزر هستند. این شهرها، از نظر اقتصادی و راهبردی بکنند. آینده و حلقه مکمل ایرانی در بعد معرفتی هستند و بخش مهمی از خراسان بزرگ را تشکیل می دهند.

مشهد: مرکز مطالعه افغانستان تا شمال چین و ژاپن و مرکز مبادلات فرهنگی غرب و آسیا و یا یکی از مراکز مهم اوراسیا است.

به این ترتیب، ایران به خودی خود تبدیل به یک جهان می شود، چرا که تمامی جهان از غرب تا شرق در ایران خلاصه شده است. همان طور که آشکار شد، فهم ایران جهانی، کلید ابرقدرتی ایران است. با برنامه ریزی و سیاستگذاری، ابرقدرتی ایران عملی می شود.

تقسیم بندی جهان امروز بر اساس محوریت غرب است. حتی تقسیم جهان با مرزهای سیاسی و ملیت های غیرملیتی و دولت سازی اجباری از قرن نوزدهم، مقدمه وضع امروز بوده است که انگلیس برای اولین بار شروع کرد. بعد از آن آمریکا، جهان را در قالب جهانی سازی و حمله به کشورها و تجزیه یا ترکیب آنها تقسیم کرد و منافع انگلوساکسون ها را محور قرار داد. جغرافیای ایران نیز یک جغرافیای وابستگی با محوریت انگلوساکسون ها از انگلیس تا آمریکا بود.

اگر ایران می خواهد در آینده پایدار بماند باید جغرافیای قبلی خود را باطل و جغرافیای ابرقدرتی خود را - که قبلاً شرح داده شد - ایجاد کند. فرهنگ عمومی ایران بدون جغرافیای مذکور پایدار نخواهد ماند و ایران نه فقط از نظر بیرونی، بلکه از نظر درونی نیز دچار رکود و واماندگی خواهد شد.

ایران باید از طرف غرب، مثلث ایران، روسیه و آلمان و در نهایت اوراسیای غربی خود را تشکیل دهد، چون روسیه مرکز مسیحیت ارتدکس و غیریهودی است و در مقابل تفسیر یهودی مسیحیت، سخت مقاومت می کند. آلمان از جنبه نظری، پشتوانه روسیه است و با توجه به آنکه روسیه کشوری است که هم شرقی و هم غربی محسوب می شود و عرفان

#### فصل چهارم - جغرافیا شناسی ابرقدرتی ایران ■ ۴۵

شرقی را با مسیحت آسیایی ترکیب می‌کند می‌تواند پشتوانه خوبی برای نظریه سازی در آلمان باشد. بنابراین، روسیه مواد خام نظریه پردازی آلمانی را آماده می‌کند و آلمان بر اساس آن، نظریه پردازی می‌کند. حال اگر آلمان، روسیه و ایران مثلث غربی را تشکیل داده و سپس در شرق، مثلث ایران و هند، چین و روسیه را تشکیل دهند ایران می‌تواند نقش خود را در شرق تکمیل کرده و به این ترتیب، قدم اول خود را در ابرقدرتی خاورمیانه بردارد و از این طریق به اتحاد کشورهای اسلامی اطراف خود کمک کرده و اسرائیل را منزوی سازد. نتیجه آنکه اگر تاریخ و جغرافیای یک کشور به طرف تولید و بازتولید آینده گام بردارد آن کشور در بعد زمان و مکان رو به شکوفایی می‌رود که به آن شکوفایی فرهنگی گفته می‌شود و شکوفایی فرهنگی مسبوق به شکوفایی معرفتی، است. پس شکوفایی معرفتی و شکوفایی فرهنگی حالت ماده و صورت هستند که در عالم خارج با هم محقق می‌شوند. به همین دلیل سیاستگذاری معرفتی، بنیادی‌ترین سیاستگذاری برای رشد و پیشرفت ایران برای رسیدن به ابرقدرتی است. بدون شناخت فرمول‌های معرفتی ایرانی نمی‌توان به فرمول‌های فرهنگی ایرانی دست یافت، زیرا هر فرهنگی دارای یک نظام معرفتی است که آن را شکل داده و چارچوب آن را مشخص می‌کند. این نظام معرفتی نیز دارای زمان و مکان خاص است. هر فرهنگی نوعی تاریخ معرفتی و نوعی جغرافیای معرفتی دارد. شناخت جغرافیا و تاریخ معرفتی دیگر ملل و حوزه‌های معرفتی مربوط به آنها می‌تواند تاریخ و جغرافیای ایران را در طول تاریخ خود و جغرافیای تعامل معرفتی - فرهنگی آن به ما معرفی کند و راهنمای خیلی خوبی درخصوص سیاستگذاری برای آینده ایران در بعد معرفتی - فرهنگی - ساختاری باشد. به طور مثال شناخت تاریخ معرفتی و تعامل معرفتی ایران با هند و چین، آسیای میانه، خاورمیانه، روسیه، قفقاز، حوزه آسیای صغیر و عراق با توجه به جغرافیای تعامل معرفتی این تبادله‌ها، راه را برای ارتباطات میان معرفتی و میان فرهنگی ایران هموار می‌سازد.



## **فصل پنجم**

**طرح ابرقدرتی ایران با توجه به مذهب**





## طرح ابرقدرتی ایران

مذهب و اندیشه، اولین منشاء فرهنگ بوده و یا جایگاه تحقق مذهب، فرهنگ است. مذهب، جهان‌پدیداری یا جهان‌بینی را می‌سازد و جهان‌پدیداری، نظام معنایی جامعه را شکل می‌دهد. نظام معنایی، نظام کنشی را به‌وجود می‌آورد و نظام کنشی، ساختار اجتماعی را شکل داده و به‌وجود می‌آورد. بنابراین، می‌توان آینده ساختار اجتماعی را در مذهب دید و با سیاستگذاری مذهبی به سیاستگذاری ساختاری نائل آمد.

در صورتی که کشوری بخواهد به ابرقدرتی برسد، باید مذهبی ابرقدرتی داشته باشد. رابطه مذهب و ساختار به گونه‌ای تنظیم می‌شود که کنش‌هایی را شکل دهند که ابرقدرت ساز باشد، یعنی تعامل مذهب و ساختار، تعاملی ابرقدرتی باشد، بنابراین سه نکته برای ابرقدرت شدن وجود دارد: ۱. مذهب، ۲. ساختار و ۳. تعامل این دو.

مذهب ابرقدرتی یعنی مذهبی که با توجه به جهان به دنبال یافتن خود و جهان‌پدیداری خود است، به عبارت دیگر به دنبال یافتن جنبه‌های جهانی دین خود است و برای دستیابی به هدف مذکور باید به مطالعه ادیان دیگر بپردازد تا بتواند در بعد معرفتی، جنبه‌های

## ۵۰ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

قدرتمند خود را به دست آورده و بر آن تاکید کند و آن را گسترش دهد (مثل آمدن مصلح آخرالزمان). و این در یک موضوع خلاصه می‌شود و آن گسترش مطالعه دین در یک مطالعه ناظر به مذاهب دیگران است. بنابراین، مذهب در ارتباط میان مذهبی واقع می‌شود و در این فضا سعی می‌کند به صورت یک مذهب میان‌مذهبی رشد کند. در این صورت، مذهب راه را برای ابرقدرتی ساختار، باز می‌کند و یا امکان آن را به وجود می‌آورد، زیرا اگر مذهب به مذهب میان‌مذهبی تبدیل شود فضای رشد مذهب به اوج خواهد رسید و حالت جهان‌محوری پیدا می‌کند و ارتباط میان‌فرهنگی راه بسیار مهمی برای مذهب میان‌مذهبی است (به این موضوع در بخش «مدل آینده‌نگری ارتباطی» پرداخته خواهد شد).

در فرایند ارتباطات میان فرهنگی و میان مذهبی، ضعف‌های یک مذهب در فرایند فرهنگی آشکار می‌شود و چون این ضعف آشکار شود دو راه پیموده می‌شود: یکی راه محافظه‌کاری بر سنت گذشته و مقاومت مطلق درباره ضعف آشکار شده است که سبب رکود می‌شود و دیگر آنکه این ضعف‌یابی فعال شده و انگیزه برای تقویت مذهب در فرایند فرهنگی شروع می‌شود که به آن اجتهاد یا روشنفکری مذهبی گفته می‌شود.

آنچه در این میان مهم است رسیدن به چارچوب‌های معرفتی و روش‌شناسی مناسب با زمان و مکان و مقتضیات آن دو است که به یک نظام معنایی زمانی و مکانی مذهبی منجر می‌شود و نظام کنشی به وجود می‌آید که می‌تواند مذهب روزآمد شود و به مذهب ابرقدرتی نزدیک شود.

مذهب ایرانی مذهبی اشراقی بوده که از تعامل شرق و غرب به دست آمده است یعنی با استفاده از مذهب عرفانی شرق و چارچوب سازی غربی، مذاهب اشراقی ما قبل از اسلام شکل گرفته‌اند. این مذاهب پادشاهی را در خود جای داده است زیرا کلمه شاه یک کلمه و مفهوم عرفانی است و از عرفان به سیاست وارد شده است. به عبارت دیگر، عرفان چارچوب معرفتی و شناختی جامعه ایرانی را تشکیل می‌دهد که ساختاری به نام پادشاهی را به وجود می‌آورد و تطابق معرفت و ساختار را تشکیل می‌دهد. در نتیجه، پادشاهی یک مقوله ساختاری

## فصل پنجم - طرح ابرقدرتی ایران با توجه به مذهب ■ ۵۱

عرفانی است و با این پارادایم (تطابق معرفت و ساختار) می‌توان سیر تحولات معرفتی - ساختاری ایران را در گذشته ترسیم کرد تا بتوان به تحولات آینده ایران دست یافت.

تا قبل از ورود اسلام تطابق ساختاری - معرفتی وجود داشته است و همین سبب ثبات معرفتی - ساختاری ایران شده بود، زیرا پادشاهی به‌عنوان ساختار با عرفان و اشراق به‌عنوان معرفت کاملاً با هم تطابق داشته‌اند، ولی با ظهور اسلام، تطابق ساختار و معرفت به هم خورده و بحران ساختار و معرفت که بعد از اسلام در ایران به‌وجود آمد، کشور را فرا گرفت زیرا عرفان موجود ایرانی با نظام خلافت اسلامی - عربی هماهنگی نداشت و نظام عرفی برخاسته از نظام قبیلگی بود که بعد از پیامبر به‌وجود آمد و دمکراسی قبیلگی را تشکیل داد. این انحراف از ابتدای ظهور اسلام وجود داشت، زیرا نظام خلافت یک نظام غیردینی بود که در نهایت جامعه را سکولاری و غیردینی منتقل می‌کرد که این چنین هم شد. به همین دلیل نظام خلافت با عدالت نمی‌ساخت؛ به این دلیل که خود با عدالت هماهنگی نداشت و عصبیت حاکم بر دمکراسی قبیلگی ضد عدالت و ضد تقوا بود.

تقوا که عدالت فردی است با عصبیت جمعی که ضد تقوای فردی است هماهنگی ندارد، زیرا عصبیت اختیار فرد را سلب می‌کند و آن را جمعی می‌کند. بنابراین، فرد را تسلیم قبیله می‌کند و شخص نمی‌تواند حق و باطل را رعایت کند، بلکه بایستی فقط تسلیم قبیله باشد، حال می‌خواهد حق باشد و یا باطل. عدالت طلبی برخی از خلفای راشدین نوعی عدالت طلبی حکومتی ضد فردی بود که دخالت در زندگی خصوصی افراد را طلب می‌کرد در حالی که شرع از آن چشم پوشی کرده است. این موضوع خشونت حکومتی را گسترش می‌داد که با عدالت به معنای جامع آن، سر سازگاری ندارد و در نهایت این خلافت ضد عدالت جامع، با امامت همراه با عدالت، سر سازگاری نداشت. با شروع امامت امام علی (ع)، مخالفت ساختار قبیلگی حاکم بر حکومت با او هماهنگ نشد و به همین دلیل، جنگ‌های سه‌گانه درون ساختاری شروع شد که در نهایت به حکومت ضد عدالت فردی و جمعی دچار شد و حکومت قبیلگی بنی‌امیه موروثی و خانوادگی آغاز گردید که سراسر

## ۵۲ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

ظلم و بیداد بود و حکومت مادی و غیرمعنوی محسوب می‌شد. در این زمان بود که نظریه امامت همراه با عدالت مطرح شد، به این معنا که خلافت، غیر ارزشی بود، اما امامت یک نظام حکومتی ارزش محور با محوریت عدل بود.

ایران که کشوری اشراقی بود با خلافت بدون عرفان سرسازگاری نداشت و می‌توانست به روش‌های متفاوت با امامت که عرفانی بود ارتباط داشته باشد، بنابراین سه قرن بعد از اسلام، مکتب عظیم تصوف را خلق کرد در حالی که در طول دو قرن قبلی دچار بحران و سکوت بود.<sup>۱</sup> ایران از قرن سوم بعد از ظهور اسلام با خلق تصوف، هویت‌یابی معرفتی خود را آغاز کرد که با آمدن مغول در قرن ششم و سپس تیموریان در قرن هشتم اوج گرفت. مدل‌های نهایی این نظام معرفت‌شناسی را حافظ خاتم‌العرفا و خاتم‌الشعرا و حاکم و ناظر تفکر ایرانی و روح مسلط بر روح ایرانی، تدوین کرد که به این ترتیب هویت معرفتی ایرانی به‌وجود آمد و چارچوب‌بندی شناخت ایرانی را تشکیل داد.

از عصر حافظ به بعد که چارچوب معرفتی به‌وجود آمد، ملت ایران به دنبال ساختاریابی خود در بعد معرفتی بود که در نهایت با حکومت صفویه تحقق یافت. صفویه برخاسته از تصوف ایرانی بود که در چارچوب تشیع عرفانی تشکیل شده بود. البته این شرایط بعد از هزار سال خلافت، همراه با بازگشت به پادشاهی ایرانی بود. حاکمیت حافظ و فردوسی، اول و آخر شعرای ایرانی‌ساز معرفتی، در این دوره بسیار آشکار است، ولی این تشیع یک تشیع صفویه بود، (تشیع صفوی) و در اواسط حکومت صفویه بود که فقهای دوره صفویه که فقهای شیعی بودند، مدل فقهی حکومت شیعی را ترسیم کردند<sup>۲</sup> و به این ترتیب ولایت فقیه مطرح شد و حکومت صفویه از عرفان تصوفی به عرفان فقهی عدول کرد و سرکوب عرفای قزلباش یا عرفان تصوفی شروع شد. سه، چهار قرن طول کشید تا این نظریه فقهی - عرفانی به ساختار تبدیل شود و انقلاب اسلامی ایران به وقوع بپیوندد.

۱. عبدالحسین زرین کوب، دو قرن سکوت

۲. مراجعه شود به آثار محقق کرکی یا محقق ثانی

### فصل پنجم - طرح ابرقدرتی ایران با توجه به مذهب ■ ۵۳

این نظریه که جایگزین نظریه خلافت در اصل سنت بود، نوعی عدول از نظریه ایرانی پادشاهی مبتنی بر تصوف بود و بر اساس نظریه امت و امامت به وجود آمد که در آن هم مردم‌سالاری، هم عدالت مردم‌محور و هم عرفان نهفته است، زیرا جایگزین امام معصوم، وجه خدا بر روی زمین، واسطه زمین و آسمان، باب‌الله و اسماء‌الحسنی است. این فقاقت یک مقوله سکولار و عرفی مثل فقه اصل سنت نیست که از آن حکومت خلافتی اهل سنتی ظهور کند، بلکه یک فقیه، انسان کامل و خادم خلق خدا برای خدا است. به همین دلیل فقه شیعه عدالت محور است<sup>۱</sup> و از آنجا که با عدالت فردی جمع می‌شود، یک عدالت جامع تشکیل می‌دهد، از مدرنیسم چپ یا سوسیالیسم فاصله می‌گیرد و البته با لیبرالیسم حکومتی نیز فاصله دارد زیرا لیبرالیسم دارای اصل آزادی است و عدالت در آن معنایی ندارد و در خدمت آزادی و اهداف صاحبان قدرت و ثروت است و عدالت جاده صاف‌کن آزادی قدرت آنهاست.

این نظریه حکومتی، عدالت محور است و عدالت آن جامع فرد و جامعه است. به همین دلیل عرفان، اقتصاد، معنویت و مادیت در آن جمع هستند. این موضوع زمانی ممکن می‌شود که انسان کامل محور یا امام در آن مطرح باشد و امام جامع عدالت فردی و جمعی باشد، بنابراین مدل و الگوی اقتصادی در این گونه حکومت به خوبی پیداست. نظریه سیاسی نیز بر همین اساس بنیاد می‌شود، یعنی نظریه اساسی آن نیز انسان کامل محور و امامت است، به گونه‌ای که در تمامی تار و پود این نظریه سیاسی، حاکم است.

اقتدار این حکومت بر اساس خدا، امام و امت است و خداوند که حقیقت محض است تضادهای واقعیت‌های سیاسی را در خود جمع می‌کند و انسان کامل و امام که مظهر اسماء‌الحسنی الهی است نیز یک حقیقت نمای انسانی است که تضادهای واقعی را در خود جمع می‌کند (لقد جمعت فیک‌الاضداد و لهذا قلت لک اضداد). بنابراین، اصل بر حکومتی

۱. مرتضی مطهری، اقتصاد اسلامی

۲. شهید صدر، اقتصادنا

است که آرامش بخش است و از طرف دیگر حکومت در اسلام بر اساس اجماع است، یعنی مسلمانان یک حکومت رهبری را از طریق اجماع برمی‌گزینند. در صورتی که بدون احتیاج به امام یا شیخ، قائل به اجماع افراد یک حکومت باشند چنانکه اهل سنت معتقد است (امت بدون امام)، دموکراسی و مردم‌سالاری مادی و سکولار را قبول خواهند داشت، چنانکه غربی‌ها و غرب‌گراها و اهل سنت معتقدند. این نوع دموکراسی براساس حزب‌گرایی است که همان قبیلگی قدیم است با این تفاوت که ایدئولوژی جای پدر، خون، نژاد و زبان را گرفته است و سعی در جذب آرای مردم دارد. در این نوع حکومت، هدف فقط آرای مردم است و ارزشی در میان نخواهد بود و مرجعیت ارزشی نخواهد داشت، بنابراین با گذشت زمان، دچار ابتذال خواهد شد. با پرداخت پول و خرید آرای مردم، سیاست تبدیل به اقتصاد خواهد شد و آرای مردم تابع عرضه و تقاضا می‌شود و با عرضه پول و شهرت و شهوت، تقاضای رأی به‌وجود می‌آید و رأی خریداری می‌شود. بنابراین، در این نوع الگوی حکومتی، در اصل سیاستی وجود ندارد، بلکه تنها اقتصاد مطرح است و ارزش‌های کاذب حاکم بر نظام عرضه و تقاضا، جایگزین ارزش‌های تعیین‌کننده رأی می‌شود. در این صورت، این دموکراسی دچار ابتذال می‌شود و در نتیجه، بازیگران سینما، کشتی و بازیگران فیفا، قهرمانان این دموکراسی می‌شوند و قهرمانان یا بازیگران سکس با وعده سکس، از افراد رأی طلب می‌کنند.

اگر اجماع مبدأ حکومت را، اجماع امام و امت بدانیم، اجماع معتبر، اجماع حاکی و ناظر به امام است. امام در کسانی دیده می‌شود که دارای شناسایی زیاد نسبت به امام معصوم و حاکی از او هستند، یعنی علماء (و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی احادیثنا، فانهم حجتی علیکم و انا حجه علیهم). امام نشانه‌ای از خداست و علما نشانه‌ای از امام (آیت‌الله صفت مشترک امام و عالم و عالم است)، بنابراین از آنجا که دموکراسی بدون امام معتبر نیست و این دموکراسی انسان کامل محور است به ابتذال نمی‌کشد زیرا کار به تکرار، کشیده نمی‌شود و تکرار بی معنایی به‌وجود نمی‌آورد.

بنابراین، دو نوع دمکراسی اسلامی وجود دارد:

دمکراسی نوع اول، دمکراسی خلافتی است و با دمکراسی حزبی و غربی همراه است و غرب‌گرایان اسلامی و غیراسلامی نیز به دنبال آن هستند که می‌توان به آن دمکراسی نخبه‌گرا اطلاق کرد و این همان نظریه سیاسی جهانی شدن است.

دمکراسی نوع دوم، دمکراسی امامتی است که دمکراسی مردمی نامیده می‌شود و براساس فطرت، مرتبط با امام خود است. دمکراسی جدید انقلاب اسلامی و نظریه ولایت فقیه از این نوع است که دمکراسی خیرگی نامیده می‌شود. این نظریه مقابل نظریه جهانی شدن است.

این دو نوع دمکراسی، دو نظریه آینده جهانی هستند که جمهوری اسلامی با ایجاد دمکراسی نوع دوم می‌تواند اقتدار جهانی خود را مطرح و اثبات و تثبیت سازد و نظریه اقتداری سیاسی جهانی خود را مطرح کند و به خوبی می‌تواند بر نظریه سیاسی رقیب خود پیروز شود، زیرا آن نوع دمکراسی به ابتدال کشیده شده و در حال ابتدال بخشیدن به جهان است و جهانی شدن را به معنای ابتدال جهانی یا جهان ابتدالی می‌داند.





## فصل ششم

### آموزش و ابرقدرتی ایران



## آموزش و ابرقدرتی ایران

انتقال نظام معرفتی از نسلی به نسل دیگر را که سازمان معرفتی جامعه برعهده دارد، آموزش می‌نامند. بنابراین، سازمان آموزشی با سازمان معرفتی جامعه در ارتباط است و در واقع سازمان آموزشی، تابعی از سازمان معرفتی یک کشور و ملت به شمار می‌رود. برای مثال، چارچوب سازمان آموزشی ایران، تابعی از سازمان عرفانی - تصوفی ایرانی است. هنگامی که این چارچوب‌ها را به دست آوردیم، باید برای رسیدن به آرمان کشور برنامه‌ریزی آموزش دقیقی، انجام دهیم.

آموزش و پرورش آرمانی و ایده‌آل‌گرا، از مشخصات آموزش و پرورش تصوفی است. این نوع آموزش و پرورش بیشتر ذهن‌گرا بوده و عمل‌گرا نیست و سعی در انتزاعی کردن بحث‌های علمی و فکری دارد؛ زیرا عرفان و تصوف، ذهن‌گرایی خودمحوری را تبلیغ می‌کند، در نتیجه کار گروهی در این نظام، نفی می‌شود چرا که شخص با نفس و ذهن خودش، به خود مشغول است. بنابراین، آموزش و پرورش جمعی، ضد ارزش شده و آموزش عملی نیز تحقیر می‌شود. به واقع خود علم ارزشمند است نه فایده‌هایی که دارد.

## ۶۰ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

با نگرش در تاریخ گذشته ایران، در می‌یابیم که از قرن ششم تا هشتم هجری، عرفان و تصوف، در ایران شکل می‌گیرد. از این رو، از رونق دانش‌های ریاضی و زیرمجموعه‌های آن کاسته می‌شود و در پناه آن، خیال‌پردازی، ادبیات و هنر، اوج می‌گیرد و تمدن اسلامی در قرن ششم افول می‌کند.

با دامنگیر شدن دانش‌های انتزاعی در ایران، فلسفه‌های کلان و بدون کاربرد، در امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شکل می‌گیرد، مانند فلسفه‌های بعد از فلسفه مشاء تاکنون در ایران.

در حوزه‌های علمیه آن روزگار، که دانشگاه‌های ایرانی محسوب می‌شد، معیار این می‌شود که هر چه علوم انتزاعی‌تر باشد دارای ارزش بیشتری خواهد بود و هر چه از انتزاع آن کاسته می‌گردد بی‌ارزش‌تر می‌شود. جامعه به دلیل انتزاعی بودن علوم آموزشی به علما و عوام تقسیم می‌شود و این دو قشر مهم نیز نمی‌توانند باهم سخن بگویند؛ بنابراین بین علم و جامعه گسست به وجود می‌آید و این گسست برای سال‌های متمادی تولید و بازتولید می‌شود؛ به گونه‌ای که عالم، نقش اجتماعی خود را از دست می‌دهد و فقط برد و موفقیت خود را در جهت اعتباریات اجتماعی می‌بیند. این چنین است که مردم، جهل خود را در فرهنگ روزمره‌شان بازتولید می‌کنند و این جهل، جامعه مسلمان را در حالت خشونت و انفعال تاریخی نگه می‌دارد و جامعه هر لحظه مستعد هجوم خارجی (مانند بحران‌های میان مغول تا صفویه) می‌شود.

از یک سو با روی کار آمدن صفویه و ادامه همان فرهنگ جدایی علم از جامعه در ایران و شروع رنسانس غرب از سوی دیگر، ایران به شدت دچار انفعال معرفتی می‌شود. این غرب‌گرایی از دوران شاه عباس اول، آغاز می‌شود؛ به گونه‌ای که هنر طبیعت‌گرایی غرب، جانشین هنر انتزاعی مینیاتور می‌شود. به این ترتیب ایرانیان غافل‌گیر شده و هر چه غرب پیش می‌رفت، دچار انفعال می‌شدند که در زمان ناصرالدین شاه به اوج خود رسید.

شیوه زندگی این پادشاه و فرزندانش، پیروی از غرب بود. مهاجرت‌های آنان به اروپا

و تحقیرهای غربی‌ها، سنگ بنای اولیه غرب‌زدگی در ایران بود.

نسل بعدی این خانواده، اشراف‌زادگانی بودند که برای ادامه تحصیل و فراگیری علوم جدید به فرنگ رفتند. آنها به دلیل زندگی اشرافی، حوصله درس خواندن جدی نداشتند؛ بنابراین آداب و سنن زندگی روزمره غربی (لباس، مسکن و ...) را تقلید می‌کردند. این سطحی‌نگری چنان محور زندگی قشر متوسط (شهرنشین) قرار گرفت که آثار آن تا به امروز ادامه دارد. این بی‌سوادان فرنگ رفته، نادانی و جهل خود را در مراکز تازه تأسیس مانند مدارس، بازتولید کردند و آن را اصل آموزش قرار دادند؛ در واقع درس در این مدارس جدید، ماکت و شکل درس جدید بود، به گونه‌ای که این سطحی‌نگری فکری و روش نادرست تقلید از غرب، به ترتیب در دارالمعلمین، دانشسرای عالی قدیمی و سپس دانشگاه تهران و دانشگاه‌های ایران، ادامه دارد. در نتیجه، تصوف‌گرایی دانش با این غرب‌زدگی مطابقت پیدا می‌کند و دانشگاه‌ها و مدارس را غیرعلمی، ذهنی، انتزاعی و تقلیدی بار می‌آورد. به دنبال این امر، کار تحقیقاتی - پژوهشی گروهی شکل نمی‌گیرد و فقط یک استاد فداکار و ایثارگر به تنهایی ظهور می‌کند. وقتی که استاد، خاموش شود، تاریکی جهالت دانشگاه را فرا می‌گیرد! زیرا او یک فرایند نیست، بلکه وجود یک شخص استثنایی است که او را تا حد قدیسان فکری بالا می‌برند و این خود چرخه‌ای اشتباه است که مانع خلاقیت فکری می‌شود و دانشگاهی وابسته و تقلیدی تر ایجاد می‌کند؛ بنابراین شیوه او (استاد) به کرسی تبدیل نمی‌شود.

از سویی حوزه‌های علمیه نیز راه انتزاع را در پیش می‌گیرند و برای علوم انتزاعی ارزش بیشتری قایل می‌شوند و کوچک‌ترین بحث اجتماعی، بی‌فایده شده و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی در حوزه‌ها انتزاعی تر می‌گردد. همین امر سبب جدایی حوزه‌های علمیه از زندگی اجتماعی مردم شده و حوزه‌ها نیز دچار تحجر و رکود دانش می‌شوند و اینجا نقطه اوج اختلاف حوزه و دانشگاه است، چرا که دانشگاه سطحی‌نگر، تقلیدی و غرب‌گرا و حوزه‌های علمیه، درون‌گرا و عمیق‌گرا ولی انتزاعی، سرناسازگاری با هم خواهند داشت و

## ۶۲ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

این اختلاف، تاریخی می‌گردد و به عنوان یک اصل فکری مطرح می‌شود؛ در واقع جامعه ایرانی و مردم آن، قربانیان این امر هستند و مردم میان گذشته، حال و آینده، دچار بحران هویت فرهنگی و غرب‌زدگی خواهند شد. جامعه رو به رکود فرهنگی و اجتماعی می‌رود، دانشگاه غربی‌تر و حوزه، درون‌گراتر و متحجرت‌تر می‌شود و این امر با رشد ایران، بسیار ضدیت و دوگانگی دارد.

حوزه، دین یک جامعه را تبیین می‌کند و دین، جهان‌بینی و جهان‌پدیداری ایجاد می‌کند. اگر حوزه نتواند یک دین جامع یا میان‌فرهنگی ارائه کند، دین تحجری، کوتاه‌بین، بدون مطالعه میان‌فرهنگی، دینی ضد پیشرفت و ضد زمان و مکان خواهد بود. بنابراین حوزه‌های علمیة متحجر، نقش ضدامنیتی بازی می‌کنند. در مقابل این قشر متحجر، گروهی از طلاب، بر خلاف غرب‌گرایی عمل کرده و سعی می‌کنند تا اسلام را با غرب تطبیق بدهند و در نتیجه اسلام غربی تولید می‌کنند. همان‌گونه که نمونه این طلاب، پس از مشروطه به طرف رضاشاه رفتند و به عنوان خادمان وی در آمدند و مشروطه، به مشروطه غربی تبدیل شد. (کافی است که زندگی شیخ ابراهیم زنجانی و سیدحسن تقی‌زاده، مطالعه شود) از این رو سیاست‌گذاری تمدنی حوزه‌های علمیة بسیار ضروری است، همان‌طور که سیاست‌گذاری دانشگاهی بسیار مهم است. میان‌فرهنگی سازی حوزه‌های علمیة، مهم‌ترین و کامل‌ترین ضرورت سیاست‌گذاری مبنایی در خصوص حوزه علمیة‌های ایران برای ابرقدرتی ایران است.

از سوی دیگر دانشگاه‌های ایران که غرب‌محور است نیز باید ایرانی شود، بنابراین نباید این دانشگاه‌ها، در نقش موسسه‌های فرعی دانشگاه‌های غربی عمل کنند؛ و نیروهای تحقیقاتی برای آنها تربیت کنند. اگر دانش تولیدی برای گسترش دانش غربی در جامعه ایرانی باشد یا اینکه تولید دانش غربی برای دانشگاه‌های غربی باشد، در هر دو صورت، دانشگاه‌های ایرانی در خدمت غرب، خواهند بود.

مهم‌ترین مبنای سیاست‌گذاری دانشگاه‌های ایران، ایرانی ساختن دانشگاه‌ها است و

### فصل ششم - آموزش و ابرقدرتی ایران ■ ۶۳

ایرانی ساختن، یعنی تولید و توزیع معرفت ایرانی، بنابراین دانشگاه‌ها باید تابعی از زمان و مکان خود باشند؛ در واقع در خصوص دانشگاه‌ها باید استانی فکر و عمل شود. بنابراین دانشگاه ایرانی، یعنی دانشگاه استانی و از این رو دانشگاه، عامل تغییر ایران به سمت ابرقدرت شدن است. در غیر این صورت، هدر دادن ایران و واماندگی طولانی مدت، نتیجه آن خواهد بود.

اگر حوزه‌های علمیه، به فضای میان‌فرهنگی وارد شوند و دانشگاه‌ها، ایرانی شوند وحدت حوزه و دانشگاه ایجاد خواهد شد و گسست میان سازمان‌های معرفتی ایرانی که از غرب‌گرایی ایران شروع شده، برداشته می‌شود. بنابراین اگر حوزه‌ها که در بردارنده علوم ایرانی هستند، با دانشگاه‌ها که حامل علوم غربی هستند، متحد و یکی شوند، علوم قدیمه و ایرانی، با علوم جدید و غربی یکی خواهد شد؛ و این امر یعنی جهش علمی گسترده ایران، که مقدمه ابرقدرتی ایران است.

با وحدت حوزه و دانشگاه، جنگ جهان‌پدیداری و دانش، از بین می‌رود، زیرا حوزه، جهان‌پدیداری حاکم بر دانش را می‌سازد، و دانشگاه، حوزه‌های دانشی بشر را شکل می‌دهد. جنگ بین جهان‌پدیداری و دانش، جنگ بین محیط و محاط است و بحران معرفتی جامعه را آرام خواهد کرد. رشد نداشتن دانشگاه ایرانی، به دنبال همگون نبودن با جهان‌پدیداری ایرانی است. علوم انسانی که مبنای سیاست‌گذاری هر کشوری است، در ایران با جهان‌پدیداری آن نمی‌سازد و گاهی از آن به تقابل سنت و مدرنیسم، تعبیر می‌شود. اگر این جهان‌پدیداری به میان جهان‌پدیداری پناه برد، آنگاه دانش در این جهان‌پدیداری جای تفسیری خود را خواهد یافت و شکوفا خواهد شد. در نتیجه دانش تطابق یافته با جهان‌پدیداری مذکور به وجود خواهد آمد و تمدن نوینی را بنیان خواهد گذاشت.





## **فصل هفتم**

**فلسفه ایرانی مقدمه جهش ایرانی و ابرقدرتی آن**



## فلسفه ایرانی مقدمه جهش ایرانی و ابرقدرتی آن

فلسفه، مفهوم‌ساز جهان‌پدیداری است؛ جهان‌پدیداری که یک امر شهودی است به وسیله عقل، مفهوم‌سازی می‌کند. در واقع جهان‌پدیداری با شهود، معنا می‌یابد و عقل، معانی جهان‌پدیداری به خود می‌گیرد و به مفهوم‌سازی می‌پردازد. زمانی مفاهیم ایجاد می‌شود که با نشانه‌هایی همراه گردد، بیشتر این نشانه‌ها از زبان گرفته می‌شود. زبان نیز از محیط طبیعت به دست می‌آید و به همین دلیل اسم‌ها یا اسم صوت‌ها شروع می‌شود؛ بنابراین تعقل بدون زبان، جغرافیا و تاریخ امکان‌پذیر نیست. جهان‌پدیداری، خود را همراه با شهود، بر عقل تحمیل می‌کند و عقل، از جغرافیا و تاریخ کمک می‌گیرد، این چنین عقل، قلب، تاریخ و جغرافیا، به هم می‌رسند و فلسفه به وجود می‌آید.

تاریخ و جغرافیا، فلسفه را متمایل به فرهنگ و جامعه می‌سازند و فلسفه را بر حل مسئله معاصر خود متمایل می‌سازند و در نتیجه فلسفه را زمینی می‌کنند و نظام‌ساز مفهومی می‌شود. پس از آنکه شهود و معنا، با نشانه‌ای همراه گردند مفهوم ایجاد می‌شود و در این

مرحله نظام مفهومی از سوی عقل، تدوین شده و فلسفه، شکل می‌گیرد. این نظام مفهومی یا فلسفی، به دنبال هماهنگی مفهوم با مسئله است و از این رو برای حل مسائل جامعه به رهنمود فلسفی پرداخته و با روش قیاسی، درباره جامعه بحث می‌کند؛ در نتیجه ساختار جامعه، تبدیل به ساختار فکری و فلسفی می‌شود.

زندگی مردم ایران از دوران باستان بر پایه دامپروری بود و از این رو، تمدن ایرانی بر همین بنیاد اقتصادی، شکل گرفت. شهرهای ییلاقی و قشلاقی وجود داشت، حتی در پایتخت ایران نیز زندگی ییلاقی و قشلاقی وجود داشت، چنانکه تخت جمشید (شیراز) پایتخت هخامنشیان و اکباتان (همدان) این چنین بودند. بنابراین، حکومت براساس دامپروری شکل گرفت و ساختار شهرهای آن نیز دامپروری بود. بر این اساس، تمدن ایرانی، تمدنی متحرک، شهرپذیری متحرک یا تمدن بر پشت اسب است. دانش حاکم بر تمدن متحرک، دانشی است که با تمدن سازگاری دارد؛ زیرا جایی که تمدن وجود ندارد، اندیشه تولید نمی‌شود. در طبیعت خودآگاهی وجود ندارد، بلکه همه چیز ناخودآگاه پیش می‌رود و ناخودآگاهی تولید فکر نمی‌کند. تا ناخودآگاهی، وجود دارد، مفهوم تولید نمی‌شود. ولی ایرانیان تمدن، شهرنشین و شهرپذیر بودند. اما استثنای ایرانیان این بود که شهرنشین یک‌جانشین نبودند، بلکه شهرنشین متحرک بودند. این تضاد یک‌جانشینی و کوچ‌نشینی، امروزه هنوز ادامه دارد. پس دانشی که ایرانیان برای تمدن متحرک خود ایجاد کردند (عرفان، اشراق یا فهلویون) دانش تمدنی متحرک بود.

ایرانیان با این نوع تمدن و فلسفه خاص آن، معرفت ساختاری خلق کردند که هم از مفاسد تمدن، مثل: فساد اخلاقی، دشمن تراشی و جنگ و هم از مفاسد غیرتمدن، مثل: نداشتن تفکر و دانش، دور ماندند. پس تمدن متحرک خلق کردند و راه رسیدن بشریت آینده به تمدن را نشان دادند؛ تمدنی که براساس فردگرایی یا جامعه‌گرایی به وجود آید به بن‌بست می‌رسد. ضدیت با طبیعت و نابودی آن به دنبال تمدن به وجود آمد. (ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس) بنابراین ایران راه تمدن آینده را که تمدنی متحرک

و میان فرهنگی است، نشان داد.

به این ترتیب اسلام، به‌عنوان دین، وارد ایران شد و جهان‌پدیداری ایران، دگرگون و متحول گردید. در نتیجه به سبب گستردگی مفاهیم تمدن ایران، اشراق و فلهویون در گستره جهان‌پدیداری اسلامی، به بازتولید مفاهیم پرداختند و یک علم ماندگار ایرانی «تصوف» به‌وجود آمد.

ایران در پناه اسلام و جهان‌پدیداری آن، به گستره مفهومی دست یافت؛ و توانست مفاهیم مطرح شده در تمدن یک‌جانشین یونانی، به‌عنوان فلسفه و همچنین مفاهیم ادیان ابراهیمی منطقه خاورمیانه (یهودیت و مسیحیت) را در چارچوب جهان‌پدیداری جدید ترکیب کرده و ساختار جدیدی از مفاهیم را شکل دهد، بنابراین تمام تلاش آن تبدیل کثرت‌گرایی فلسفه یونان، به وحدت‌گرایی بود. این رهیافت، برگشت کثرت به وحدت، فلسفه مشاء نام گرفت و فلسفه ارسطو با ناظر بودن به عرفان و تصوف، بازتولید شد، در نتیجه، فلسفه یونانی - شرکی، به فلسفه توحیدی تبدیل شد. ولی این فلسفه هنوز فلسفه ایرانی نبود، بنابراین در مقابل آن، فلسفه ایرانی، شکل گرفت و آن فلسفه اشراق سهروردی بود. این فلسفه در بازگرداندن فلسفه ایرانی به قبل از اسلام، تلاش کرد؛ واسطه فلسفه اشراق، با جهان‌پدیداری اسلامی، نور بود. (الله نور السموات و الارض) فلسفه سهروردی به النور، وابسته بود و برخلاف فلسفه شرک‌آلود مشاء بر الماهیه بود. فلسفه اشراق و مشاء، ساختار تمدنی - اسلامی قرن‌های سوم تا ششم هجری را تشکیل داد. در واقع زیربنای تمدن اسلامی در ایران، این فلسفه ایرانی بود. به همین دلیل، تمدن اسلامی قرن‌های سوم تا ششم هجری را، تمدن موالی یا ایرانیان می‌نامیدند.<sup>۱</sup> اما این فلسفه به شکل انضمام در تمدن اسلامی بود. با حمله مغول و از هم پاشیدگی حکومت خلافتی بنی‌عباس و در نتیجه بازتولید فرهنگی مغولی در دامن فرهنگ ایران و همچنین حاکمیت

۱. جرجی زیدان، تاریخ تمدن

۲. مقدمه ابن خلدون

## ۷۰ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

تصوف ایران در بستر زبان مغولی - ترکی، این فلسفه به بازتولید مغول - ایرانی پرداخت؛ و در نهایت در بستر زبان احساسی ترکی - صفوی و شکل گرفتن ایران جدید، بعد از هزار سال ورود اسلام به فلسفه عرفانی کامل، وارد شد. در واقع ملاصدرا و فلسفه او، راه تقلیل فلسفه به عرفان و تصوف را باز کرد. او فلسفه را براساس سفرهای عرفانی، سامان بخشید و نام آن را اسفار یا سفرهای عرفانی، نامید. این همه در قالب مذهب رسمی ایرانی جدید، یعنی تشیع، رخ داد. بنابراین، جهان‌پدیداری شیعی، فرصت تمدن ایرانی جدیدی را ایجاد کرد؛ و هم‌زمان با رنسانس غرب، یک حرکت جدید، که هویت ایران را نشان می‌داد، تشکیل شد. این امر، در تحولات بعدی ایران (مشروطه و در نهایت انقلاب اسلامی) بروز یافت. عالمان این مکتب فلسفی از جمله علامه طباطبایی سعی در رسیدن به چارچوب جدیدی در قالب فلسفه بودند. برای اینکه با توجه به فلسفه ملاصدرا، به تفسیر جهان امروز بپردازند، آثاری مانند: «اصول و روش فلسفه رئالیسم» و «رساله الولایه» خلق کردند تا از این راه جواب‌گوی جهان امروز باشند.

اما بعد از انقلاب اسلامی، فلسفه ملاصدرا، دچار بحران شد؛ زیرا نمی‌تواند ساختارهای جدید جهانی: مثل ارتباطات، سیاست، فرهنگ، اقتصاد و فقر و ... را روشن کند. از این رو ایران برای رسیدن به ابرقدرتی، بایستی فلسفه دیگری خلق می‌کرد تا در همان حال که صفت‌های فلسفه ایران گذشته تا حال را داشته باشد نوعی گستره مفهومی را شکل دهد که بتواند دانش بشری امروز را در خود هضم و آن را بازتولید کند و افق‌های فکری کلان جامعه امروز ایرانی را روشن کند و راه را برای رسیدن به ابرقدرتی، هموار سازد.

## **فصل هشتم**

### **سیاستگذاری کلان معرفتی**





## سیاستگذاری کلان معرفتی

فلسفه همان‌طور که ذکر شد دارای یک کارکرد اصلی است و آن سازمان‌دهی به مفاهیم بشری است و فیلسوفان یعنی نظام‌سازان مفاهیم انسانی و مکاتب فلسفی یعنی چگونگی‌های نظام بخشی مفاهیم.

ولی همان‌گونه که گفته شد مفاهیم بدون یک فرایند مفهوم‌سازی به وجود نمی‌آیند. فهم این فرایندها و نقش دانش‌های بشری در این فرایند، مهم‌ترین قدم است. انسان در فضای شهودی زندگی می‌کند. به عبارتی، انسان با قلبش زندگی می‌کند، زیرا اگر شهود وجود نداشته باشد زندگی ممکن نمی‌شود. در واقع، زندگی بدون معنا خواهد بود. زندگی، پویایی مطلق است و این پویایی زمانی محقق می‌شود که هدف و قصد پویایی روشن باشد. قصد از معنا به وجود می‌آید و معنا از شهود به دست می‌آید، پس زندگی بدون شهود وجود ندارد. هر چه شهود بالاتر باشد معنای زندگی بیشتر است و انسان دارای نشاط و حیات بیشتری می‌شود به گونه‌ای که پس از مرگ نیز زندگی خواهد کرد؛ چنانکه سعدی این‌گونه گفته است: «سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز». این موضوع تنها در سطح فردی نیست، بلکه در

#### ۷۴ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

سطح اجتماعی نیز وجود دارد. باید متذکر شد هر جامعه‌ای که دارای معنویت بالایی باشد، هنجارهای آن نیز بالاتر و انسجام اجتماعی آن بیشتر و رشد آن بالاتر خواهد بود و علمی که درباره شهود بحث می‌کند عرفان است.

پس هرگاه شهود، معنا را بالا ببرد، انسان به دنبال یافتن نشانه‌ای برای آن است تا بتواند آن را قابل فهم کند تا آنکه تبدیل به نشانه شود، بنابراین به دنبال دانشی می‌گردد تا بتواند این شهود را نشانه‌دار کند. این دانش هنر است؛ هنر از طریق تخیل انسان به وجود می‌آید، یعنی انسان از طریق قوه وهم و خیال خود، شهودات را نشانه‌دار می‌کند تا بتواند درباره آن بیاندهد. در نتیجه، هنر برای رسیدن از شهود به تفکر، نقش کلیدی ایفا می‌کند. نشانه‌سازی و زبان، محصول هنر هستند، زیرا اکثر نشانه‌هایی که بر شهود وارد شده‌اند، از زبان به عاریت گرفته می‌شوند. زبان که مجموعه‌ای از نشانه‌هاست محصول تخیل انسانی است، پس می‌توان گفت انسان هرچه تخیل فرهیخته‌ای داشته باشد نشانه‌سازتر است و هر جامعه‌ای که هنر و هنرمند بیشتری داشته باشد، آن جامعه نشانه‌سازتر خواهد بود. با مباحث گفته شده، ضرورت هنر و سیاستگذاری هنری در یک جامعه روشن می‌شود. بنابراین، قوه محرکه تخیل، خود شهود است که انسان‌ها را متخیل‌تر می‌کند. دانش محرکه هنر نیز عرفان است. شروع عرفان می‌تواند شروع هنر را در پی داشته باشد.

با افزایش تجلی هنر و نشانه‌ها و معانی مربوط به آن، تأمل به تخیل‌ها افزوده شده و معجونی از تخیل و تأمل ایجاد می‌شود و در نتیجه، ادبیات پدیدار می‌گردد. این مرحله قدم بعدی رسیدن به دانش است، یعنی اندیشیدن از این مرحله شروع می‌شود. هرچند که اندیشیدن خالص نیست و مشحون از تخیل است، در نتیجه ادبیات نقش بسیار مهمی در شروع اندیشه پس از هنر دارد و اگر هنر قوی باشد ادبیات نیز در کشور قوی خواهد شد. سیاستگذاری در ادبیات، سیاستگذاری در تفکر و اندیشه است و باورسازی از راه نشانه به طرف مفهوم است. قدم اول مفهوم‌سازی نیز از ادبیات شروع می‌شود.

پس از آنکه مفاهیم در ادبیات شروع به نضج گرفتن کرد و ادبیات به تراکم و تراحم

## فصل هشتم - سیاستگذاری کلان معرفتی ■ ۷۵

مفاهیم رسید، فلسفه پدیدار می‌شود تا تراکم و تراحم مفهومی را حل کند و انسان بین مفاهیم دچار سرگشتگی و سر درگمی نشود. فلسفه با ایجاد نظم میان مفاهیم تراحم و تراکم، آنها را حل می‌کند. این نظام ممکن است افقی باشد، در نتیجه تراحم میان مفاهیم برداشته می‌شود و اگر نظام عمودی باشد تراکم مفاهیم حل می‌شود. در این مرحله، انسان از تخیل خارج می‌شود و تنها به تعقل روی خواهد آورد، به این ترتیب با مفاهیم خالص روبه‌رو می‌شود و سعی می‌کند قوه تخیل و وهمیه را دفع نماید.

پس از آن، بعد کاربردی مفاهیم پدیدار می‌شود. به عبارت دیگر پس از آنکه فلسفه، تراکم و تراحم مفاهیم را حل کند، بعد کاربردی آن آشکار می‌شود یعنی ارتقای دانش انسانی به کاربردی بودن آن مفاهیم است و نظام کاربردی مفاهیم در دانش به نام علم، شکل می‌پذیرد و فرمول‌های علم همان نظام صوری مفاهیم برای تسلط بر عالم خارج است. پس اوج فلسفه یا اوج نظام‌بندی مفاهیم، تبدیل به کاربردی کردن مفاهیم می‌شود و از تعریف نظری مفاهیم به تعریف عملی مفاهیم دست می‌یابیم. در بخش علم به این تعاریف پرداخته خواهد شد.

سیر دانش‌های بشری از عرفان شروع و به هنر و ادبیات و فلسفه و در نهایت به علم ختم می‌شود و این مبنای بنیادی سیاستگذاری معرفتی را تشکیل می‌دهد و بر این اساس آینده یک کشور ترسیم می‌شود.

آنچه گفته شد در ترکیبی منسجم در یک جامعه و فرهنگ، خود را نمایان می‌کند که زندگی روزمره انسانی را شکل و جهت می‌دهد و حالت نتیجه‌گیری از دانش‌های مذکور در یک جامعه دارد؛ به نوعی جهت‌گیری‌های کنشی دقیقی را در جامعه ترسیم می‌کند. این کنش‌ها ممکن است کنش‌های ذهنی و معرفتی و یا کنش عملی و ساختاری باشد. این عصاره و خلاصه و نتیجه؛ حکمت نامیده می‌شود و به آگاهی در نوع جدید آن، عقلانیت گفته می‌شود که براساس نوع دانش‌های موجود در یک جامعه و یا نوع ترکیب‌بندی آن، تنوع و تفاوت پیدا می‌کند و از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است. جوامع براساس نوع

عقلانیت در آن مرتب و طبقه‌بندی می‌شوند.

هرگاه عقلانیتی که از دانش‌های مذکور نشئت می‌گیرد با علم تجربی موجود در یک جامعه ترکیب شود، فناوری خلق می‌شود. بنابراین، فناوری تابعی از علم و نوع عقلانیت موجود در یک جامعه است. فناوری از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است، چنانکه انواع خودروهای موجود در جهان متناسب با فرهنگ‌های متفاوت ساخته می‌شوند: مثلاً خودرو بزرگ و قوی آمریکایی؛ خودرو با صرفه و کوچک ژاپنی؛ خودرو محکم و قوی آلمانی و خودرو با کلاس فرانسوی.

به عبارت دیگر حکمت یا عقلانیت، فرهنگ عمومی یک کشور را جهت می‌دهد و بدون این حکمت، جامعه دچار عدم عقلانیت و یا عقلانیت نامناسب می‌شود و قادر نخواهد بود رشد معرفتی و علمی خود را به وجود آورد و یا ادامه دهد، در نتیجه دچار سردرگمی و واماندگی پی‌درپی می‌شود. کشوری که با سردرگمی مواجه شود دچار ناامیدی تاریخی خواهد شد.

با توجه به آنچه گفته شد، ایران همواره دارای یک سیر معرفتی بوده است که در فصل‌های قبلی به آنها اشاره شد، ولی آنچه اهمیت دارد این است که بدانیم مدل آرمانی معرفتی در ایران چگونه بوده است. براساس آنچه ذکر شد در ایران ماقبل از اسلام تطابق ساختار و معرفت وجود داشته است و عرفان با پادشاهی همراه بوده و یکدیگر را تکمیل می‌کرده‌اند، اما در دوره بعد از اسلام (زمان امویان و عباسیان) که بحران ساختاری و معرفتی مطرح شد، ایرانیان دچار رکود شدند. در واقع، دو قرن سکوت حاکم بوده است. در قرن سوم تا ششم، تمدن‌سازی ایرانیان شروع شد و تطابق معرفت و ساختار به وجود آمد. آنچه اهمیت پرداختن به آن را دارد، دوران جدید ایران است و اینکه چرا در ایران سیاست‌گذاری معرفتی کلان از میان رفت و نتوانست تولید و مبادله معنا برای تولید معرفت و دانش و به طور خاص، علوم تجربی را ایجاد نماید، در حالی که غرب در دوران جدید یا عصر صفویه با نوزایی همراه بوده است. علت آن بسیار واضح است، زیرا ساختار معرفتی آرمانی ایران

## فصل هشتم - سیاستگذاری کلان معرفتی ■ ۷۷

به هم خورده است. در عصر صفویه، هنر، ادبیات و فلسفه راه انتزاع در پیش گرفتند (مینیاتور در نقاشی و سبک هنری در ادبیات و اصالت وجود در فلسفه)، در نتیجه از جامعه و فرهنگ عمومی آن دور افتادند. مردم مذهب خاص خود و یا یک مذهب حسی مثل اخباری‌گری را پذیرفتند و فرهنگ عامه بدون فرهنگ خاصه را خلق کردند که حالت ابتذال و پیش پا افتادگی داشت و بین خبرگان و مردم فاصله معرفتی انداخت به طوری که بین آنها جنگ درگرفت: یعنی جنگ بین اخباریون و اصولگراها و جنگ فلاسفه و عرفا از یک طرف و فقها از سوی دیگر. بعد از مشروطه جنگ بین فقها و اصولگراها (مثل جنگ حوزه علمیه قم و حوزه علمیه نجف) به وجود آمد که نتیجه آن در جنگ عراق علیه ایران آشکار شد.

برای رسیدن به قله قدرت و پیشرفت در ایران بایستی در وهله اول، عرفان از حالت رکود درآید و تبدیل به تولید معنا شود؛ شهود اجتماعی ایران افزایش یابد؛ هنر از فانتزی و انتزاعی بودن بیرون آید و نشانه‌ساز شهودات عرفانی - اجتماعی جامعه شود؛ ادبیات برای تأمل‌برانگیزی ایران، به صحنه آید و از ادبیات پرخاشگر اجتماعی و یا فانتزی و عشقی صرف درآید و بر مفهوم‌سازی اجتماعی نائل آید؛ فلسفه ایرانی بر حسب ادبیات ایرانی شکل گیرد و در نهایت این فلسفه با خلق و تنظیم نظام مفهومی به کاربردی ساختن مفاهیم و نظام مفهومی در ایران پردازد که لازمه آن سقوط انتزاعی فلسفه ایرانی است. سپس علم ایرانی را خلق کند و علم ایرانی با هدف ایرانی‌سازی مطرح شود و با عقلانیت و حکمت ایرانی به تولید فناوری ایرانی برسد و براساس آن فرهنگ عمومی ایران برای رشد و توسعه ساماندهی شود. باید از انتزاع‌گرایی نخبگان و خبرگان جلوگیری شود. از طرف دیگر بایستی روزمرگی عموم مردم، از بین برده شود و با پیوند خبرگان با مردم، پیوند بین دانش و زندگی روزمره برقرار شود تا به تمدن و یا ابرقدرتی نائل آییم.



## **فصل نهم**

**چارچوب سیاستگذاری فرهنگی برای ابرقدرتی ایران**





## چارچوب سیاستگذاری فرهنگی برای ابرقدرتی ایران

غریزه قدرت، محرک زندگی انسانی است. انسان‌ها به طور روزمره برای زندگی انگیزه‌هایی دارند که این انگیزه‌ها را غریزه ایجاد می‌کند. بنابراین، غریزه نیروی زندگی است. اگر غریزه در زندگی فعال باشد و به طور مشروع ارضاء شود، زندگی رنگین و قوی‌تر می‌شود. رکود غریزی سبب رکود زندگی می‌شود، چنانکه در دوران پیری انسان کم تحرک می‌شود. البته این موضوع در مورد پیرمردان و پیرزنان روشن‌ضمیر صادق نیست. غریزه به طور طبیعی رو به رکود می‌رود. حتی عرفان نیز در پیری رو به رکود می‌گذارد، پس سیاستگذاری غریزی یکی از مهم‌ترین سیاستگذاری‌ها است که با زندگی و بنیادهای آن مرتبط است. برای حفظ نشاط باید غریزه‌های انسانی به شدت فعال و سپس برای راه‌های ارضای مشروع آن برنامه‌ریزی شود. اگر غریزه رکود پیدا کند بر اثر فشارهای فرهنگی و اجتماعی دچار رکود شود، نشاط زندگی از میان می‌رود و یا اگر غریزه فعال باشد، اما ارضاء نشود، جامعه دچار بحران خواهد شد. در صورتی که ارضای مشروع نیز وجود نداشته باشد باز هم

جامعه دچار بحران می‌شود. و هنگامی که بحران مشروعیت به وجود آید، تنها منحصر به گرایش مربوطه نخواهد شد بلکه در کلیه گرایش دیگر نیز ساری و جاری خواهد شد. فهم گرایش و درک آنها در نظام‌های نظریه‌ای انسان‌شناسی بسیار مهم و بسیار ضروری است و از مسائل اولیه و بنیادی زندگی است. گرایش تنها با روش مناسب خود قابل ارضاء هستند. اگر گزینه‌ای به عنوان گزینه مکمل گزینه ارضا شده، عمل کند سبب بحران‌های روانی و جسمی انسانی خواهد شد. مثلاً زمانی که گزینه گرسنگی جای گزینه جنسی را پر کند پر خوری و اشرافیت تجملی جامعه را فرا خواهد گرفت که سبب بحران‌های روحی و روانی و جسمی خواهد شد. به عبارتی اگر گزینه‌ای ارضاء نشود خود را در گزینه‌ای دیگر، ارضاء خواهد کرد یا تجلی خواهد داد که سبب بحران‌های فردی و اجتماعی می‌شود چنانکه در قرون وسطی اتفاق افتاد.

گزینه‌های انسانی سه نوع است: گزینه جنسی، گزینه گرسنگی و گزینه ارتباطی. گزینه جنسی و گزینه گرسنگی قاعده مثلث زندگی را تشکیل می‌دهند یعنی قاعده زندگی بر این دو گزینه استوار است و بقیه زندگی بر اساس این دو بنا می‌شود. به عبارتی این دو گزینه شرط لازم زندگی است و گزینه سوم به عنوان شرط کافی زندگی بر پایه آنها بنا می‌شود. گزینه جنسی مهم‌ترین گزینه زندگی است، زیرا انسان‌ها از اول یا زن به دنیا می‌آیند یا مرد. هویت زندگی آنها یا زنانه است یا مردانه و در زمان بلوغ آنها این گزینه کاملاً فعال می‌شود. بنابراین، کوچک‌ترین اختلال در این گزینه بر شخصیت انسان‌ها تأثیر مستقیم دارد و انسان را دچار اختلال شخصیتی خواهد کرد. برعکس اگر این گزینه، به خوبی خودآگاه شود و یک نهاد آموزشی در مورد اخلاقیات و نحوه ارضای مشروع آن به جامعه و انسان‌ها خودآگاهی دهد و سازمان اجتماعی ساز و کار مناسب ارضای این گزینه را ارائه دهد، افراد جامعه به سلامت روحی و روانی و ایمانی خود نزدیک می‌شوند و جامعه را آرامش فرا خواهد گرفت. اگر برعکس افراد جامعه به دلیل عدم آموزش یا جهل عمومی و یا سازوکار اجتماعی دچار اختلال در ارضای جنسی شده باشند، بحران عمومی جامعه را فرا خواهد

گرفت. اولین بحران، بحران اخلاقی در سطح ظاهری و عموم جامعه خواهد بود که خانواده را هدف آماج حملات خود قرار خواهد داد.

غریزه گرسنگی، نیز یک غریزه عمومی اجتماعی و انسانی است. اگر جامعه‌ای در مورد این غریزه خودآگاهی پیدا نکند باز رکود اجتماعی و بحران به وجود خواهد آمد. اگر غریزه گرسنگی انسان ارضاء نشود انسان دچار رکود جسمی می‌شود و رکود جسمی سبب عدم توانایی در تفکر و عمل خواهد شد و انسان در دراز مدت دچار عدم توانایی در تفکر و عمل و عدم پویایی فکری و روحی خواهد شد، در نتیجه فقر فکری و فرهنگی به وجود خواهد آمد. در صورتی که غریزه به طور غیرمشروع ارضاء شود، احساس گناه موجب ناآرامی در انسان می‌شود و فرد ناآرام دست به بحران‌سازی در حوزه غیرگرسنگی نیز خواهد زد. عدم ارضای این غریزه، انسان را مبدل به گرسنه‌ای خواهد کرد که هرگز ارضاء نخواهد شد و در نتیجه زمینه دست زدن به جنایت‌های سنگین در او ایجاد خواهد شد (چنانکه گانگسترها از این نوع هستند). چگونگی ارضاء نیز بسیار اهمیت دارد. نوع غذا بر انسان و شخصیت وی تأثیر می‌گذارد. خوردن زیاد نشاسته‌ها سبب ازدیاد غریزه جنسی صرف خواهد شد و انسانی که دچار ازدیاد غریزه جنسی شود به دنبال ارضای آن از راه غیرمشروع خواهد رفت. خوردن گوشت زیاد سبب قساوت قلب، خوردن سبزیجات سبب نشاط روح و خوردن عدس سبب دل‌رحمی خواهد شد و ... .

حال با توجه به قاعده این مثلث، یعنی غریزه جنسی و غریزه گرسنگی، غریزه ارتباطی استوار خواهد شد که مهم‌ترین دانش برخاسته از این غریزه ارتباطی، زبان است و زبان تابعی از غریزه جنسی و گرسنگی می‌شود. زبان وضعیت آنها را ترسیم می‌کند،<sup>۱</sup> جهان اطراف ما را نشانه‌گذاری کرده و به ما نشان می‌دهد و بر جهان‌پدیداری ما تأثیر می‌گذارد، زیرا در پشت این نظام نشانه‌ای زبانی، یک نظام معنایی ریشه‌دار در جهان‌پدیداری ما وجود دارد، یعنی جهان‌پدیداری نظام معنایی ارائه می‌دهد و بعد در یک تعامل دیالکتیکی با زبان،

۱. لوی استروس، انسان‌شناسی ساختارگرایی

آن را نشانه‌دار می‌کند. بنابراین، تعامل جهان‌پدیداری و زبان نیز آشکار می‌شود و در نهایت سیاستگذاری و شرط کافی برای رشد فکری و فرهنگی، سیاستگذاری زبانی است که سیاستگذاری در باب جهان‌پدیداری است.

حال اگر نقطه تقلی برای این مثلث در نظر گرفته شود، آن نقطه ثقل، انسان است که در میان و یا جامع این غرایز است و آنچه جامع این غرایز باشد همان فطرت انسانی است یعنی آنچه در یک نظام هماهنگ، این غرایز سه گانه را جمع کند و سبب هویت و ماهیت انسانی شود فطرت انسانی نامیده می‌شود. افزایش خودآگاهی و ارضای این غرایز سبب رشد ایمان می‌شود (کَلِمَا زَادَ فِي الْإِيمَانِ زَادَ فِي حُبِّ النِّسَاءِ) (النِّكَاحُ سِتِّي مَنْ رَغِبَ عَنِ سِتِّي فَلَيْسَ مِنِّي) ... پس اگر ایمان سبب پویایی زندگی است، ایمان و ذکر آرامش زندگی را به وجود می‌آورند (إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فإِنَّ لَهُ ضَنْكًا). ازدیاد ایمان سبب محبوب شدن زنان می‌شود و عمل جنسی، سنت انسان کامل می‌شود، بنابراین غریزه و معنویت از هم جدا نیستند و همه در مقوله‌ای به نام فطرت جمع می‌شوند. از طرفی دایره‌ای دور این مثلث را احاطه کرده است که همان جهان‌پدیداری است، یعنی فطرت که جامع غرایز انسانی است مرتبط و در دایره جهان‌پدیداری قرار می‌گیرد (اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (أَفِي اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْإِنْعَامِ أَزْوَاجٍ يَذُرُوكُمْ فِيهِ).

از نکته‌های گفته شده رابطه فطرت و جهان‌پدیداری و فرهنگ آشکار می‌شود. به این ترتیب، سیاستگذاری فرهنگی با توجه به غرایز انسانی و دین نیز روشن می‌شود. به همین دلیل هیچ دینی بدون سیاستگذاری در باب غرایز نیامده است و همه اینها را در باب اصالت خانواده و در چارچوب خانواده بیان کرده‌اند. در نتیجه، سیاستگذاری فرهنگی در باب غرایز و ارضای آن و خودآگاهی نسبت به آن، در قالب واحد اجتماعی به نام خانواده، انسجام می‌پذیرد و فطرت نیز در قالب خانواده، معنادار می‌شود.

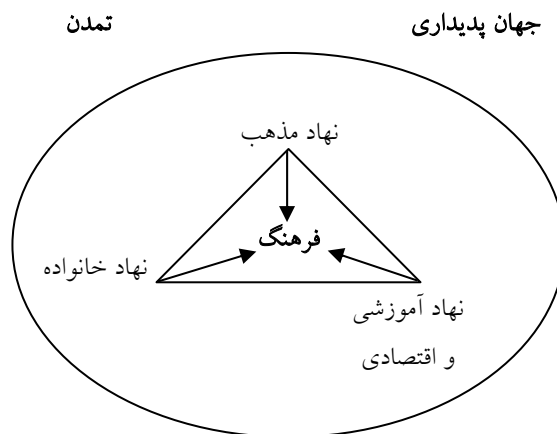
ایران ماقبل اسلام دارای نظام خانوادگی قوی در قالب عرفان ایرانی بود. عرفان، انسجام

اجتماعی خانواده را حفظ می‌کرد، زیرا چارچوب معنایی آن را روشن کرده و آن را در خانواده بازتولید می‌کرد و در بُعد مناسکی بر استقلال خانواده تاکید می‌شد و حفظ حجاب زن ایرانی در همین راستا صورت می‌گرفت. بعد از ورود اسلام و در دوران حکومت امویان، فسادهای رایج در قبائل اعراب بادیه‌نشین در ایران ترویج شد (زیاد حرامزاده، زیاد بن ابیه، با فاحشه شیرازی، یعنی مرجانه، ارتباط جنسی برقرار کرد و ابن زیاد به وجود آمد). در دوران بنی‌عباس فسادهای تمدن عربی در ایران شکل گرفت و داستان‌های هزار و یکشب شاهد بر این ادعا است. در عصر ترکان و مغولان شاهدبازی و بچه بازی به وجود آمد و تصوف این شاهدبازی را نظریه‌مند کرد، به طوری که مردان به جای زنان، به شاهدا و پسرهای زیبا روی آوردند.<sup>۱</sup> از دوره مشروطه به بعد الگوی زن غربی جای شاهد بازی در ادبیات و هنر ایرانی را گرفت که تا عصر حاضر نیز ادامه دارد. اگر الگویی برای ارضای مشروع غرایز داده نشود، ایران دچار بحران‌های فزاینده خواهد شد که سیاستگذاری در این باب با توجه به جهان‌پدیداری اسلامی می‌تواند چارچوبی در باب سیاستگذاری فرهنگی ایرانی باشد زیرا فرهنگ، نرم‌افزار ارضای غرایز انسانی است و سیاستگذاری در باب فرهنگ، سیاستگذاری در باب ارضای غرایز انسانی در چارچوب نهادهای اجتماعی است. سیاستگذاری فرهنگی نیز به سیاستگذاری در باب نهاد خانواده و مذهب و آموزش مربوط است.

نهاد خانواده و نهاد آموزشی قاعده مثلث سیاستگذاری فرهنگی را تشکیل می‌دهند و مذهب در رأس بالایی مثلث واقع می‌شود؛

۱. سیروس شمیسا، شاهدبازی در ادبیات فارسی

۲. ابوالفضل راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد هفتم



نمودار ۱

و این یعنی اولین شرط لازم برای سیاستگذاری در قاعده مثلث به شمار می‌رود. بدون فهم این شرط‌های لازم، سیاستگذاری در مذهب، نوعی سیاستگذاری در خلاء است و سیاستگذاری در زمینه مذهب مبتنی بر سیاستگذاری در زمینه خانواده است. آموزش، نوعی سیاستگذاری واقعی است. افرادی که بر سیاستگذاری فرهنگی مبتنی بر آموزش تأکید می‌کنند، نوعی اندیشه حکومتی صرف را در باب فرهنگ قبول دارند و معتقدند می‌توان فرهنگ را از بالا شکل داد، چنانچه در نظام سوسیالیستی دولت‌محور، این‌گونه سیاستگذاری فرهنگی انجام می‌شد. این نظام برای تکمیل قدرت دولت، به دنبال حذف نظام خانواده از نظام سیاستگذاری فرهنگی بود. بنابراین، نهادهای دولتی آموزش را بر خانواده حاکم می‌کنند و سعی در حذف اختیار و آزادی انسانی موجود در خانواده می‌کنند که ریشه در مدرنیسم چپ و راست دارد که به دنبال تعیین‌های اجتماعی است. این موضوع بدون تقلیل جامعه به غیرخانواده صورت نمی‌پذیرد، بلکه با تقلیل جامعه به نهادهای آموزشی رخ می‌دهد و سپس هدایت جامعه با نوعی استبداد و انحصارگرایی نهادهای آموزشی رخ می‌دهد.

از طرف دیگر افرادی که بر نهاد خانواده در سیاستگذاری فرهنگی، تأکید دارند کسانی

## فصل نهم - چارچوب سیاستگذاری فرهنگی برای ابرقدرتی ایران ■ ۸۷

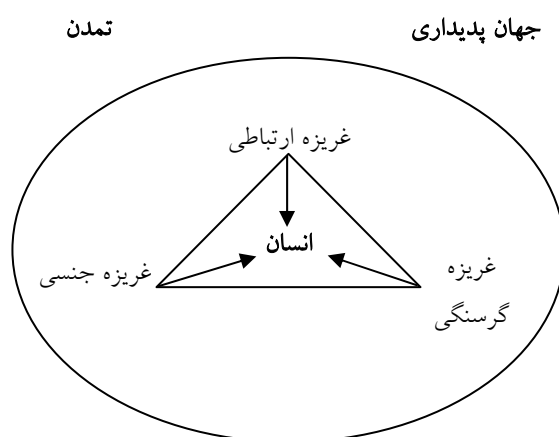
هستند که سنت را در محور سیاستگذاری قرار می‌دهند و خانواده را که ادامه دهنده سنت است به عنوان نهاد اجتماعی در بنیاد سیاستگذاری فرهنگی قرار می‌دهند. اگر خانواده که حافظ سنت و مرکز سنت و ادامه دهنده حیات آن است تنها در سیاستگذاری قرار گیرد، رکود اجتماعی پیش می‌آید. پس سیاستگذاری فرهنگی بر رکود فرهنگی می‌افزاید چون فرهنگ و حیات آن بر پویایی بنا می‌شود و هرگونه توقف، مرگ فرهنگ را در پی دارد. از آنجا که سنت رجوع به گذشته است، بنابراین تنها در نظر گرفتن سنت یعنی رجوع به گذشته و این رکود فرهنگ را به وجود می‌آورد و در نهایت موجب از بین رفتن آن می‌شود. با ورود فرهنگ بیگانه به داخل کشور، آخرین قدم نابودی فرهنگ برداشته می‌شود.

افرادی که مذهب را محور سیاستگذاری فرهنگی در نظر می‌گیرند، برای سیاستگذاری فرهنگی، سازمان مذهبی را محور قرار می‌دهند. در نتیجه، تمامی کوشش خود را صرف تقویت و حاکمیت نهاد مذهبی در جامعه می‌کنند و در دراز مدت سبب نوعی اشرافیت مذهبی می‌شوند. وقتی قرار است سازمان مذهبی تقویت شود باید قواعد حاکم بر آن را نیز تقویت کرد تا آن سازمان قوی شود. تقویت قواعد سازمان مذهبی، به مناسک‌گرایی تبدیل می‌شود چون در سازمان مذهبی همه چیز براساس هنجار مذهبی است و سازمان مذهبی، هنجارهای مذهبی را تقویت می‌کند تا مناسک‌گرایی مذهبی به وجود آید. در دراز مدت بر آداب و رسوم مذهبی افزوده می‌شود ولی از محتوای آن کاسته می‌شود، بنابراین مذهب از درون تهی می‌شود و سپس با تهاجم مذهب‌های نو یا مصلحان مذهبی خرد می‌شود و مذهب‌های جدید پدیدار می‌شوند که باعث نابودی عمیق‌تر مذهب اولی می‌شوند.

برای سیاستگذاری فرهنگی باید بر همان مدل قبلی تأکید شود که به طور جامع می‌تواند موفق باشد. این مدل و الگو عبارت از مثلثی است که در قاعده آن نهادهای آموزشی و خانواده قرار دارند و رأس آن را نهاد مذهب تشکیل می‌دهد، نقطه ثقل آن نیز فرهنگ است. این مثلث در دایره‌ای قرار دارد که جهان‌پدیداری و تمدن نام دارد. به عبارت دیگر، سازمان و نهاد اجتماعی در یک سازمان دیگر یعنی تمدن (سخت‌افزاری) و یا جهان‌پدیداری

۸۸ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

(نرم‌افزاری) قرار دارند که با سیاستگذاری فرهنگی نیز ارتباط پیدا می‌کنند.



به این معنا که سیاستگذاری فرهنگی هنگامی موفق و عمیق عمل می‌کند که با مشاهده جهان‌پدیداری حاکم بر نهادهای اجتماعی مذکور، به سیاستگذاری فرهنگی بپردازد. بنابراین، در سیاستگذاری فرهنگی ایران باید دو الگو و مدل در نظر گرفته شوند.



## **فصل دهم**

**سیاستگذاری زبانی برای رسیدن به ابرقدرتی**



## سیاستگذاری زبانی برای رسیدن به ابرقدرتی

زبان از قسمت‌های ذیل تشکیل شده است: ۱. معناشناسی ۲. آواشناسی ۳. دستور زبان  
معنا یعنی مقصود که واسطه واقعیت بیرونی و ذهن انسانی است امری شهودی است،  
یعنی با وجود انسانی همراه است. واقعیت خارجی، انسان را تحریک می‌کند و انسان برای  
رویارویی با آنها، به آنها معنا می‌بخشد و این معنابخشی با شهود همراه است. به همین دلیل  
نام دادن با جهان‌پدیداری و همچنین با تعریف اسطوره‌ای و دینی از جهان اطراف ما  
همانگ است. زبان و دین از ابتدا با هم همراه بوده‌اند. واسطه با هم بودن دین و زبان،  
شهود در زبان بوده است یعنی انسان برای نامیدن و نشانه‌بخشی به جهان اطراف خود از  
شهود کمک می‌گیرد و این شهود را از جهان‌پدیداری می‌گیرد. بنابراین، زبان تابعی از عالم  
خارج و جهان‌پدیداری است و پیوستگی زبان در تعیین و تعیین متقابل، با جهان‌پدیداری از  
معناشناسی به وجود می‌آید. از پیوند زبان با دین، فرهنگ تشکیل می‌شود و زبان و مذهب،  
درون‌ساز هر جامعه هستند. پس سیاستگذاری زبانی به سیاستگذاری معنایی و مذهبی یک  
جامعه نیز مربوط می‌شود.

آوا نیز جلوه دیگری از زبان است که تابعی از معنا است. آواشناسی یکی از جلوه‌های ارتباطی پیچیده انسانی است که به سادگی شناخته نمی‌شود و به قدری تنوع دارد که یکی از گسترده‌ترین پدیده‌های انسانی است. لهجه‌ها و لحن صداها و نیز آهنگ صداها و... همه و همه در تمامی لهجه‌ها و زبان‌ها وجود دارند که به عدد محله‌ها، روستاها و شهرها هستند. علاوه بر آن، در هر مکالمه مشخص، بالا و پایین رفتن آهنگ صدا و تاکید بر حروف و صوت‌ها و عدم تاکید، معانی بسیار متفاوتی ایجاد می‌کند. معانی متفاوت، آوای متفاوتی را ایجاد می‌کنند. عرفان و آوا رابطه بسیار تنگاتنگی دارند چون عرفان معنا را ایجاد می‌کند و معنا آوا را و عرفان بدون آوا، تجلی ندارد و فقط درونی است و با سخن گفتن با آوای عرفانی بر رشد خود می‌افزاید. کسی که موعظه می‌کند خودش نیز موعظه می‌شود در غیر این صورت دلش قساوت پیدا می‌کند.

دستور زبان، چه کلمه‌ای و چه جمله‌ای، که ساختار یک زبان را مطرح می‌کند با ساختار معنایی یک جامعه ارتباط دارد. ساختار معنایی نیز با ساختار جهان‌پدیداری یک جامعه مرتبط است، بنابراین ساختار جهان‌پدیداری نوعی ساختار معنایی به‌وجود می‌آورد و ساختار معنایی، ساختار زبانی را ایجاد می‌کند. جهان‌پدیداری‌های ساده و یک لایه‌ای، دستور زبانی یک لایه‌ای به‌وجود می‌آورد، به طور مثال کلمه‌ها و جمله‌های ساده غیر ترکیبی در دستور زبان مطرح می‌شود. زمانی که جهان‌پدیداری، پیچیده و چند لایه می‌شود، کلمه‌های چند ترکیبی و جمله‌های پر از واژه‌های معترضه تولید می‌شوند، به گونه‌ای که یک صفحه کتاب، یک جمله را تشکیل می‌دهد چنانکه در کتاب‌های قدیمی فلسفی آلمانی (که در گذشته با جهان‌پدیداری پیچیده‌تر روبه‌رو بوده است) جملات بسیار پیچیده بوده و شاید فلسفه و فیزیک از این راه تولید می‌شده است. هرچه به دوره مدرن و امروزی نزدیک‌تر شده‌ایم، جهان‌پدیداری یک لایه‌ای‌تر و ساده‌تر شده است و زبان نیز ساده‌تر شده و فلسفه پیچیده قبلی، تبدیل به فلسفه‌های ساده فنی مثل فلسفه تحلیلی شده است. کار مدرنیسم و مدرنیته، ساده‌سازی جهان است که گاهی از آن به افسون‌زدایی یاد می‌شود و

## فصل دهم - سیاستگذاری زبانی برای رسیدن به ابرقدرتی ■ ۹۳

امروزه رایانه در اوج مدرنیسم و مدرنیته است که زبانی ابتدایی را خلق می‌کند: زبان پیش پا افتاده و مبتذل که به صورت روزمره و ابتدایی درباره مهم‌ترین بحث‌های فلسفی و عرفانی، صحبت می‌کند. فلسفه و عرفان باید تا حد یک زبان بازی یا بازی زبانی ساده شوند.

دو سیاستگذاری زبانی وجود دارد: ۱. ساده‌سازی زبان در سه بعد معنایی، آوایی، دستور زبانی ۲. پیچیده‌سازی زبان که دوگانه سازی زبانی در جهان امروز است. سیاستگذاران مورد اول کسانی هستند که در جهان‌پدیداری انگلوساکسونی و فلسفه تحلیلی فنی زندگی می‌کنند و سعی در ساده‌سازی همه چیز و همه کس دارند. فکرها این‌گونه کوچک می‌شوند و قابل دستکاری رسانه‌ای به ویژه رسانه‌های دیداری - شنیداری خواهند شد (مثل کشور آمریکا) که به فرهنگ پاپ و فرهنگ عامه‌پسند مشهور شده است. جهانی شدن یعنی فرایند ساده‌سازی تفکر جهانی به وسیله رسانه‌های دیداری - شنیداری مثل تلویزیون (ماهواره) و رایانه که بتوانند از طریق آنها ارزش‌ها و تفکرات را تغییر داده و تقاضای مصرف کالاهای کشور مبدأ یعنی آمریکا را بالا ببرند و رشد اقتصادی آمریکا و آینده آن را تضمین کنند.

سیاستگذاران نوع دوم، سیاستگذاران زبانی کشورهای تاریخی هستند که دارای تاریخ زبانی بسیار گسترده و پیشرفته‌اند و ادبیات قوی در پیشینه زبان خود دارند و ساده‌سازی زبانی را نوعی نابودی فرهنگی و روحی برای خود می‌دانند، بنابراین سعی در ایجاد نثرها و شعرها و یا ادبیات فخیم دارند و برای حفظ این زبان، جشنواره‌های متعدد برگزار می‌کنند و دانشکده‌های متنوعی ایجاد می‌نمایند تا شوراهای مختلفی بر زبان‌های موجود در جامعه، رسانه، فرهنگ و حکومت نظارت کنند.

اشکالی که به گروه دوم وارد شده، این است که زبان وسیله تفاهم است و اگر زبان فخیمه باشد قابلیت تفاهم را از بین می‌برد و رسانه‌های جدید که شنیداری - دیداری هستند از زبان ساده استفاده می‌کنند. بنابراین، زبان فخیمه سبب دوری از فضای جامعه امروزی می‌شود.

می‌توان سیاستگذاری زبانی سوم را پیشنهاد داد و آن زبان ساده ولی دارای لایه‌های

معنایی متفاوت است که مبنای این سیاستگذاری واقع می‌شود. این زبان ساده، زبان پیامبران و عرفا است که ساده می‌گویند و هر کسی به فراخنای خود، برداشت می‌کند و این مدل آرمانی برای سیاستگذاری زبانی ایرانی (با توجه به گذشته عرفانی آن) است. زبان فارسی نیز مظهر ساده‌سازی سخت‌ترین و پیچیده‌ترین مطالب فلسفی و عرفانی در کلام‌های روزمره و عادی است. به همین دلیل زبان فارسی شیرین و اعجاب‌آفرین است و مثل نقلی که ظاهر آن سفید است، اما ظاهری خوشمزه ندارد ولی وقتی در دهان گذشته می‌شود شیرین است و عطر گلاب ایرانی و مغز بادام داخل آن مزه خوشایندی دارد. حافظ، سعدی، فردوسی و مولوی ادبیات زبان فارسی را به خوبی نشان داده‌اند به طوری که معنا عمق می‌گیرد، لفظ محو می‌شود و شیرینی معنا، تلخی زبان و تردی لفظ را از میان می‌برد و شیرینی معنا به لفظ سرایت می‌کند. زبان فارسی توانسته در پناه اسلام، جهان‌دگری غیر جهان‌عربی خلق کند که در جهان اسلام بی‌بدیل باشد. به همین دلیل است که زبان فارسی، زبان شیعه شده است. نیاز زبان فارسی به یک دیدگاه فلسفی بسیار ضروری است. به عبارت دیگر باید فلسفه زبان فارسی نوشته و تدریس شود یا با توجه به زبان فارسی، فلسفه زبانی دیگری تدوین شود که از یک طرف دارای چارچوب نظری باشد که عرفان و تصوف ایرانی را دارا باشد و از طرف دیگر واقعیتی فعال، پویا، تاریخی و آینده‌دار به نام زبان فارسی باشد که در حوزه‌های متفاوت فرهنگ ایرانی که خارج از مرزهای سیاسی ایرانی است نیز حضور داشته باشد. باید یک زبان میان‌فرهنگی باشد که با نظام معنایی خود وحدت‌بخش حوزه‌های فرهنگی بوده و با تمامی تنوع فرهنگی با هم اظهار همدلی کنند و کسانی که از زبان دیگری به زبان فارسی روی می‌آورند و آن را می‌آموزند به آن عشق بورزند تا آنجا که دل به این خاک بسپارند و بعد از مرگ بخواهند در آن دفن شوند چنانکه (الکساندر پوپ و ریچارد فرای این‌گونه بوده‌اند). بنابراین، ایران‌گرایی زبان انحصار ندارد بلکه در شمولیت است و نه در نفی بلکه در اثبات است.

پس آنچه در سیاستگذاری زبانی براساس زبان فارسی، به نظر می‌رسد نوعی سیاستگذاری

#### فصل دهم - سیاستگذاری زبانی برای رسیدن به ابرقدرتی ■ ۹۵

خاص خود است و آن سیاستگذاری، استخراج زبان فارسی از حوزه‌های فرهنگی آن است، مثل استخراج از حوزه‌های فرهنگی آذری، گیلکی، مازنی، لری، کردی، لک و جنوبی و نیز حوزه‌های دیگر فرهنگی زبان فارسی مثل بلوچ، تاجیکی و هزاره‌ها، ارمنی، سانسکریت و زبان‌های هند و اروپایی دیگر.

بنابراین، سیاستگذاری زبان فارسی برای رشد ایران به عنوان یک ابرقدرت براساس مردم‌شناسی زبانی است و نه فرهنگستان انتزاعی مرکز نشین تهرانی و اضافه پسوندهای تصنعی، تا آنجا که مورد طنز مردم عادی و متخصصان واقع شود. مردم‌شناسی زبان فارسی باید براساس تاریخ و جغرافیای فرهنگی ایران پایه‌گذاری شود.





## **فصل یازدهم**

**سیاستگذاری فناوریانه ایران برای ابرقدرتی**



## سیاستگذاری فناوریانه ایران برای ابرقدرتی

فناوری را فن‌شناسی تعریف کرده‌اند که بر یک نوع شناخت استوار است، پس فناوری یک نوع شناخت است و نه ابزار و چون شناخت است پس براساس نشانه و معرفت بنا می‌شود، یعنی نوعی نظام معنایی است که نوعی نظام نشانه‌ای دارد. خود فناوری و ابزار نیز نوعی نظام نشانه‌ای هستند که براساس یک نوع فرهنگ بنا می‌شوند و از همین طریق نیز با دین ارتباط پیدا می‌کند، چرا که عنصر معنابخش یک فرهنگ، دین است. فهم نظام معنایی و نظام نشانه‌ای فناوری، همان فناوری است که در وهله اول شناخت و سپس تولید فناوری است.

هر فناوری دارای دو بعد است: نرم‌افزاری و سخت‌افزاری. نرم‌افزار آن را فن می‌گویند و سخت‌افزار آن را ابزار می‌گویند و زمانی که هر دو قسمت در یک تعامل مداوم واقع شوند به رفتاری دیگر منتهی می‌شوند که ما به آن مهارت می‌گوییم. در قسمت اول نرم‌افزار، مطالعات بسیار مهمی قرار دارد که نظام گسترده معنایی و نشانه‌ای را در درون خود جای

داده است. اولین نظام معنایی آن، نظام جهان‌پدیداری است زیرا در این نظام است که جهان تعریف شده است و فناوری احتیاج به نگاه به جهان دارد تا بتواند وضع خود را در برخورد با جهان روشن کند. اگر جهان را یک نظام معنایی غیرمتعین بدانیم، نوعی فناوری خلق خواهیم کرد، اما اگر جهان را یک نظام معنایی متعین بدانیم، نوعی فناوری دیگر خلق خواهد شد، مثل کتاب که نوعی فناوری رسانه‌ای مبتنی بر جهان متعین است و ادیان بزرگ جهانی مثل ادیان ابراهیمی با اختراع خط، که متعین است، کتابدار و مرزدار شدند. رایانه محصول جهان غیرمتعین است که تمامی ساختارهای جهانی را بر هم زده و به جای دین‌های متعین، عرفان‌های التقاطی را حاکم کرده که امروز شاهد آن هستیم. از اینجاست که فلسفه نیز وارد می‌شود و فلسفه نگاه جهان‌پدیداری به جهان را نظام‌مند می‌کند و از آن نوعی حکمت تولید می‌کند که بتواند چارچوب نرم‌افزاری حاکم بر سخت‌افزار و فناوری را تعیین کند و فناوری را نظم دهد.

بعد از آنکه نظام‌های کلان حاکم بر فناوری تعیین شدند، نظام‌های خردتر آن شکل می‌گیرند مثل نظام اعتباری ریاضی، چرا که ریاضی‌ها براساس جهان‌پدیداری‌های متفاوت اشکال متفاوتی پیدا می‌کنند. تاریخ ریاضیات شاهد این مدعا است. ریاضیات یعنی نوعی نظام نشانه‌ای حاکی از طبیعت که تعیین‌کننده نوع برخورد با طبیعت است. بنابراین به این ترتیب نظام نشانه‌ای و نظام معنایی فناوری تولید می‌شود که قدم اول آن تولید نرم‌افزاری است و سپس سخت‌افزار تولید می‌شود. در این مرحله دانش دیگری که همان حکمت ریاضی است وارد صحنه می‌شود. سپس هنر به میدان می‌آید. هنر زبان دیگر برخورد با طبیعت است که با اقتباس از طبیعت به تولید ابزار کمک می‌کند، یعنی هنر زبان ترسیم اشکال طبیعی مناسب برای تولید ابزار است: مثل ترسیم شکل هواپیما با توجه به پرنده و ترسیم شکل کشتی با توجه به اردک و غاز و قو و ترسیم شکل زیر دریایی با شکل ماهی و هلی‌کوپتر با شکل سنجاقک و.... بنابراین، هنر و فناوری در این نقطه به هم می‌رسند و ریاضی و هنر نیز نقش مکمل یکدیگر را بازی می‌کنند. فناوری از تعامل ریاضیات و هنر در

## فصل یازدهم - سیاستگذاری فناوریانه ایران برای ابرقدرتی ■ ۱۰۱

سطح خرد و سخت‌افزار به وجود می‌آید، همان‌طور که در بُعد نرم‌افزاری، جهان‌پدیداری، فلسفه و ریاضیات با هم به تولید آن پرداختند.

تا کنون در مورد بنیادهای معرفتی و پژوهشی فناوری سخن گفته شده است، ولی باید در بُعد آموزشی و رشد عمومی فناوری آن‌گونه، فن یا نرم‌افزار را با ابزار یا سخت‌افزار در هم آمیزند تا مهارت به وجود آید. در این صورت، کاربرد فناوری در سطح جامعه توسعه یافته و سبب رشد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه می‌شود و بازخورد آن در تولید نرم‌افزار و سخت‌افزار فناوری به طور مداوم افزایش خواهد یافت.

فناوری در ایران، سیر تاریخی خاص داشته است. سیر تاریخی فناوری ایران تا عصر مشروطه بیشتر درونی بوده است (جز اسلحه‌هایی که در دوران صفویه از اروپا برای مقابله با عثمانی و پرتغال خریداری شده). از دوران قبل از مشروطه که در ایران نفت کشف شد، به تدریج اقتصاد نفتی، کشور را فرا گرفت و به این ترتیب مهم‌ترین عنصر تأثیرگذار وارد صحنه زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فناوریانه ایران شد که از قبل آن از یک طرف تجدد و مدرنیسم وارد کشور شد و از طرف دیگر اقتصاد ایران براساس نفت وارد چرخه جهانی خود شد. به این ترتیب، نفت صادر می‌شد و تجدد و مدرنیسم وارد کشور می‌شد. آنچه وارد می‌شد تنها ابزار بود و نه فن و سخت‌افزار. در واقع، نوعی تقسیم کار در مورد ایران صورت گرفته بود و آن اینکه کشف، استخراج، تولید و صدور نفت ایران از نظر نرم‌افزاری در دست کشورهای واردکننده بود و ایران بابت پول نفت، فقط ابزار وارد می‌کرد و فن این ابزار نیز انحصاری و به دست آنها (مستشاران خارجی) بود. فناوری در چنین فضایی فقط ابزار است و نه فن. در دانشگاه‌ها نیز دروس فنی تدریس می‌شد که ربطی به ابزار موجود در جامعه نداشت و از آنجا که صاحبان ابزار مثل صاحبان کارخانه‌ها نمایندگی کارخانه‌های خارجی را داشتند اقلام مورد نیاز خود را از مستشاران کشور اصلی می‌گرفتند و احتیاجی به دانشگاه داخلی نداشتند. کارخانه‌های دولتی نیز همین‌گونه عمل می‌کردند. همه اینها نیز برای وابستگی بیشتر به اربابان قدرت دولتی امتیاز می‌دادند و

صاحبان صنایع خارجی که امتیاز نمایندگی را در ایران کسب کرده بودند نیز به اربابان قدرت داخلی حق امتیاز می‌دادند. بنابراین، سیاست و اقتصاد این‌گونه به هم پیوند خورده بودند تا ابزار به فن مربوط نشود و دولت صاحبان اقتصاد و سیاست نیز به دانشکده‌های فنی به‌عنوان مصرف‌کننده فن (بی ارتباط به افزار) نگاه می‌کرد. نقش دانشکده‌های فنی برای احساس مفید بودن به دو راه ختم می‌شود: ۱. تدریس آخرین فن‌های جهانی که به وسیله پول نفت وارد حوزه درسی شده است. دانشجویان این دانشکده‌ها که درس‌خوان و غیرسیاسی هستند و فرزندان قشر متوسط ایرانی‌اند، برای جایی آماده می‌شوند که بتوانند خود را از نظر اجتماعی مفید نشان دهند. این خواست کشورهای صنعتی خارجی است. فن‌خوانی دانشگاه‌های فنی، مهاجرساز ساختاری به کشورهای صنعتی است. برخی از این دانشجویان که آن‌چنان پیشرفت تحصیلی ندارند به ایران برمی‌گردند و فن‌های غیرمرتبط با ابزار را که غیرعمقی هستند به جهل مرکب فنی، تبدیل می‌کنند که انحطاط فنی ایران را برای سالیان دراز رقم خواهد زد. عده اندکی هم از دانشمندان فنی به ایران باز می‌گردند و سعی در ایجاد فضای فنی تولیدی در خصوص ابزار ایرانی می‌کنند ولی چون اینها در اقلیت هستند نمی‌توانند به جریان تبدیل شوند و مثل یک شمع می‌سوزند و خاموش می‌شوند. تاریخ دانشکده‌های فنی شاهد موضوع مذکور است. گروه‌هایی از دانشجویان در دانشکده فنی به دنبال یافتن فن و تخصص نیستند و فعالیت سیاسی می‌کنند تا نقش مفید خود را نشان بدهند. این فعالیت چون مسبوق به چارچوب‌های نظری نیست و از طرف دیگر دولت‌های وابسته بسیار بسته عمل می‌کنند و با فعالیت‌های سیاسی جوانان برخورد می‌کنند، به دلیل غیرمسبوق بودن نظری دانشجویان فنی درباره فعالیت‌های سیاسی و برخورد خشونت‌آمیز دولت وابسته، فعالیت‌های سیاسی به شدت خشن رخ می‌دهد. تاریخ فعالیت‌های دانشکده فنی شاهد این مسائل است.

برایند این فن‌خوانی، در دراز مدت، فضای ناامن و بی‌فایده‌ای را برای فعالیت فنی در درون کشور ایجاد کرده و موجب وابستگی بیشتر به کشورهای خارج می‌شود. این فقط

### فصل یازدهم - سیاستگذاری فناوریانه ایران برای ابرقدرتی ■ ۱۰۳

منحصر به دانشکده فنی نمی‌شود، بلکه به دانشکده‌های علوم انسانی نیز رسوخ می‌کند و فضای ناامن نظری را برای آنها ایجاد می‌کند، چرا که خشونت فنی راه را بر فعالیت مسبوق به نظری عالم انسانی می‌بندد و موجب رکود علوم انسانی بومی در سیاستگذاری کلان می‌شود و کشور در سیاستگذاری کلان غربزده‌تر می‌شود و انحطاط برنامه‌های اجتماعی کلان کشور، آشکارتر می‌گردد.<sup>۱</sup> و مستشاران خارجی برنامه‌های توسعه کلان کشور را با توجه به خارج کشور اجرا می‌کنند. اساتید علوم انسانی به رهبری دانشجویان فنی به ایجاد خشونت دست می‌زنند و از نظر سیاسی نیز خشن می‌شوند و یا در مورد مستشاران خارجی کار شکنی می‌کنند. آنها با نوشتن نقد در باره برنامه‌های توسعه، حاشیه نشینی اجتماعی را انتخاب می‌کنند که باز نقش منفی نصیب علوم انسانی می‌شود و در نهایت برخی از آنها راه خارج از کشور را در پیش می‌گیرند تا بتوانند نقش مفید خود را انجام دهند که همین دانشجویان اغلب تحقیقات خود را درباره ایران انجام می‌دهند و برای مؤسسات شرق‌شناسی کشورهای صنعتی فعالیت می‌کنند. آثار این تحقیقات در ایران ترجمه می‌شود که باز نوعی انحراف از علوم انسانی بومی است، زیرا علوم انسانی تولیدی آنها به نفع کشورهای صنعتی است و این الگو تراشی برای علوم انسانی داخلی، سبب انحراف علوم انسانی کشور برای وابسته‌سازی ایران در سطح کلان می‌شود.

نتیجه این گونه فناوری جهت دهنده و نوسازی مترتب بر آن، انواع انحرافات شدید اقتصادی و اجتماعی را به دنبال خواهد داشت که تاریخ اقتصادی فنی ایران شاهد این مدعا است. از زمان صنایع‌الدوله که خرید ابزار از کشورهای خارجی شروع شد تا کنون انحرافات اقتصادی و سوء استفاده‌های کلانی در تاریخ ذکر شده است. با تأسیس دارالفنون در کشور، فنونی وارد شد که ارتباطی با ابزار ایرانی نداشت و به جای تأسیس دانشگاه‌های فنی، اشراف‌زادگان برای تحصیل در رشته‌های مهندسی به خارج اعزام شدند که به انحطاط فنی ایران کمک می‌کرد.

---

۱. رجوع شود به برنامه‌های توسعه قبل از انقلاب

۱۰۴ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

بنابراین، اولین قدم، بومی کردن ابزار و فن در ایران است تا بتواند مهارت‌های انسانی کشور را افزایش دهد تا بلند پروازی‌های فنی انسان را به خیال خام پیشرفت تبدیل نکند و با واقعیت فنی و ابزاری، راه را هموار کرده و به‌طور خاص با بهره‌گیری از علوم انسانی راه رشد فنی و نرم‌افزاری را هموار سازد.



## **فصل دوازدهم**

### **سیاستگذاری علوم انسانی در ایران**



## سیاستگذاری علوم انسانی در ایران

علوم انسانی، به زندگی انسانی خودآگاهی می‌بخشد و به‌گونه‌ای برای زندگی انسانی سیاستگذاری می‌کند که بعد حیات و زندگی انسانی بهبود یابد. حیات انسانی می‌تواند بر علوم انسانی تأثیر بگذارد و علوم انسانی هم در مقابل، بر حیات انسانی تأثیر دارد. علوم انسانی باید بومی باشد، مگر آنکه بخواهد زندگی بومی را نابود کند.

علوم انسانی، علوم سیاستگذاری کلان یک کشور، یک ملت و یا یک فرهنگ است. معمولاً قدرت سیاستگذاری یک کشور در دست کسانی است که صاحبان این علم هستند. هرچه نظریه‌سازی در علوم انسانی کلان‌تر باشد، سیاستگذاری کلان‌تر جهان را در دست دارد. نظریه‌سازی کلان جهان، یکی از شیوه‌های سلطه بر کشورهای دیگر است. کشورهای جهان اول، کشورهایی هستند که نظریه‌های اول جهان را می‌سازند، در حالی که کشورهای جهان سوم کشورهایی هستند که بدون چون و چرا نظریه‌های کلان جهان اول را می‌پذیرند. این کشورها به شدت تسلیم نظریه‌های آنها هستند و هرچه را آنها در نظر دارند اجرا می‌کنند. کشورهای جهان دوم مابین این دو نوع کشورها قرار دارند. از آنجا که کشورهای جهان

## ۱۰۸ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

سوم، علوم انسانی ندارند، در نتیجه طرح کلان برای زندگی هم در آن کشورها وجود ندارد. نبود طرح کلان، اختلال در زندگی را به همراه دارد و اختلال در زندگی، اختلال در علوم انسانی را ایجاد می‌کند. این دور باطل در جهان سوم همچنان ادامه دارد.

مبنای سیاستگذاری علوم انسانی دو جنبه نظری و واقعی است.

جنبه واقعی آن به وجود انسانی اشاره دارد و اینکه به عنوان موضوع علوم انسانی چگونه

شکل می‌پذیرد و چگونه زندگی می‌کند.

از نگاه اول می‌توان گفت انسان در یک فضای سه ضلعی شکل می‌پذیرد: ۱. طبیعت ۲.

جامعه و ۳. فرهنگ که تشکیل یک مثلث را می‌دهند. دو قاعده این مثلث جامعه و طبیعت

هستند که بنیاد اصلی انسان‌اند. انسان تابعی از طبیعت محیط خود یعنی کوه، دشت، صحرا

و تابعی از روابط اجتماعی مثل روابط موجود در یک جامعه دامپروری مثل عشایر یا جوامع

کشاورزی و روستایی و یا روابط موجود در کشور صنعتی و شهری است. بنابراین، فرهنگ

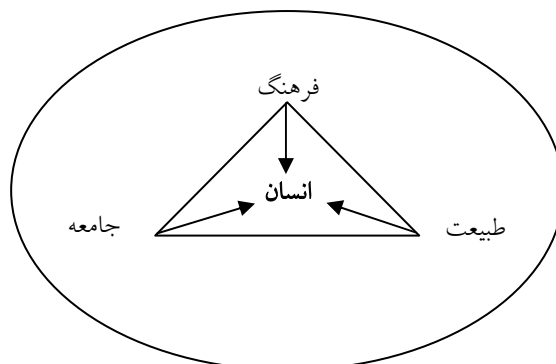
در رأس این مثلث قرار دارد و بر اساس طبیعت و جامعه بنا می‌شود و در نقطه ثقل این

مثلث، انسان قرار دارد و دایره‌ای در اطراف مثلث وجود دارد که تمدن یا همان ساختار

کلان است و بر طبیعت، فرهنگ و جامعه حکومت می‌کند.

تمدن

جهان پدیداری



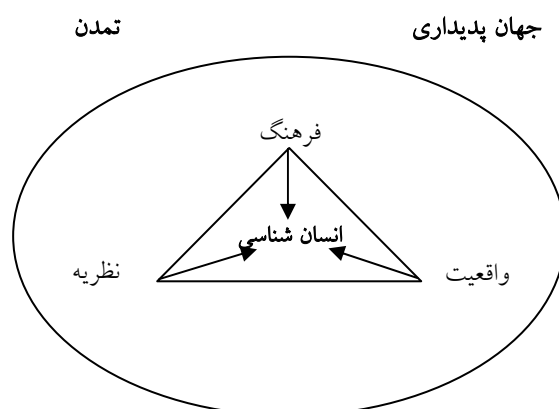
نمودار ۳

جنبه دوم، نظری است و علوم انسانی کشورها را می‌سازد و انسان‌ها را شکل می‌دهد و این نیز سه ضلع دارد که واقعیت، نظریه و فرهنگ هستند. واقعیت و نظریه دو قاعده مثلث را تشکیل می‌دهند و فرهنگ در رأس مثلث و معنای آن است. نظریه و واقعیت دو نقطه تأثیرگذار بر هم هستند و از طرفی دیگر در حالت تضاد و تقابل با هم قرار دارند و به این ترتیب نوعی هرمنوتیک خودنمایی می‌کند. به این معنا که هیچ نظریه‌ای بدون واقعیت موازی و ناظر به آن، قابل فهم نیست و هیچ واقعیتی بدون نظریه، فهمیده نمی‌شود. این موضوع در علوم انسانی نجومی قابل فهم است، زیرا انسان از خودش بیرون نیست تا خود را بفهمد و معرفت با غیر خود پیدا کند. بنابراین خود، فاعل شناخت و مفعول شناخت واقع می‌شود و همین در جامعه انسانی نیز صدق می‌کند، یعنی انسان از جامعه انسانی بیرون نیست تا بتواند خود را بشناسد، زیرا (با توجه به تنوع فرهنگی) انسان‌های دیگر مثل او هستند. در جامعه‌ای که انسان زندگی می‌کند هم واقعیت زندگی و هم نظریه زندگی را تشکیل می‌دهد؛ این دو با توجه به هم فهمیده می‌شوند. بنابراین، در علوم انسانی بین تبیین واقعیت و نظریه فاصله‌ای نیست مگر اعتبار و هرمنوتیک حاکم بر علوم انسانی. یک هرمنوتیک در مرحله اول، دو شاخه (واقعیت و نظریه) دارد که تفسیری است. از طرف دیگر این دو، فضای سومی را از این حالت تفسیری به وجود می‌آورند که ما به آن فرهنگ می‌گوییم. به عبارتی این حالت دوگانه هرمنوتیکی سبب به وجود آمدن فضای سومی می‌شود که حالت شمولیت و حکومت بر این دو (واقعیت و نظریه) دارد یعنی اگر فرهنگ چنین حکومتی نداشت، مرز بین واقعیت و نظریه این گونه در هم و ناپیدا نمی‌شدند. هرگاه فرهنگ وارد شود، تعیین شکسته می‌شود، زیرا فرهنگ، نرم‌افزار زندگی است و زندگی همه جا حضور دارد و از حیات خارج نیست و جامعه انسانی سراسر زندگی است و زندگی یعنی پویایی مطلق و پویایی مطلق مرزی نمی‌شناسد، در غیر این صورت مطلق نمی‌شد و محدود می‌گشت، بنابراین فرهنگ مرزهای دانش و جامعه را در هم می‌شکند.

این مدل یک نقطه مرکزی در خود دارد که انسان‌شناسی است، یعنی سه رأس مثلث که

قبلاً در باره آن سخن گفته شد از انسان‌شناسی تأثر می‌پذیرند و بر انسان‌شناسی نیز تأثیر می‌گذارند. به این معنا که علوم انسانی با هرمنوتیک سه شاخه‌ای روبه‌رو است که در این هرمنوتیک سه شاخه‌ای، یک نقطه مرکزی مثل قلب وجود دارد که همان انسان‌شناسی است. نقطه مرکزی علوم انسانی، انسان‌شناسی است و سه شاخه فرهنگ، واقعیت و نظریه بر آن بنا می‌شود و دایره‌ای گرداگرد مثلث وجود دارد که محیط بر این هرمنوتیک سه شاخه و انسان‌شناسی است. آن دایره همان جهان‌پدیداری است یعنی جهان‌پدیداری است که هرمنوتیک سه شاخه را شکل داده است (نمودار ۴). اگر جهان‌پدیداری نبود این‌گونه عناصر به هم نمی‌پیوستند، بنابراین همه اینها در یک کلیت برتر جمع می‌شوند و جهان‌پدیداری به‌عنوان کلیت برتر در یک چارچوب جغرافیایی و تاریخی قرار می‌گیرد.

بنابراین، آمیختگی نظریه و واقعیت و کلیت محیط بر آنها تابعی از تاریخ و جغرافیا است مثل خود فرهنگ که تابعی از زمان، مکان و یا فضا است. نتیجه این‌گونه الگو و مدل، این است که علوم انسانی تابعی از جغرافیا و تاریخ یا فضا و مکان و تاریخ است و اینها از ارکان بومی بودن است، بنابراین علوم انسانی یک دانش بومی و تابع شرایط و مقضیات بوم است.



نمودار ۴

## فصل دوازدهم - سیاستگذاری علوم انسانی در ایران ■ ۱۱۱

علوم انسانی صرفاً بومی است و سیاستگذاری مبتنی بر آن نیز باید بومی باشد، چرا که علوم انسانی از بوم و زندگی بومی ریشه می‌گیرد و با سیاستگذاری به جامعه برگردانده می‌شود و زندگی را خودآگاه می‌کند. زندگی ناخودآگاه با علوم انسانی بومی، خودآگاه می‌شود و رشد و توسعه پیدا می‌کند تا به تمدن و ثبات برسد و راه تعالی آن نیز هموار شود.

حال اگر مدل واقعی و مدل نظری به هم پیوند زده شوند، نقش علوم انسانی در تمدن‌سازی به‌خوبی آشکار شده و چارچوب‌های یک تمدن‌سازی آشکار می‌شود و سازوکار آن نیز به ما نمایانده می‌شود.

فرهنگ فعلی مبنای اولیه این دو مدل و مبنای رسیدن به تمدن است، زیرا فرهنگ در هر دو مدل و الگو در رأس بالای مثلث قرار دارد. از طرف دیگر باید تناظر بین طبیعت و واقعیت و تناظر بین جامعه و نظریه بررسی شود که ما را به فهم انسان‌شناسی و انسان‌وا می‌دارد. طبیعت، واقعیت هر مکانی است که جغرافیای شناختی، انسانی و فرهنگی را تبیین می‌کند و جامعه و روابط حاکم بر آن، چارچوب‌های شناختی و نظریه‌ای جوامع را شکل می‌دهد که در انسان‌شناسی شناخت و جامعه‌شناسی معرفت آن را روشن می‌کند. در سیاستگذاری کلان، علوم انسانی بسیار کارساز هستند و حالت مبنایی دارد. از طرف دیگر تمدن و جهان‌پدیداری دو کلیت برتر در علوم انسانی هستند و می‌توان تمدن را صورت ساختاری جهان‌پدیداری دانست و جهان‌پدیداری را صورت معرفتی - نظریه‌ای تمدن دانست که سیاستگذاری علوم انسانی بسیار مهم و ضروری است.

قبل از دوران مشروطه، علوم انسانی ایران در چارچوبی که قبلاً گفته شد فعالیت داشته، ولی با شروع عصر مشروطه و ورود علوم انسانی غربی، به‌طور خاص نوع فرانسوی آن، نظریه از واقعیت جامعه جدا شد. این گسست هنوز هم در قالب روشنفکری یا دانشگاهی (در مقابل حوزه) ادامه دارد و در طول صد و پنجاه سال قبل و بعد از مشروطه تبدیل به سنت دانشگاهی شده است. هر چه بر بومی‌گرایی علوم انسانی و ایرانی شدن تاکید شده،

به دلیل آنکه با جهت ساختار هماهنگی نداشته، به نتیجه‌ای نرسیده است و تضاد میان سنت و تجدد را به وجود آورده است و در نتیجه میان حوزه و دانشگاه، تضاد رخ داده است. فرهنگ که در رأس قرار دارد نیز دچار شکاف و گسست‌های متعدد شده که این گسست‌های فرهنگی سبب رکود فرهنگی و معرفتی در جامعه گردیده است. از نظریه دایره محیط بر هرمنوتیک سه شاخه نیز تضاد بسیار شدیدی میان تمدن وارداتی از غرب و جهان‌پدیداری ایران به وجود آمده، به گونه‌ای که این جهان‌پدیداری و تمدن، نتایج معرفتی و ساختاری پاره پاره به وجود آورده‌اند که هم حوزه‌هایی که حافظ جهان‌پدیداری ایرانی هستند و هم دانشگاه که حامل تمدن غربی است از نظر ساختاری با یکدیگر به شدت درگیر شده‌اند، بنابراین انحطاط جهان‌پدیداری و تمدنی را در ایران رقم زده است. توضیح آنکه علوم انسانی در دوره قبل از مشروطه، یک دانش انسانی خودکفا و شکوفا بوده است ولی با ورود تجدد و علوم انسانی غربی، شکوفایی علوم انسانی در ایران از بین رفته است. از آن دوره به بعد ما دیگر شاهد ظهور فیلسوف فقیه مشهور و یا شاعر صاحب سبک جدید و یا بنیانگذار مشهوری نبوده‌ایم. این رکود ناشی از ورود تجدد است که موجب شده حوزه‌های علمیه به تکرار افتاده و دانشگاه‌های ما به تقلید روی آورند.

ایرانیان را اولین بار فرانسوی‌ها با علوم انسانی غربی آشنا کردند، اولین کسانی که به غرب‌گرایی روی آوردند اشراف ایرانی بودند که پاریس محل خوش‌گذرانی آنها بود. از آنجا که در فرانسه، همه دانش‌ها به ادبیات ختم می‌شود و اشراف ایرانی هم به شعر و ادبیات علاقه‌مند هستند، و در عین حال خوشگذران، به جای دانش‌های اصلی غربی از طریق ادبیات با غرب آشنا شدند و به جای فیلسوف و متفکر شدن، روشنفکر ادبیاتی شدند. شروع کار این روشنفکران به جای رونق دادن سنت، از بین بردن آن بود. عمر صد و پنجاه ساله روشنفکری در ایران، عمر ویرانگری فرهنگی ایران است. این افراد کمتر به سنت‌های ایرانی از جمله فلسفه، ادبیات، دین، فرهنگ عامه و هنر پرداختند، بلکه فقط و فقط ترجمان فرهنگ فرانسوی بودند. دهه ۱۹۶۰ که انقلاب‌های دانشجویی فرانسه رخ داد و مرکزیت



### فصل دوازدهم - سیاستگذاری علوم انسانی در ایران ■ ۱۱۳

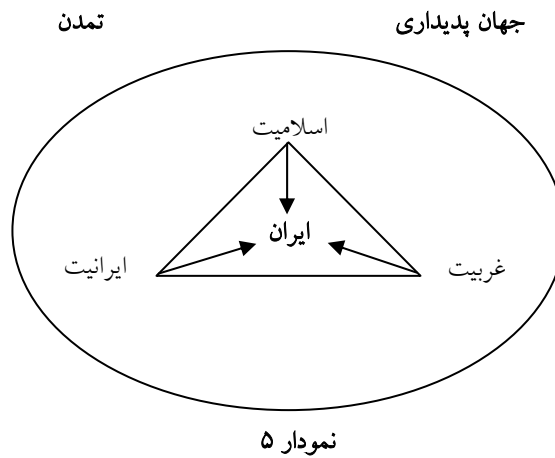
غرب برای جهان غیرغربی زیر سؤال رفت، نوعی غرب‌گرایی پیچیده و مرکب به وجود آمد، یعنی بازگشت به خویشتن و بومی‌گرایی که یک نوع غرب‌گرایی جدید بود. بازگشت به فرهنگ ایرانی در دهه ۴۰ و ۵۰ نوعی غرب‌گرایی جدید بود که به سادگی قابل شناسایی نبود. در مقابل، غرب‌گرایان فرانسوی مسلک، روشنفکران انگلوساکسون محور وارد صحنه شدند. این موضوع بعد از وقوع انقلاب اسلامی رخ داد و در مقابل بومی‌گرایی فرانسوی مسلک‌ها ایستادند و غرب‌گرایی را به شدت رواج دادند و توانستند این غرب‌محوری را در سطح حکومتی نیز مطرح کنند. غرب‌گرایی در این زمان بسیار شدیدتر از فرانسوی مسلکی بود. فرانسوی مسلک‌ها چپ بودند و سعی داشتند به مردم تکیه کنند و به همین دلیل فرانسوی مسلک‌ها به فرهنگ عامه و مردم‌شناسی روی آوردند و تلاش کردند فرهنگ عامه مردم را باور کنند، ولی انگلوساکسون محورها فقط پیشرفت را مد نظر داشتند، آن‌هم پیشرفت به معنای انگلوساکسونی که گاهی به شکل تکامل و گاهی به شکل تجدد و گاهی به شکل توسعه و امروزه به نام جهانی شدن مطرح می‌شود. این موضوع به گونه‌ای به معنای دور شدن از مردم است.

باید گفت که علوم انسانی ایرانی از نظر ساختاری، فرهنگ ایرانی را نادیده می‌گیرد و فرهنگ غربی را به گونه ساختاری رواج می‌دهد و شاهد آن این است که در دوره‌ای که یک روشنفکر غربی در غرب مطرح می‌شود در ایران نیز مقلدهایی عاشقانه و نه ناقدانه به رواج آنها می‌پردازند؛ نمونه آن را می‌توان در نوع استقبال از هابرماس یا استقبال از بازیگر سینما و یا فوتبال مشاهده کرد. غرب تقلیدی با سنت‌گرایان که آنها نیز به تقلید روی می‌آورند تفاوت ندارد - یکی تقلید غرب و دیگری تقلید سنت می‌کند - و چون تقلید به یک سبک تبدیل می‌شود شکوفایی در فهم غرب و سنت هر دو از بین می‌رود و به‌طور تاریخی فهم کلی جامعه دچار رکود می‌شود، همان‌گونه که در صد و پنجاه سال اخیر اتفاق افتاده است برای حل این مشکل چه باید کرد؟

راه چاره نجات علوم انسانی در کشور ما، فهم هرمنوتیکی سه شاخه: اسلامیت، ایرانیت

۱۱۴ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

و غربیت است (نمودار ۵) که غرب با ورود فناوری خود و ایرانیت به عنوان فضا و زمان و اسلامیت به عنوان جهان‌پدیداری در یک چارچوب نظری جمع شوند و چارچوبی برای شناخت ایران فعلی به کار گرفته شود و سپس با استفاده از این هرمنوتیک سه شاخه ایرانی برای علوم انسانی برنامه‌ریزی و سیاستگذاری کرد.



## **فصل سیزدهم**

### **سیاستگذاری پزشکی ایرانی و ابرقدرتی ایران**



## سیاستگذاری پزشکی ایرانی و ابرقدرتی ایران

در مورد اینکه انسان دارای جسمی است که با انسانیت او در ارتباط است، سخن بسیار گفته شده ولی سیاستگذاری جسمی نیز سیاستگذاری بسیار مهمی است، به گونه‌ای که هرگونه سیاستگذاری جسمی به مثابه سیاستگذاری روحی انسان است، چرا که روح و جسم ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند. تغییر در جسم، تغییر در روح را نیز به دنبال دارد و برعکس هیچ مذهب و جهان‌پدیداری بدون سیاستگذاری جسمی وجود ندارد. در اسلام، از این بُعد جسمانیت، به نام بشریت یاد شده است و برای نوع غذا و غرایز و... با توجه به انسان‌شناسی خود، سیاستگذاری کرده است. تمدن‌ها هم درباره جسم انسان سیاستگذاری کرده‌اند و در هر تمدن و جهان‌پدیداری برای جسم انسانی تعریف و مفهومی ارائه است که می‌توان از این جهت تمدن‌ها را به‌طور تطبیقی بررسی کرد.

جسم نه فقط جایگاه روح انسانی است، بلکه مظهر زیباشناختی یک جامعه است، یعنی با جسم و پردازش آن می‌توان به زیباشناسی یک جامعه پی برد. اگر جامعه‌ای جسم‌های چاق و فربه را زیبا به حساب آورد و سعی کند این زیباشناسی را در جامعه بسط دهد،

محل انگیزش را در نوع زیباشناسی جسم قرار می‌دهد چنانکه در هند فرقه جینی‌ها خدا را مردی چاق تصور می‌کنند. آنها زیباشناسی خدایی را در چاقی انسان می‌دانند و فیل که چاق است، الگوی باستانی و آرمانی آنها است. برخی نیز لاغری را زیباشناسی می‌انگارند، چنانکه بعضی از قبایل آفریقایی این‌گونه‌اند. زیباشناسی جسمانی مبنای زیباشناسی‌های دیگر مثل معماری و فضا سازی است. جسم‌شناسی و فضا شناسی دو مفهوم متناظر هستند چون جسم و جهان دو جلوه شناختی متناظرند یعنی همان‌گونه که معماری، فضای روحی و روانی را تعیین می‌کند، جسم و وضع آن، وضع روح را روشن می‌کند. بنابراین، جسم‌شناسی و جهان‌شناسی بی‌ارتباط با هم نیستند، بلکه متناظرند. ادیان از طریق این نکته وارد جسم‌شناسی می‌شوند و از این طریق ارزش شناسی خود را بنیاد می‌گذارند که مسائل اخلاقی آن مذهب و دین، از آن استنتاج می‌شود. از جسم‌شناسی و اخلاق شناسی ادیان، علم پزشکی ادیان به‌وجود می‌آید. به این ترتیب در طول تاریخ پزشکان و اطباء از سازمان‌های مذهبی بیرون آمده‌اند (مثل جادوگرها و پزشک دهکده‌ها). پس می‌توان گفت تعریف جسم انسان با جهان‌پدیداری و نظام اخلاقی ارتباط نظام‌مند دارند، بنابراین پزشکی و اخلاق مربوط به آن نیز به شناخت از جسم انسان مربوط می‌شود.

ایران نیز همانند کشورهای تاریخی دیگر از جسم تعریفی داشته که با نظام جهان‌پدیداری و نظام اخلاقی آن ارتباط دارد و علم پزشکی از آن به‌وجود آمده است. با شروع عصر مشروطه، اقلیت غیرمسلمان ایرانی (ارمنی‌ها و یا یهودی‌ها) نظام پزشکی جدید را وارد ایران کردند. با ورود پزشکی جدید، تضاد میان فن و دانش جدید پزشکی و جهان‌پدیداری آن با پزشکی قدیمی ایرانی و جهان‌پدیداری حاکم بر آن به‌وجود آمد که خود باعث شد طب قدیمی ایرانی و سودمندی‌های آن و همچنین وجود عوارض در طب جدید از جمله: گرانی و عوارض داروهای شیمیائی نادیده گرفته شود. همین موضوع سبب عدم تحقیقات مناسب در خصوص آن شده است و آنچه تولید می‌شود بازتولیدی از پزشکی غربی است. دانشکده‌های پزشکی به شدت در مقابل پزشکی ایرانی یا شرقی مقاومت می‌کنند. پویایی

## فصل سیزدهم - سیاستگذاری پزشکی ایران و ابرقدرتی ایران ■ ۱۱۹

پزشکی جدید بسیار کمتر از پزشکی لایق کشوری مثل ایران است، چرا که خود را از مطالعات میان فرهنگی، محروم کرده، حال آنکه در غرب مطالعات میان فرهنگی پزشکی، سبب رشد پزشکی و فناوری و خلاقیت نظری و فنی شده است.

پزشکی ایران، تک فرهنگی عمل کرده و فقط به پزشکی فنی غیرنظری تبدیل شده است و کارهای نظری پزشکی را به غرب واگذار کرده است. همین موضوع دلیل مهاجرت پزشکان فعال و فکور برای کارهای نظری به خارج از کشور است. کار فنی بدون کار نظری از اهمیت پزشکی و اطمینان و اعتماد به آن در ایران کاسته است و افکار عمومی را نسبت به پزشکی بی اعتماد کرده است. روی آوردن مردم به پزشکی های غیررسمی مثل عطاری ها و یا پزشکی های متافیزیکی، معنوی و حتی پزشکی جادویی به همین دلیل است. بنابراین، پزشکی نیز در چمبره هرمنوتیک سه شاخه ایرانی گرفتار شده است که باید در مورد آن مطالعه شود.

در پزشکی ایرانی مطالعات میان رشته ای مرتبط با علوم انسانی و فنی صورت نمی گیرد و اگر واحدهایی ارائه می شود بسیار اتر بوده و غیرجریانی و موردی عمل می کند که منجر به تولید علم نمی شود، چنانکه واحدهایی مثل مردم شناسی پزشکی، جامعه شناسی پزشکی و روانشناسی پزشکی و فیزیک و رشته های فنی و اقتصاد پزشکی و معماری بیمارستانی و... ارائه می شود که به پزشکی ایران کمکی نمی کند چون در علوم پزشکی و دروس آنها نقش رسمی و جدی ندارند.

از طرف دیگر سازمان های پزشکی ایرانی دارای هنجار خودبسندهایی قوی هستند که سبب تضعیف دیگر رشته های علمی شده و رکود درون علمی را به وجود می آورد. برای مطالعات عرفانی و فلسفی حاکم بر پزشکی که می توانند به بیماری های لاعلاج کمک کنند ارزش قائل نمی شوند و به همین دلیل از نظریه فرایزشکی کنار گذاشته می شوند و با غیرعلمی خواندن و غیرمتعین دانستن، آن را رد می کنند. حال آنکه تمامی کشورهای مطرح غربی و شرقی از آن استفاده ساختاری، سازمانی، آموزشی و پژوهشی می کنند.

۱۲۰ ■ ایران آینده به سوی الگویی مردم شناختی ...

اقتصاد پزشکی، اقتصاد برجسته اوائل رشد اقتصاد نفتی ایران بود که با رشد اخلاق پزشکی همراه بود، ولی امروزه با رشد جمعیت و رشد آمار پزشکی، اقتصاد پزشکی به اخلاق پزشکی ضربه زده است؛ در بیمارستان‌های خصوصی فجایع پزشکی رخ می‌دهد، به طوری که جراحی‌های غیرضروری انجام می‌شود، یا بین بیماران تبعیض قائل شده و یا دوران نقاهت بیماران را طولانی می‌کنند.

باید پزشکی جسمانی با اخلاق و مسائل دینی و معنوی عجین شود، در غیر این صورت پزشکی به جای آنکه موجب آرامش هر کشور شود، بحران‌های روحی و ناآرامی به وجود خواهد آورد.



## **فصل چهاردهم**

**سیاستگذاری رسانه‌ای در ایران**

**برای رسیدن به ابرقدرتی**



## سیاستگذاری رسانه‌ای در ایران برای رسیدن به ابرقدرتی

اگر رسانه را فناوری بدانیم، بنابراین از سخت‌افزار و نرم‌افزار تشکیل شده است. رسانه که یک فناوری ارتباطی است بسیار تابع فرهنگ و جهان‌پدیداری حاکم بر آن است. اگر فرهنگ و جهان‌پدیداری در فناوری‌های دیگر پنهان باشد، در رسانه‌های ارتباطی بسیار صریح و آشکار است.

فرهنگ، نرم‌افزار زندگی است و زندگی پویاست، بنابراین فرهنگ نیز پویاست و وسیله پویایی فرهنگ، ارتباطات است و در نتیجه وسیله ارتباطات، رسانه است. گونه پویایی زندگی و فرهنگ به عهده رسانه و گونه آن است و سیاست‌گذاری رسانه‌ای در همین باب صورت می‌گیرد.

رسانه‌های ارتباطی، در طول تاریخ بشری با انسان همراه بوده است، زیرا انسان با فرهنگ، انسان شده و فرهنگ بدون ارتباطات، وجود ندارد. از آنجا که فرهنگ زنده و پویاست و پویایی خود را به وسیله رسانه به وجود آورده است، بنابراین فرهنگ و ارتباطات

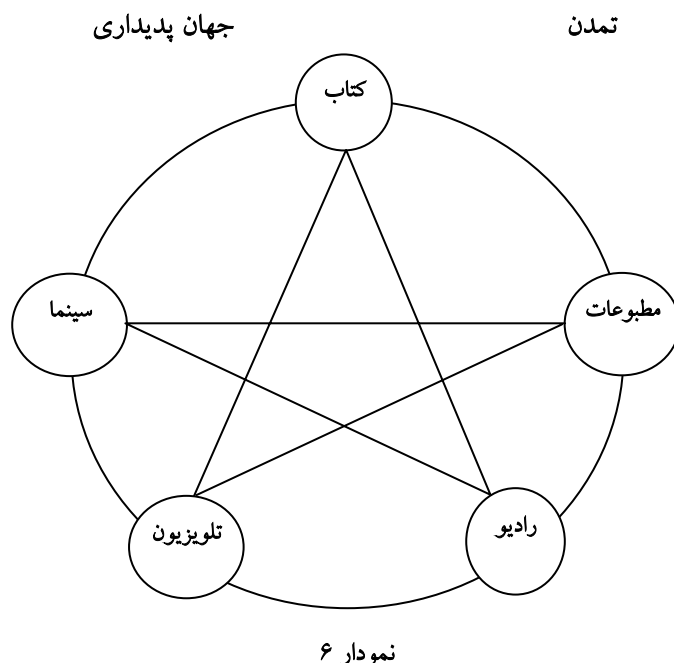
و رسانه، به اندازه انسان قدمت دارند. برای شناخت رسانه، فهم قدمت ارتباطی - رسانه‌ای به اندازه درک خود انسان ضرورت دارد. تاریخ تحول رسانه‌ای، همان تاریخ تحول انسان در طول تاریخ و ماقبل از تاریخ است.

رسانه‌های انسانی و ارتباطی از تصویر شروع و به حروف انتزاعی ختم می‌شوند که امروزه به خطوط نوری و صفر و یک، تبدیل شده که همان دنیای الکترونیک و یا دیجیتال است. ولی آنچه در تاریخ ارتباطات بیان شده متشکل از دو قسمت است: یکی ماقبل تاریخ که همان رسانه نقاشی بر دیوار غارها و معابد است و دیگری فناوری موجود در زندگی روزمره است که به عهده باستان‌شناسی فرهنگی و مردم‌شناسی ماقبل تاریخ است.

ارتباطاتی که به ارتباطات بعد از اختراع خط یا شروع تاریخ می‌پردازد، رسانه‌های مکتوب را مبدأ شروع تاریخ می‌داند، یعنی کتاب که رسانه نخبگان نیز محسوب می‌شود، حامل مطالب علمی است. در دوران جدید در کنار کتاب، دو رسانه دیگر به میدان آمده‌اند: یکی سینما و دیگری مطبوعات که سطح ارتباطی را به سطح عموم مردم نزدیک می‌کنند ولی چارچوب خود را از کتاب می‌گیرند.

مطبوعات، خود را در رسانه رادیو بازخوانی می‌کند و خود را به رسانه شنیداری تبدیل می‌کند حال آنکه صامت بوده است. رسانه سینما نیز خود را در تلویزیون، عمومیت می‌بخشد.

به این ترتیب می‌توان نظام رسانه‌ای را این‌گونه ترسیم کرد:



این نظام دارای مغزی است که رسانه کتاب است. رسانه کتاب، رسانه نخبگان است و اولین و پدر رسانه‌های بشری در دوران پس از تاریخ به‌شمار می‌رود؛ ممکن است این کتاب یک کتیبه سنگی باشد که بر روی آن با خط میخی نوشته شده است. نظام رسانه دو دست دارد که مطبوعات و سینما هستند و دو پا دارد که تلویزیون و رادیو هستند.

این نظام رسانه‌ای، نظام ایده‌آل و آرمانی است که در چارچوب جهان‌پدیداری (نرم‌افزاری) و تمدن (سخت‌افزاری) فعالیت می‌کند و می‌تواند میزانی برای نظام رسانه‌ای در هر کشور و تمدن و فرهنگ آن باشد.

ایران که یک کشور تاریخی است دارای اولین رسانه‌های خطی بوده که امروز در کتیبه‌های حقوقی جهانی مسطور و مستور است. در دوران ما قبل از تاریخ ایران نیز نقاشی انسان و شکار کردن وی بر روی تخته سنگ‌های مختلف حک شده‌اند. تحولات دینی و جهانی پدیداری نیز در سطح جهان داشته است که قبلاً در مورد آنها بیان شد. باید متذکر

شد که در طول تاریخ، ترکیب‌های رسانه‌ای مثل خط و نقاشی هم داشته است که در عصر صفویه به اوج خود رسید. رسانه‌های جدیدی که از دوران مشروطه به بعد پدیدار شدند، ترکیب رسانه‌ای را به وجود آوردند که این ترکیب رسانه‌ای به سوی رسانه‌های پاکشونده شده‌اند، به این معنی که رادیو و تلویزیون که توسعه و پیشرفت آمرانه و از بالا به پایین داشته، تحت نظارت دولت فعالیت کرده است، بنابراین بایستی رسانه‌هایی به کار گرفته شوند که بتوانند این توسعه آمرانه را انجام دهند. این امر به عهده رسانه‌های رادیو و تلویزیون بوده است. رسانه‌های کتاب، مطبوعات و سینما، ضد این نوگرایی و توسعه حرکت کرده‌اند.

جنگ رسانه‌ای در ایران، بین رسانه‌های مغزی و دستی، علیه رسانه‌های پایی صورت گرفته است که جدایی نخبگان، مردم و حکومت را شکل داده که تاکنون نیز ادامه دارد و سبب انحطاط فرهنگی ایران شده است. گاهی هم که نظام رسانه‌ای ایران به نظام معیار و آرمانی نزدیک شده بسیار موقتی و ضعیف بوده است که راه به جایی نبرده است. می‌توان تاریخ پویایی ایران را با توجه به نظام رسانه کشور در ادوار زیر مطالعه کرد: از صفویه تا دوره مشروطه، از دوره مشروطه تا زمان رضاخان، از عصر رضاخان تا پایان حکومت پهلوی، از آغاز انقلاب اسلامی تا شروع جنگ، از زمان جنگ تا دو سال قبل از اتمام جنگ، از دو سال مانده به آخر جنگ تا پیروزی دوم خردادها در سال ۷۶، از دوم خرداد تا سوم تیر ۸۴ و از سوم تیر ۸۴ تا حال، همچنین به مطالعه تطبیقی ارتباطی - رسانه‌ای با دیگر کشورهای شرقی و غربی پرداخت تا وضع پویایی رسانه‌ای - ارتباطی و فرهنگی و زندگی ایران را به دست آورد.

غرب‌گرایی آمرانه، توسعه رسانه‌ای وارونه‌ای را بر زندگی ایرانیان تحمیل کرد. ایران‌گرایی رسانه‌ای به ما می‌آموزد که باید با سیاست‌گذاری رسانه‌ای و برنامه‌ریزی صحیح به این نظام رسانه‌ای نزدیک شد تا یک نظام جهان‌پدیداری ایرانی متناسب با عرفان، تصوف و تشیع ایرانی را به وجود آورد. با تولید نظام معنایی متناسب نظام مبادله معنا و در نهایت

فصل چهاردهم - سیاستگذاری رسانه‌ای در ایران ■ ۱۲۷

رسانه مناسب را بازتولید کرد. چنانکه شعر و نقاشی در رسانه‌ای به نام کتاب و خط به‌عنوان نشانه‌شناسی این رسانه در ایران به‌شدت رشد کرده و دارای سنت‌های تاریخی خاص خود است که کتاب را در جایگاه خاص خود در ایران قرار می‌دهد. در مورد نقاشی ایرانی می‌توان بحث‌های زیادی انجام داد.





## **فصل پانزدهم**

**سیاست‌گذاری قومی - ارتباطی در ایران**



## سیاست‌گذاری قومی - ارتباطی در ایران

ایران که یک کشور جهانی است دارای عناصر و ترکیب‌های فرهنگی مختلفی است. زبان فارسی، از عناصر فرهنگ شرقی و غربی تشکیل شده، زیرا از زبان هندواروپایی منشا گرفته که کل اروپا، روسیه، آمریکای شمالی و جنوبی و هند و چین را در بر می‌گیرد. عرفان او از آسیای میانه تا صحرای آفریقا ادامه دارد و جنوب آفریقا را با فرهنگ منطقه جنوب خود یعنی شیراز و بندرعباس تحت تأثیر قرار داده است. این کشور قومیت‌های مختلفی را نیز در درون خود جای داده است. براساس تنوع قومیتی، حکومت‌های متکثر جهانی را شکل داده که تاکنون همانند آن خلق نشده است. تاریخ و حکومت ایران را می‌توان به‌عنوان الگویی برای حکومت جهانی بشریت مطرح کرد. باید گفت که الگوی آینده زندگی جهانی، در ایران محقق شده است که به‌صورت آثار تاریخی موجود است. کسانی که توانسته‌اند در تاریخ گذشته خود این موضوع را محقق سازند، در آینده نیز با توجه به امکانات جهانی امروز، می‌توانند آن را اثبات کنند. بنابراین، ایران می‌تواند یک جهان و کشوری جهانی در

گذشته، حال و آینده باشد. اگر تاریخ ایران به درستی بررسی می‌شد، آینده آن به خوبی روشن می‌شد.

تا عصر مشروطه در کشور ایران فیلسوف‌های جهانی و شعرای جهانی وجود داشتند، ولی با آغاز مشروطه، حکومت و غرب‌گرایان از جهانی بودن ایران کاستند و آن را به ملیت ایرانی تقلیل دادند و موجب شدند تا غرب، جهانی شود و ایران از حوزه‌های فرهنگی خود فاصله گرفته و تنها سرگرم توسعه و نوگرایی شود که به او تحمیل شده بود. از آنجا که از حوزه‌های فرهنگی خود جدا افتاده بود و حکومت نوگرایی بین حوزه‌های فرهنگی آن تفرقه انداخته بود، تبدیل به دشمنی و جنگ چپ و راست شد. جنگ‌های ایران و عراق یا بحران‌های قومی چپ‌گرا که هنوز ادامه دارد از این نوع هستند. تقسیم‌بندی خاورمیانه و جهان از سوی غرب و انگلوساکسون‌ها و تشکیل دولت‌های ملی، برای محدودسازی جهان و جهانی‌سازی غرب و انگلوساکسون‌ها صورت گرفته است. امروزه غرب سعی دارد دولت‌های ملی را برای به اصطلاح جهانی‌سازی تضعیف کند، یعنی تلاش می‌کند برنامه‌هایی را که در قرن نوزدهم شروع کرده تکمیل کند. در حال حاضر نیت خود را آشکار کرده و در حال بازتولید قومیت‌های جهانی در قالب قومیت‌گرایی سیاسی است تا بتواند براساس آن دولت‌های قومی کلان را به وجود آورد، مثلاً دولت بزرگ کرد، دولت بزرگ عرب، دولت بزرگ تُرک و ... را ایجاد کند. این دولت‌ها دارای انسجام درونی لازم برای انسجام سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی نخواهند بود، در نتیجه از نظر درونی، در فضای رسانه‌ای امروز دچار انحلال اجتماعی عمیق خواهند شد و راه تسلط بر آنها گشوده می‌شود. در نظریه جهانی‌سازی و با عملیات جهانی‌سازی، ایجاد جنگ، زمینه این تسلط را به وجود خواهد آورد: مثل حمله به عراق و افغانستان. به همین دلیل غرب با هرگونه فراساختار و فراقومیت مثل مذهب و دین مبارزه می‌کند؛ مثل مبارزه و جنگ رسانه‌ای اسلام‌ترسی که در سطح جهان به وجود آورده است، چنانکه در دهه‌های قبل کمونیسم‌ترسی را رواج داده بود.

### فصل پانزدهم - سیاستگذاری قومی - ارتباطی در ایران ■ ۱۳۳

با ادامه این روند، ایران و کشورهای همانند آن که دارای قومیت‌های متعدد هستند، دچار مشکلات درونی و اضمحلال خواهند بود و قدرت آنها از بین خواهد رفت. کاری که ایران می‌تواند انجام دهد این است که: بدون در نظر گرفتن مرزهای سیاسی قرن نوزدهمی که غرب و انگلوساکسون‌ها ایجاد کرده‌اند، حوزه‌های فرهنگی کلان خود را سازماندهی کند. این امر می‌تواند با تشکیل سازمان‌های منطقه‌ای براساس حوزه‌های فرهنگی گفته شده محقق شود و این تنوع قومیتی سبب غنای فرهنگی و رشد آنها خواهد شد. مهم‌ترین عناصری که می‌تواند در این جهت عمل کند، دین، زبان، خانواده، تاریخ و حکومت‌ها هستند که می‌تواند فراساختاری عمل کرده تا نوعی ارتباطات میان‌فرهنگی را به‌وجود آورد تا بتواند حوزه‌های فرهنگی جهانی را منسجم کند تا فقر فرهنگی را دامن نزنند و انحطاط و رکود به ایران و جهان رسوخ نکنند.

### نتیجه‌گیری

در این نوشته سعی شد راه‌حلی ارائه شود تا بتوان برای آینده‌نگری ایرانیان به الگویی مردم‌شناختی دست یافت که راه را برای ساختار دولتی و تصمیم‌گیری بگشاید. همچنین تلاش شده روشی برای ایرانی‌سازی در حوزه علوم اجتماعی و فعال شدن مردم‌شناسی ارائه شود که ایران گذشته، حال و آینده را که تاکنون از آن غافل بوده‌ایم بشناساند که تاکنون تنها به مطالعات شرق‌شناسان اکتفا کرده‌ایم. این نوشته تنها اساس و آغاز مطالعات بعدی در خصوص رشته‌های علوم انسانی و حتی پزشکی است. محققان دیگر باید برای ادامه و تکمیل این مطالعات تلاش کنند.